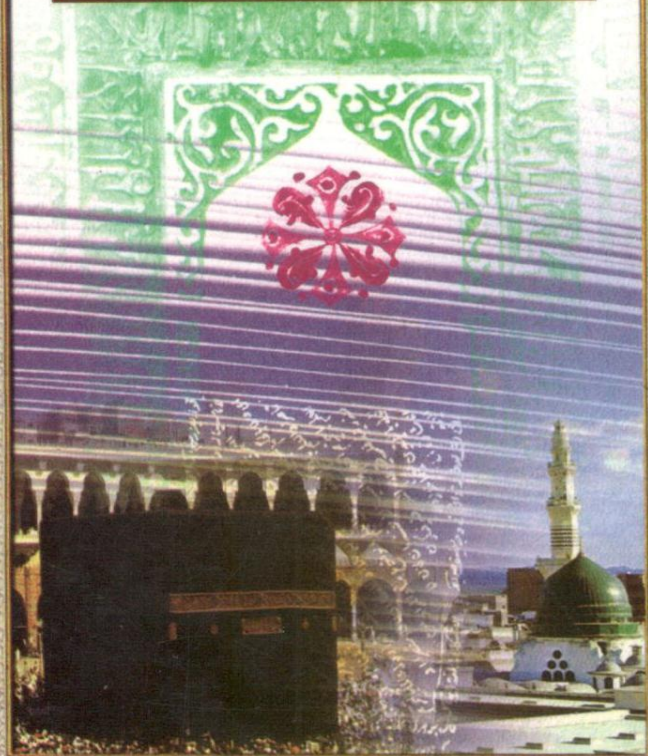


چرا؟ چرا؟

# چرا؟ چرا؟

پرسش و پاسخ در مدینه منوره

چرا، ما شیعیان... و چرا اهل تسنن...



علی عطایی اصفهانی

# «چرا...؟ چرا...؟»

جلد چهارم

بیان حقیقت در سه رساله  
وحدت و شفقت - توسل و معنای آن

زیارت قبر النبی ﷺ

قم - عطایی اصفهانی



سورة الاحقاف





## فهرست مطالب



### وحدت و شفقت

۱۰	..... مقدمه
۱۴	..... جلو انداختن یاران پیامبر ﷺ بر خاندان آن حضرت
۱۶	..... ادعای این که: صحابه نسبت به هم مهربان بوده اند
۱۶	..... داستان قلم و دوات و شروع نزاع و اختلاف
۱۹	..... صفات یاران پیامبر اکرم ﷺ
۲۳	..... مناظره عالم شیعی با عالم سنی
۲۴	..... تفسیر ابن کثیر و برداشت از آیه شریفه «محمد رسول الله...»
۲۵	..... مناظره ای دوستانه
۲۸	..... ادب امیر المؤمنین علی <small>علیه السلام</small>
۲۹	..... ادب شیعه
۳۳	..... ادعای تحریف تاریخ
۳۶	..... ادعایی صد در صد کذب
۳۸	..... مناظره ای کوتاه

- ۳۹ ..... عامل تفرقه به عقیده اهل سنت
- ۳۹ ..... عامل تفرقه به عقیده شیعه
- ۴۰ ..... عامل تفرقه در عصر حاضر
- ۴۱ ..... ارتباط صحابه با اهل بیت علیهم السلام
- ۴۲ ..... صحابه را بر عترت مقدم داشته اند
- ۴۳ ..... تهمت از روی نادانی
- ۴۴ ..... آیا به همه صحابه وعده بهشت داده شده است؟
- ۴۵ ..... برو این دام بر مرغ دگر نه
- ۵۴ ..... از دنیا رفتن به مرگ جاهلیت
- ۵۵ ..... اختلاف، مشکل بزرگ جامعه اسلامی
- ۵۷ ..... غم و اندوه امیر مومنان حضرت علی علیه السلام
- ۶۱ ..... آیا صحابه فرشته هایی به صورت انسان بوده اند؟!
- ۶۷ ..... نمونه ای از تبلور رحم صحابه از صحیح بخاری و مسلم
- ۶۸ ..... نمونه ای دیگر از رحم خلیفه
- ۶۹ ..... طلب مغفرت برای همه!
- ۷۱ ..... ادعای دوستی میان اهل بیت و...
- ۷۱ ..... مطلب اول - نام گذاری
- ۷۲ ..... خطایی دیگر
- ۷۵ ..... نادانی را ملاحظه کنید!
- ۸۰ ..... به این روایت از صحیح مسلم و بخاری توجه کنید
- ۸۲ ..... وجه نام گذاریها و نام گذاری ائمه علیهم السلام فرزندان خود را
- ۸۴ ..... توضیح بیشتر نام گذاریها
- ۸۸ ..... نتیجه

- داستان ازدواج ام کلثوم با عمر ..... ۸۸
- روایت اصلی داستان ازدواج ام کلثوم ..... ۹۱
- ازدواج پیامبر ﷺ با دختر ابوسفیان ..... ۱۰۲
- خطایی دیگر ..... ۱۰۵
- تأیید و تکمیل ..... ۱۰۸
- آیا باید همه صحابه را دوست بداریم؟ ..... ۱۱۰
- یک داستان جالب ..... ۱۱۱
- داستانی جالبتر ..... ۱۱۳
- ستایش ائمه علیهم السلام از صحابه ..... ۱۱۵
- ثقل اکبر و اصغر ..... ۱۱۶
- اهل سنت و اهل بیت ..... ۱۱۸
- ادعای دوستی اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۱۹
- عقیده آنان به اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۲۱
- مخالفت عملی آنها ..... ۱۲۱
- حقوق اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۲۲
- مخالفت با پرداخت خمس ..... ۱۲۶
- انکار شهادت حضرت زهرا علیها السلام ..... ۱۲۹
- شهادت حضرت زهرا به نقل از کافی ..... ۱۳۰
- دشنام و لعن بر علی علیه السلام بغی است ..... ۱۳۱
- روایات را جمع بندی و نتیجه گیری کنید ..... ۱۴۰
- ارعاب و هتک حرمت بجای دوستی و محبت ..... ۱۴۱
- اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ ..... ۱۴۵
- دو نکته ..... ۱۴۷



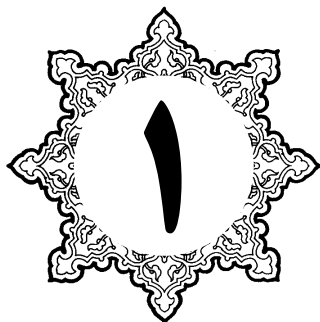
## توسّل و معنای آن

- ۱۵۲ ..... توسّل و معنای آن
- ۱۵۳ ..... معنای وسیله
- ۱۵۶ ..... توسل به افراد صالح و شایسته
- ۱۵۸ ..... وسیله‌ها بسیارند
- ۱۵۹ ..... توسل به وجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۶۱ ..... شبهه
- ۱۶۱ ..... پاسخ
- ۱۶۲ ..... برخی روایات دالّ بر حیات پس از مرگ
- ۱۶۵ ..... شبهه‌ای دیگر
- ۱۶۵ ..... پاسخ ما



## زیارت قبر النبی صلی الله علیه و آله

- ۱۷۰ ..... زیارت قبر النبی صلی الله علیه و آله
- ۱۷۵ ..... حرمت مدینه را رعایت کنیم
- ۱۷۶ ..... گزیده‌ای از آنچه در آن جزوه آمده و پاسخ ما
- ۱۹۴ ..... نصیحت به برادران اهل تسنن
- ۱۹۸ ..... عبارت «الفقه علی المذاهب الاربعة» در رابطه با زیارة قبر النبی صلی الله علیه و آله



# وحدت و شفقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين  
قال الله تبارك و تعالى :

«وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجراً  
عظيماً»<sup>١</sup>

خداوند [سبحان] و عده مغفرت و اجرى عظيم به كسانى [از  
مهاجرين و انصار] داد كه ايمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند.

و قال رسول الله ﷺ :

«انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى، أحدهما  
أعظم من الآخر، و هو كتاب الله حبل ممدود من السماء الى

الأرض، و عترتی اهل بیتی، لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض  
فانظروا کیف تخلفونی فیهما؟»<sup>۱</sup>.

در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جویند، هرگز  
بعد از من گمراه نشوید، یکی از آنها اعظم از دیگری است و آن کتاب  
خدا است، و آن ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین. و  
عترتم، اهل بیتم، که هرگز این دوازدهم جدا نشوند تا نزد حوض بر من  
وارد شوند، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

در سالهای اخیر، در مدینه منوره، کتابها و جزوه‌های فراوانی به  
زبانهای مختلف چاپ و به طور گسترده و رایگان، در اختیار زائران  
محترم کشورها قرار می‌دهند.

یکی از آن جزوه‌ها، جزوه‌ای است که روی جلد آن نوشته‌اند:

### وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت

شاهکار: شیخ صالح درویش / ترجمه و نگارش عبدالله حیدری /  
بهار ۸۲ شمسی / ۱۲۸ صفحه جیبی

بر اهل فن روشن است که نگارش این جزوه، کار یک نفر و دو نفر  
نیست. بلکه عده‌ای در نوشتن و تنظیم آن همکاری داشته‌اند.

تمام تلاش نویسندگان آن جزوه این بوده است که ثابت کنند صحابه  
پیامبر ﷺ نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام مهربان بوده و با هم دوست و به

۱. معجم «فقه السلف عتره و صحابه و تابعین» تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام  
القری، مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، که در سال ۱۴۱۰ هجری قمری، در  
«جامعه ام القری» مرکز العالمی للتعلیم الاسلامی - مکه مکرمه چاپ شده است.

یکدیگر علاقه مند بوده اند.

سعی کرده اند صحابه را دوست همدیگر و متحد و همدل و صمیمی جلوه دهند و همه را بهشتی و سعادت مند معرفی کنند.

کوشش کرده اند، اصحاب رسول خدا ﷺ را در کنار اهل بیت و بلکه بالاتر و برتر از اهل بیت، نشان دهند، و حتی روی جلد آن جزوه و جاهای دیگر آن. صحابه را مقدم بر اهل بیت نوشته اند.

سعی آنان این بوده که وانمود کنند، همه مشکلات مسلمانان به خاطر این است که مقام و منزلت صحابه را نشناخته و ندانسته اند، و اگر به بهشتی بودن ایشان معتقد شوند و هیچ گونه انتقادی از آنان نکنند، همه مشکلات حل می شود، همه اختلافات رفع می شود.

وانمود کرده اند که حتی مقام و مرتبه صحابه - العیاذ بالله - از شخص پیامبر اکرم ﷺ هم بالاتر است، و با این که طبق قرآن کریم، چنانچه پیامبر ﷺ معصیت کند، از عذاب روز قیامت خائف است<sup>۱</sup> اما صحابه هر چه کردند و هر که هستند، طبق وعده الهی صد در صد بهشتی و مرضی خدا هستند.

سعی کرده اند صحابه را طوری پاک و متدین و بهشتی معرفی کنند که خود صحابه چنین اعتقاد و دید را نسبت به همدیگر نداشته و قولاً و عملاً بر خلاف گفته این آقایان، رفتار کرده اند.

۱. «قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم» سورة انعام / ۱۵ و سورة زمر / ۱۳.  
 «و من یعص الله و رسوله و يتعد حدوده یدخله ناراً» سورة نساء / ۱۴ «و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابداً» سورة جن / ۲۳.

در تمام کتابشان، حمله و تهمت، متوجه شیعه است و وانمود کرده‌اند که هر گاه شیعیان، دیدشان را نسبت به برخی صحابه عوض کنند، دیگر برای اسلام و مسلمانان هیچ مشکلی وجود ندارد و همه متحد و صمیمی می‌شوند. ولی متأسفانه، یا خوشبختانه، حتی یک کلمه از گروه‌های تکفیری، و وهابیه‌های متعصب و گروه القاعده، سخن به میان نیاورده‌اند.

از آنان که با ترور و قتل عام انسانهای بی‌گناه پروا نداشته و هیچ رحمی ندارند و زن و کودک و پیر و جوان را با آتش تعصب خود قطعه قطعه می‌کنند، حرفی و یاد و نامی به میان نیاورده‌اند، از همفکران خود که با ترورهای کور و ظالمانه خود، چهره پیامبر اکرم ﷺ را تروریست و بی‌رحم جلوه می‌دهند و موجب توهین به آن حضرت شده و می‌شوند، دم نزده و هیچ مطلبی نگفته و ننوشته‌اند.

این جانب پس از مطالعه آن جزوه بر آن شدم که قسمتی از حرفهای آنان را عیناً بیاورم و ادله آنان را نقل و سپس بی‌پایه و بی‌اساس بودن آن ادعاها و ادله‌ها را روشن کنم. ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنَةِ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيٌّ عَنِ بَيْنَةِ﴾<sup>۱</sup> و ما توفیقی الا بالله عليه توكلت و اليه انيب.

## جلو انداختن یاران پیامبر ﷺ بر خاندان آن حضرت

مترجم آن جزوه، در صفحه اول نوشته است:  
به نام مهربان الهی... و سلام بر پیامبر ﷺ و درود و سلام بر یاران و  
خاندانش.

همان گونه که ملاحظه می فرمایید: در ابتدای آن جزوه یاران  
پیامبر ﷺ را مقدم بر خاندانش قرار داده اند. و این عمل بر خلاف روایات  
بسیاری است که خود اهل تسنن نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود:  
در صلوات و درود بر من بگویید: «اللهم صلّ علی محمد و علی  
آل محمد».

در «صحیح بخاری» که معتقدند صحیح ترین کتابها بعد از قرآن  
کریم است<sup>۱</sup> چهار روایت آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

---

۱. در مقدمه صحیح بخاری نوشته است: «واجمع اهل العلم علی انه اصح کتاب بعد کتاب الله تعالی»

در صلوات بر من بگوئید: اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد<sup>۱</sup>  
و در هیچ روایتی «یاران و صحابه» نیامده است.  
در «صحیح مسلم» نیز - که معتقدند و می گویند: بعد از بخاری از  
صحیح ترین کتابها است<sup>۲</sup> سه روایت آمده است که:  
در صلوات، بعد از درود بر «محمد» بر «آل» آن حضرت درود بفرستید.<sup>۳</sup>  
و در هیچ یک از این روایات نامی از یاران و صحابه و درود بر آنها  
برده نشده است تا چه رسد که مقدم بر «آل» قرار داده شوند.  
به علاوه در تشهد نمازهایشان و در نماز بر مرده هایشان می گویند:  
«اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد» و بدون چنین صلواتی  
نماز را باطل می دانند و در این جا اصلاً یاران و صحابه را نمی آورند و  
بدعت می دانند، چون در روایاتشان همین گونه آمده است.  
همچنین این عمل نویسنده و مترجم آن جزوه بر خلاف سیره  
عملی خود اهل تسنن است، زیرا که آنان در خطبه های نماز جمعه و در  
مواردی که «صحابه را» می آورند اول «آل» را می آورند و می گویند: «و  
علی آله و صحبه».

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، (ص ۸۴۴) باب قوله (ان الله و ملائکته یصلّون علی النبی)

ح ۴۷۹۷ و ح ۴۷۹۸ و کتاب الدعوات، ح ۶۳۵۷ و ح ۶۳۵۸

۲. در مقدمه صحیح مسلم آمده است «فان صحیح مسلم هو احد الصحیحین الذین هما اصح  
الکتب بعد کتاب الله»

۳. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ح ۴۰۵ و ح ۴۰۶ و ح ۴۰۷

## ادعای این که: صحابه نسبت به هم مهربان بوده‌اند

همچنین در صفحه اوّل «سطر ۶» در تعریف صحابه و مهر و محبت آنان نسبت به یکدیگر چنین گفته و نوشته‌اند:

تا جایی که خداوند رحمان و رحیم، به دلیل تبلور رحمت در میانشان به همین عنوان از آنان ستایش کرد و فرمود:

«محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم»<sup>۱</sup>

«محمد رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر و در میان خود مهربانند».

برای اثبات مهر و محبت و رحمت صحابه نسبت به یکدیگر به آیه مبارکه بالا استدلال کرده‌اند ولی با قطع نظر از تفسیر آیه مزبور ابتدا باید دید در خارج میان صحابه چه گذشت، و کتابهای صد در صد اهل تسنن در این باره چه نوشته‌اند. لذا توجه شما را به داستان ذیل جلب می‌کنم:

## داستان قلم و دوات و شروع نزاع و اختلاف

در «صحیح بخاری»، در هفت مورد آمده است که:

وقتی پیامبر ﷺ در بستر بیماری و در حال احتضار بود. گروهی از صحابه که در میان ایشان عمر بن خطاب نیز حضور داشت، کنار بستر پیامبر ﷺ بودند، رسول خدا ﷺ فرمود:

«کاغذ و قلم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید».

عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول خدا ﷺ غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می‌کند. همین که عمر این حرف را زد، بین حاضران اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و سر و صدا و همه‌مه بالا گرفت، تا این که پیامبر ﷺ فرمود: «قوموا عنی» از نزد من برخیزید و دور شوید.

این داستان را بخاری در هفت مورد از صحیح خود آورده، است.<sup>۱</sup> و عین یکی از آن روایات چنین است:

ابن عباس گفت: وقتی رسول الله ﷺ در حال احتضار بود، و در خانه [آن حضرت] مردانی بودند و در بین آنان عمر بن الخطاب نیز حضور داشت، رسول الله ﷺ فرمود: بیایید بنویسم برای شما نوشته‌ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند، با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می‌گفتند: بیاورید تا رسول الله ﷺ کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می‌زدند، پس وقتی همه‌مه و سر و صدا را زیاد کردند و نزد آن حضرت اختلاف کردند، رسول الله ﷺ فرمود: «از نزد من برخیزید» عبیدالله [راوی حدیث] گوید: پس ابن عباس می‌گفت: همانا مصیبت و همه‌مصیبتها آن است که حائل شد بین رسول الله ﷺ و بین این که برایشان آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همه‌مه و سر و صدای آنها.

این روایات در صحیح ترین کتابهای اهل تسنن آمده است و در مقدمه آن نوشته‌اند:

صحیح بخاری بعد از کتاب خدا اجل کتب اسلام است «هو اجل کتب الاسلام بعد کتاب الله اطلاقاً و اعظمها شأناً».

عین روایت را در پاورقی ملاحظه کنید.<sup>۱</sup>

### نمونه‌ای دیگر از تبلور رحم و مروت

در صحیح بخاری روایت مفصلی آمده است که:

عمر بن خطاب، روز جمعه بالای منبر برای نماز گزاران، داستان سقیفه بنی ساعده را توضیح داد، تا آن که گفت: انصار با ما [مهاجرین] مخالفت کردند، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و زبیر و کسانی که با این دو نفر بودند با ما مخالفت کردند... اختلاف میان مهاجرین و انصار بالا گرفت، تا این که یک نفر از انصار گفت: یک نفر از ما امیر باشد و یک نفر هم از شما، «منا امیر و منکم امیر» و سر و صدا و هیاهو بالا گرفت و سرانجام من با ابوبکر بیعت کردم، انصار هم بیعت کردند و در

۱. عن ابن عباس قال: «لما حضر النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و في البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب، قال: «هلم اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده». قال عمر: ان النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غلبه الوجع وعندكم القرآن، فحسبنا كتاب الله و اختلف اهل البيت. اختصموا، فمنهم من يقول: قريوا يكتب لكم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كتاباً لن تضلوا بعده، ومنهم من يقول ما قال عمر، فلما أكثروا اللغط و الاختلاف عند النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: «قوموا عني» قال عبيد الله: فكان ابن عباس يقول: ان الرزية ما حال بين رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم و لغظهم.»

این میان ما روی سعد بن عبادہ<sup>۱</sup> جستیم، یک نفر گفت: سعد بن عبادہ را کشتید، [عمر گوید:] من گفتم: خدا بکشد سعد بن عبادہ را... «و نزونا علی سعد بن عبادہ فقال قائل منهم: قتلتم سعد بن عبادہ، فقلت: قتل الله سعد بن عبادہ...»<sup>۲</sup>

این روایت گویای این است که صحابهٔ پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت و پیش از دفن جسد مطهرش، برای ریاست به جان هم افتادند و پس از پیروزی یک گروه، رئیس و بزرگ گروه دیگر را که از یاران پیامبر ﷺ بود و در جنگها شرکت داشت، زیر لگد گرفتند و لگد مالش کردند و عمر گفت: خدا او را بکشد.

اینها مطالبی است که خود عمر، در حضور نمازگزاران جمعه که خودش هم امام جمعه بوده است، بیان کرده و در صحیحترین کتابهای اهل سنت نقل شده است.

### صفات یاران پیامبر اکرم ﷺ

به هر حال، نظر بر این که در آن جزوه به طور مکرر به قسمتی از آیه مبارکه ﴿محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار...﴾. تمسک کرده‌اند، لازم دیدم ابتدا توضیح مختصری دربارهٔ آیه شریفه بدهم تا در موارد دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرد.

۱. سعد بن عبادہ از بزرگان انصار بود و داعیهٔ خلافت داشت و قبیله او وی را با حال بیماری آوردند در سقیفه که با او بیعت کنند و امیر بشود.

۲. صحیح بخاری، کتاب الحدود (ص ۱۱۷۶)، باب ۳۱، رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰.

خداوند سبحان در این آیه می فرماید:

«محمد فرستاده خداست» ﴿محمد رسول الله﴾.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنان را طی پنج صفت چنین بیان می کند:

**صفت اول:** «کسانی که با محمد هستند در برابر کفار سخت گیر و محکم هستند» ﴿والذین معه اشداء علی الکفار﴾.

**صفت دوم:** «در میان خود رحیم و نسبت بهم مهربانند» ﴿رحماء بینهم﴾.

**صفت سوم:** «پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند» ﴿تراهم رُکَّعاً سُجَّداً﴾.

**صفت چهارم:** «همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند» (نیت آنان پاک و خالص است) ﴿یبتغون فضلاً من الله و رضواناً﴾ خواهان جاه و مقام و ریاست و امارت و مال و شهرت و... نیستند و فقط فضل و رضای خدا را می طلبند.

**صفت پنجم:** «نشانه درستی و محمدی بودن آنان در صورتشان از اثر سجده نمایان است» ﴿سیماهم فی وجوههم من اثر السجود﴾.

به تعبیری دیگر قیافه و چهره و رفتار و کردار و اخلاقشان به خوبی نشان می دهد که آنان انسانهایی خاضع، مهربان، حق شناس و عدالت خواه می باشند، و نه تنها در صورت، که در تمام سیرت و وجود آنان این نشانهها متبلور و آشکار است.

سپس خداوند متعال توصیف یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به گونه ای که در تورات و انجیل است، بیان کرده و در ادامه فرموده است:

«این اوصاف عالی، این نمو و رشد و این حرکت سریع و پربرکت سبب خشم و غیظ کفار می شود» «این برای آن است که خدا به سبب پیامبر ﷺ و چنان یارانی با آن صفت و امتیازات کافران را به خشم آورد» (لیغیظ بهم الکفار) (ای) «لیغیظ الله بالنبی و اصحابه الکفار»<sup>۱</sup>

[و در پایان آیه می فرماید:]

«خداوند کسانی از یاران محمد را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند و عدهٔ آمرزش و اجر عظیمی داده است» ﴿وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما﴾ .

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو صفت در آخر آیه اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد ﷺ داده است که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح و مهر و محبت و عواطف انسانی را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که یک روز در زمرة یاران و دوستان او بودند و روز دیگر از او و از اخلاق و سیره او جدا شدند و راهی بر خلاف رضای خدا در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.

تعبیر به «منهم» در ﴿الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم...﴾ با توجه به این که اصل در کلمه «من» در این گونه موارد، این است که برای

۱. به تفاسیر معتبر مانند الدر المنثور سیوطی ج ۶ ص ۸۲ و تفسیر عبدالرزاق ج ۳/۲۸ ص ۲۲۸ و تفسیر ابن جریر طبری جامع البیان ج ۲۶ ص ۱۴۸، و تفسیر قرطبی ج ۱۶ ص ۲۹۵ و غیر اینها مراجعه شود.

«تبعیض» است و ظاهر آیه همین معنا را می‌رساند که آیه دلیل بر این است که یاران و صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دو گروه تقسیم خواهند شد و شدند. و معلوم است که خداوند وعدهٔ اجر عظیم و مغفرت را بدون قید و شرط، به همهٔ کسانی که از یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محسوب بودند، نمی‌دهد، به منافقین و به سازندگان مسجد ضرار و به کسانی که ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند ﴿ذَلِكْ بَانَهِمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ اجر عظیم نمی‌دهد. اکنون که به طور اشاره مقصود و مراد از آیه روشن شد، ملاحظه کنیم، در جنگ احد چه کسانی در برابر کفار محکم و سرسخت ایستادند و چه کسانی فرار کردند؟، در جنگ خندق چه کسانی در برابر کفار و عمرو بن عبدود، سر بزیر انداختند و چه کسی پاسخ کفار و عمر بن عبدود را داد، در جنگ خیبر، جنگ حنین و... چه اشخاصی فرار کرده و چه افرادی استقامت کردند و ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ بودند؟ آری، گویی نویسندگان آن جزوه آخر آیه را ندیده، و یا نفهمیده‌اند، زیرا از پایان آیه معلوم می‌شود که از میان صحابه - اعم از مهاجر و انصار - فقط به کسانی وعدهٔ مغفرت و اجر عظیم داده شده که دارای ایمان و دارای عمل صالح بوده‌اند، نه مطلقاً، نه به اشخاصی که ایمان نداشته یا ایمان صوری داشته و یا عمل صالح نداشته، و یا هیچکدام را نداشته‌اند، - مثل منافقین - و یا به جای عمل صالح، ظلم و ستم داشته، و به دیگران ستم کرده‌اند، که چنین افرادی هر چند به حسب ظاهر،

صحابه پیامبر ﷺ بوده‌اند ولی مشمول آیه نمی‌شوند.<sup>۱</sup> به علاوه، آیه شریفه ﴿کل نفس بما کسبت رهینه﴾<sup>۲</sup> و آیه مبارکه ﴿ان اکرمکم عند الله اتقاکم﴾<sup>۳</sup> و آیه ﴿یومئذ یصدر الناس اشتاتاً لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره﴾<sup>۴</sup> و غیر اینها نیز همین مطلب را ثابت می‌کند.

آیا با وجود چنین آیاتی می‌توان گفت: همه مهاجر و انصار بهشتی هستند، هر چند هزاران نفر را به کشتن داده‌اند، مثل آتش افروزان جنگ جمل، جنگ صفین، مثل کسانی که امر به سب و لعن امیرالمؤمنین علی علیه السلام کردند و مثل کسانی که در سقیفه بنی ساعده پس از پیروزی، روی سعد بن عباده جستند و او را لگدمال کردند، و...

### مناظره عالم شیعی با عالم سنی

یکی از علمای شیعه از یک عالم سنی پرسیده بود که، بغض و کینه مؤمنی را به دل گرفتن و با او دشمنی کردن چه حکمی دارد، مؤمنی را به خشم و غضب در آوردن چه پی‌آمدی برای انسان دارد؟  
عالم سنی پاسخ داده بود: چنین کسی خود را مستوجب خشم و

۱. در «التفسیر القرآن للقرآن» تألیف عبدالکریم الخطیب ذیل آیه شریفه، همین مطلب را گفته‌اند.

۲. سوره مدثر / ۳۸.

۳. سوره حجرات / ۱۳.

۴. سوره زلزله / ۶-۷.

غضب الهی قرار داده و چه بسا موجب کفر او بشود، زیرا در حدیث قدسی است که خداوند می فرماید: «مَنْ عَادَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ» «کسی که با یکی از دوستان من دشمنی کند من با او اعلان جنگ می کنم».

عالم شیعه پرسیده بود: اگر کسی با مؤمنی جنگ کند و به قصد کشتن او لشکرکشی کند، آیا بغض و دشمنی او را در دل گرفته است یا خیر؟  
عالم سنی پاسخ داده بود: بلی، تا کسی بغض و دشمنی کسی را نداشته باشد حاضر نیست با او بجنگد.

عالم شیعه پرسیده بود: پس چه می گویی درباره کسانی که با علی بن ابی طالب جنگ کردند، آیا بغض و دشمنی او را در دل داشتند؟ آیا با مؤمنی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی کردند یا خیر؟ و اگر دشمنی کردند، آیا مستوجب غضب و خشم خدا شدند؟ آیا خدا با آنها اعلان جنگ نکرد؟  
عالم سنی پاسخ نداده، سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بود که چه بگوید. پس از چند لحظه ای گفته بود: من نمی دانم، از دیگری سؤال کن.

### تفسیر ابن کثیر و برداشت از آیه شریفه

﴿محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار﴾

ابن کثیر که از مفسرین معروف اهل تسنن است در ذیل آیه ﴿محمد رسول الله و الذین معه اشداء...﴾ نقل کرده است که:

امام مالک از این آیه و جمله ﴿لیغیظ بهم الکفار﴾ استفاده کرده که شیعیان کافرنند، چون شیعیان، با صحابه دشمنی می کنند و آنان را به خشم در می آورند، و هر کس صحابه را به خشم آورد کافر است، و

گروهی از علما حرف مالک را صحیح دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

ولی ما قبلاً معنا و مراد از ﴿لِغِيظِ بِهِمُ الْكُفَّارِ﴾ را بیان کردیم، و آن این بود که: «خدا به سبب پیامبر ﷺ و یارانش کافران را به خشم آورد». و بر فرض که از آیه استفاده شود که هر کس صحابه را به خشم آورد کافر است، این امر مربوط به زمان حیات صحابه بوده است که به خشم می‌آمدند، اما فعلاً که مرده‌اند، و به خشم نمی‌آیند و شیعیان نمی‌توانند آنان را به خشم آورند، پس چرا کافر باشند؟

به علاوه کسانی که علی عَلِيٌّ را به خشم آوردند و با او جنگ کردند چه می‌شوند؟ آن کس که فاطمه زهرا عَاطِمَةُ را به خشم و غضب درآورد چه می‌شود؟

در هر حال، پس از مطالعه تفسیر مزبور و برداشتی که ابن کثیر از مالک نقل کرده بود، با یک نفر از اهل سنت که شخصی منصف و معتدل بود، مناظره‌ای کردم که خلاصه آن از این قرار است:

### مناظره‌ای دوستانه

به آن شخص سنی گفتم: ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده که: «امام مالک از آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ...﴾ استفاده کرده است که کفار صحابه را به خشم می‌آوردند و شیعیان نیز با دشمنی خود نسبت به صحابه، آنان را به خشم می‌آورند، و از این جهت شیعیان کافرند»

۱. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، ریاض ص ۱۲۹۸.

آیا این حرف مالک صحیح است؟

گفت: آری صحیح است، خداوند متعال در این آیه فرموده است: ﴿لِيُغِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾. کفار صحابه را سب می کنند و به خشم می آورند. گفتم: بر فرض که این برداشت صحیح باشد ولی این مربوط به زمان حیات صحابه بوده است. مربوط به وقتی بوده که سب و دشمنی با آنان موجب غیظ ایشان می شده است، نه فعلاً که مرده اند.

گفت: من نمی دانم، به ما گفته اند هر کس با صحابه دشمنی کند و به ایشان بد بگوید کافر است، هر کس آنان را به خشم و غضب درآورد با کفار فرقی نمی کند.

گفتم: اگر صحیح است و هر کس صحابه را به خشم و غضب درآورد، کافر است، آیا کسی که فاطمه دختر پیامبر ﷺ را به غضب درآورد کافر است یا خیر؟

گفت: البته کافر است، چون فاطمه محترم تر و مقامش برتر از صحابه است، او پاره تن پیامبر ﷺ بوده است.

گفتم: پس بدان که در صحیح بخاری، از عایشه نقل کرده است که ابوبکر فاطمه را به غضب درآورد.<sup>۱</sup>  
گفت: من از آن اطلاع ندارم.

۱. بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

تذکر: روایاتی که از صحیح بخاری نقل می کنم، از چاپ «مکتبه دارالسلام، الرياض، چاپ دوم، ذی الحجة ۱۴۱۹» است.

گفتم: کسانی که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگ کردند، آیا آن حضرت را به خشم و غضب درنیاوردند؟ یا آن حضرت از صحابه نبود؟ باز پس از کمی سکوت گفت: من در این رابطه چیزی نمی‌گویم. گفتم: در عبارت ابن کثیر است که: «از مطرح کردن مساوی و کارهای زشت صحابه نهی شده است». آیا شما می‌دانی کجا و در چه روایتی نهی شده است؟

گفت: نمی‌دانم.

گفتم: اگر طبق نقل ابن کثیر از بازگو کردن کارهای خلاف صحابه نهی شده است، چرا بخاری در صحیح خود و مسلم نیز در صحیحش، کارهای ناپسند صحابه را بازگو کرده‌اند؟

گفت: اعمال خلاف صحابه چه بوده و کجا گفته‌اند.

گفتم: در بخاری آمده است که:

«ابوبکر، فاطمه علیها السلام را به غضب در آورد به طوری که فاطمه علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و تا زنده بود با او قهر بود.»<sup>۱</sup>

در صحیح مسلم نیز آمده است که:

«معاویه و آل مروان امر به سب و لعن علی بن ابی طالب علیه السلام کردند.»<sup>۲</sup>

۱. بخاری، کتاب فرض الخمس، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه (ص ۱۰۴۲) (۳۲) حدیث ۲۴۰۴.

تذکر: روایاتی را که از صحیح مسلم آورده‌ام، از چاپ: «دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م» است.

آیا علی علیه السلام از صحابه نبود؟

با ناراحتی گفت: ما نباید حرفی بزنی و سکوت در برابر اعمال آنان و وظیفه ما است.

گفتم: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: اصحاب مرا سب نکنید؟ پس چگونه شد که معاویه و آل مروان به این روایت و فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نکردند؟

گفت: من اینها را بررسی می‌کنم و می‌پرسم.

گفتم: ولی من در این جا ادب امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نسبت به دشمنانش، بازگو می‌کنم و بر تو است که در راهی که تا کنون رفته‌ای تجدید نظر کنی و آن چنین است.

### ادب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

در جنگ صفین لشکر معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش ناسزا گفتند، برخی از یاران آن حضرت در برابر ناسزاگویی آنان شروع به ناسزاگویی کردند. این قضیه به امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش شد.

حضرت لشکر خود را فراخواند و فرمود:

من نمی‌پسندم که شما دشنام دهنده باشید، و چنانچه کردار آنان را بازگو و توصیف کنید، پسندیده‌تر و برای شما عذری رساتر خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱. آتی اکره لکم ان تکنوا سبائین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم، کان اُصوب فی

## ادب شیعه

پس از آن به آن سنی گفتم: شیعه علی علیه السلام نیز ادب امامش را دارد و به کسی ناسزا نمی گوید، فحش و حرف زشت نمی زند شیعه با ادب است و می داند که سب و دشنام، کار اشخاص پست و اسلحه اراذل و اوباش است، و این ادب را از امام خود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرا گرفته است و به آن پای بند است.

گفت: من شنیده ام که شیعیان برخی صحابه را لعن می کنند، پس این حرف چیست؟

گفتم: لعن با سب و دشنام، دو حقیقت و دارای دو معنا هستند، سب، فحش و ناسزاگویی است. ولی لعن به معنای طرد و نفرین و بیزاری جستن است.

خداوند در قرآن کریم گروه هایی را لعن کرده است.

کفار را به خاطر کفرشان لعن کرده است:

﴿و لکن لعنهم الله بکفرهم﴾<sup>۱</sup> ﴿ان الله لعن الکافرین﴾<sup>۲</sup>

اذیت و آزار دهندگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را لعن کرده است:

﴿ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة﴾<sup>۳</sup>

۱. سوره نساء / ۴۶.

۲. سوره احزاب / ۶۴.

۳. سوره احزاب / ۵۷.

در آیات بسیاری، ظالمان مورد لعن قرار گرفته‌اند:

﴿إلا لعنة الله على الظالمين﴾<sup>۱</sup>

نیز مسلمانانی را که به زندهای پاکدامن تهمت بزنند مورد لعن قرار داده است:

﴿ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في

الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظيم﴾<sup>۲</sup>.

نیز مفسران نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم خواب دید که بنی امیه بر روی منبرش قرار گرفته‌اند، آن حضرت از این موضوع سخت غمگین شد و در آن حال این آیه نازل شد:<sup>۳</sup>

﴿و ما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس و الشجرة

الملعونة في القرآن﴾<sup>۴</sup>.

«ما آن خواب را که به تو نشان دادیم و همچنین درخت ملعون و نفرین شده در قرآن را جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم».

از این آیات معلوم می‌شود، لعن اشخاص بدکار و ظالم، یک عمل پسندیده است، لعن و نفرین و طرد بدکاران و ستمگران - اعم از این که مسلمان باشند یا کافر - نوعی ابراز تنفر از آنان است، نوعی نفرین و طلب

۱. سوره هود/ ۱۸.

۲. سوره نور/ ۲۳.

۳. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱.

۴. سوره اسراء/ ۶۰.

دور شدن آنان از رحمت پروردگار است، بلکه مرتبه‌ای از عبادت است. زیرا وقتی خدا آنان را لعن کرده است، معلوم می‌شود محبوب خدا است و هر کس عمل محبوب خدا را قربتاً الی الله انجام دهد، عبادت کرده و مأجور است.

گفت: من می‌دانم که شیعیان برخی صحابه را بالخصوص لعن می‌کنند و در کتابهایشان نام برده‌اند و حال این که صحابه پیامبر مورد احترام پیامبر ﷺ و همه مسلمانان بوده و هستند.

گفتم: صحابه پیامبر ﷺ که در ابتدای امر دعوت آن حضرت را پذیرفتند و تحت سخت‌ترین فشارها ایمان خود را حفظ کردند و در جنگها جان نثاری کردند و تا آخر ثابت قدم و با ایمان و عمل صالح زندگی کردند تا از دنیا رفتند، البته مورد تکریم و احترام همه مسلمانان هستند و کسی درباره مقام و منزلت این گروه حرف و بحثی ندارد، خداوند متعال هم، در آخر آیه مبارکه ﴿محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار... وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجراً عظیماً﴾ (سوره فتح/۲۹) همین مطلب را بیان فرموده است.

یعنی از میان کسانی که با پیامبر ﷺ بودند خدا به گروه خاصی وعده مغفرت و اجر عظیم داده است، و آنها اشخاصی هستند که علاوه بر ایمان ثابت، عمل صالح انجام داده باشند.

اما افرادی که از صحابه به حساب می‌آمدند و با پیامبر ﷺ بودند ولی با توجه به این که معصوم نبودند و ظلم کردند، و ملاک لعن در حق

آنان تحقق یافت، از مصداق آیه خارج شده و مصداق «ظالمین» شدند و طبعاً حکم ظالمین را پیدا کردند. و قرآن کریم نسبت به افراد ظالم، تفاوت نگذاشته است.

بر این اساس چنانچه به گفته شما، فرضاً، شیعیان، به مقتضای آیات قرآن کریم، از برخی افراد که از صحابه محسوب بوده‌اند، بیزاری بجویند و همان گونه که خدا فرموده است: ﴿اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون﴾<sup>۱</sup> عمل کنند کار خلافی نکرده‌اند، و خلاصه شیعه هرگز کسی را به خاطر صحابه بودن مورد طعن قرار نداده و نمی‌دهد.

بلی چنانچه احراز کند که برخی صحابه از موقعیت خود سوءاستفاده کرده و مستحق بیزاری گردیده است، از او بیزاری می‌جوید. گفت: مگر می‌شود پذیرفت که برخی صحابه ظالم شده و مستحق بیزاری گردیده‌اند؟

گفتم: چه اشکالی دارد؟، مگر آنان معصوم بوده‌اند؟ و اگر بگوییم هیچ یک از صحابه مستحق بیزاری نشده‌اند آیه و ﴿ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الاخرة﴾<sup>۲</sup> بی مورد و به دون مصداق و «العیاذ بالله» لغو بوده است.

و خلاصه معلوم می‌شود اشخاصی با پیامبر ﷺ بوده‌اند ولی عمل صالح و ایمان ثابت نداشته و خدا و پیامبر ﷺ را اذیت می‌کرده‌اند.

۱. سوره بقره / ۱۵۹.

۲. سوره احزاب / ۵۴.

این مناظره که تا حدودی طولانی شد و آن شخص سنی هم بیش از این تحمل شنیدن و مناظره را نداشت، گفت: من اهل تحقیق نبوده و وقت بررسی این مسائل را ندارم ولی آنچه برایم معلوم شد این است که اگر انسان سکوت کند امید نجات دارد و خدا حافظی کرد.

### ادعای تحریف تاریخ

در صفحه پنجم آن جزوه در ادامه پیشگفتار، عبارت زیر را آورده‌اند:

تحریف تاریخ در تاریخ سابقه ندارد که شاگردان و جان نثاران رسول و پیامبری پس از ایمان و پخته شدن و کسب صدها مدال افتخار، با خاندان مؤمن او به ستیز پردازند، اما متأسفانه با تحریف تاریخ و دروغ پردازیهای تخیلی و افسانه‌ای چنین وانمود شده که گویا پیامبر، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نتوانسته شاگردانی پرورش دهد که پس از خودش لااقل با خانواده ایشان رابطه صمیمی داشته باشند.

این جانب وقتی این عبارات را خواندم تعجب کردم که چگونه این آقایان به اصح کتابهای خود توجه نکرده‌اند و در حقیقت نادانسته نسبت «تحریف تاریخ» را به کتابهای معتبر خود داده‌اند.

در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: کسی از ما ارث نمی‌برد و آنچه از خود بجا بگذاریم صدقه است.

عایشه گوید:

فاطمه علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک کرد و تا زنده بود با ابوبکر حرف نزد و قهر کرد و شش ماه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود.<sup>۱</sup>

نیز در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده است که:

فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر ارث پدر و خمس خیبر را مطالبه کرد، ابوبکر پرداخت نکرد، فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با وی قهر بود و پس از شش ماه وفات یافت، و شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر اطلاع نداد و خود علی علیه السلام بر جنازه زهر نماز خواند.<sup>۲</sup>

آیا فاطمه زهرا علیها السلام از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟

آیا ابوبکر از صحابه نبود؟ یا این قهر و غضب و دفن شبانه او با صمیمیت منافات ندارد؟

آیا این روایات بخاری دروغ و تحریف تاریخ است؟

همچنین در صحیح مسلم است که:

معاویه پسر ابوسفیان به سعد بن ابی وقاص گفت: چه چیز باعث شده که ابوتراب را سبّ نمی‌کنی...<sup>۳</sup>

آیا ابوتراب، علی بن ابی طالب علیه السلام از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟، آیا

معاویه از اصحاب نبود؟

۱. بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

۲. همان، ص ۷۱۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ح ۴۲۴۰، ۴۲۴۱.

۳. صحیح مسلم، ص ۱۰۴۲، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب رضی الله عنه ۳۲ م ح ۲۴۰۴.

آیا سبّ و ناسزا گویی با صمیمیت منافات ندارد؟  
یا این روایت تحریف تاریخ و جعلی و کذب است و صحیح مسلم  
که بعد از قرآن کریم از اصح کتابهای شماست غلط است؟  
نیز در صحیح مسلم است که:

مردی از آل مروان به سهل امر کرد علی را دشنام بدهد، سهل از دشنام  
دادن خودداری کرد، آن مرد مروانی گفت: حال که به علی فحش  
نمی دهی پس بگو: - العیاذ بالله - خدا لعنت کند ابوتراب را.<sup>۱</sup>

آیا آل مروان از صحابه نبودند؟ آیا شتم و لعن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با دوستی و  
محبت منافات ندارد؟ اگر ندارد چرا شیعه را مورد حمله قرار می دهید  
که در فلان کتابشان چنین جمله ای آمده است؟  
آیا جنگ طلحه و زبیر و عایشه با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ صحیح است یا  
تحریف تاریخ است؟ آیا جنگ جمل، دشمنی برخی صحابه با خانواده  
پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبود؟

آیا در جنگ جمل، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نبودند؟ آیا اینان از  
خانواده رسول خدا نبودند؟

اگر طلحه و زبیر و عایشه به اینان دست می یافتند اینان را نمی کشتند؟  
آیا جنگ صفین و کشته شدن عمار به دست لشکر معاویه تحریف  
تاریخ است؟ (در همان جزوه قتل عمار را در جنگ صفین به دست

۱. صحیح مسلم: ص ۱۰۴۴، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابیطالب  
رضی الله عنه، ۳۸- ح ۲۴۰۹.

لشکر معاویه بازگو و قبول کرده‌اند) آیا معاویه از صحابه نبود؟ یا عمار از صحابه نبود؟

بگذاریم و بگذاریم، همین چند نمونه، برای عاقل با انصاف کفایت می‌کند.

در صفحه ۶ آن جزوه نوشته‌اند:

طبق براهین قاطع، صحابه و اهل بیت نه تنها یار و یاور یکدیگر بودند، بلکه... پیوند ناگسستنی بین آنان وجود داشت و به شدت به یکدیگر احترام داشتند و پیوند خویشاوندی برقرار می‌کردند...

### ادعایی صد در صد کذب

سپس در صفحه ۷، برای اثبات مطلب خود، چنین نوشته‌اند:

سخنان طلایی: اگر چنین نیست پس چرا امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه السلام از عصبانیت بر منبر کوفه مشتم می‌کوبد و می‌فرماید: به من خبر رسیده که عده‌ای مرا از ابوبکر و عمر برتر می‌دانند، اگر کسی چنین ادعایی کرده باشد دروغگو است که حدّ دارد. (المحلی ابن خرم ۱۱/ ۲۸۶. و موسوعه فقه علی بن ابی طالب ص ۴۹۸، از دکتر رواس قلعه‌چی)

روایت دیگر هم به همین مضمون از آن حضرت، از همان منبع قبلی آورده‌اند.

ما می‌گوییم: آیا شخص عاقل فهمیده و با اطلاع از زندگی صحابه و حضرت امیر علیه السلام می‌تواند صحت چنین روایتی را از قول علی علیه السلام باور کند؟

آیا کسی که قرآن خوان باشد و آیه مبارکه ﴿فضل الله المجاهدین علی القاعدین﴾ و آیه شریفه ﴿یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اتوا العلم درجات﴾ را و لویک مرتبه خوانده و معنای آن را درک کرده باشد، می تواند صحت این روایت را تصدیق و سپس آن را دلیل بر مدعای خود بگیرد؟

آیا علی علیه السلام جزء آیه تطهیر، مباحله، آیه ﴿یوفون بالنذر و یخافون یوماً﴾، و صدها آیه دیگر نبوده و آیا اینها سبب برتری آن حضرت بر سایر صحابه نیست؟

علی ز بعد محمد ز هر که هست به است

اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار

اگر ابوبکر و عمر افضل و برتر از علی و اهل بیت بوده و هستند، چرا در تشهد نمازها و در نماز بر مرده هایتان می گویند: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد»؟ اگر آنان افضل نیستند چرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در صلوات بر من بگویند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد»؟ اگر ابوبکر و عمر افضل هستند، در تشهد نمازها و در نماز بر مرده هایتان به جای «و علی آل محمد» بگویند: «و علی ابی بکر و علی عمر».

آری هر گاه کسی فقط نهج البلاغه را ملاحظه کند، هرگز به خود اجازه نمی دهد که آن حضرت را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با احدی از مخلوقات خدا مقایسه کند.

نیز اگر کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره او ملاحظه کند، نمی تواند آن

حضرت را با سایر صحابه مقایسه کند.

تو به تاریکی علی را دیده‌ای لاجرم غیری بر او بگزیده‌ای  
رسول خدا ﷺ درباره علی ع فرمود: «ضربة علی یوم الخندق  
افضل من عبادة الثقلین» و خطاب به آن حضرت فرمود: «انت اخی فی  
الدنیا و الآخرة». عمر بن خطاب بارها گفت: «لولا علی لهلك عمر». (این روایات در کتب شیعه و سنی معروف است و نیاز به بیان محل نقل آنها نیست).

### مناظره‌ای کوتاه

یکی از اهل تسنن به یکی از اهل علم شیعه گفته بود: نظر شما دربارهٔ  
خلافت ابوبکر چیست؟

عالم شیعه گفته بود: نظر ما همان است که اتفاق افتاد، عده‌ای پس از  
رحلت پیامبر اکرم ص در سقیفه جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند.

پرسیده بود، شما خلافت و جانشینی او را از پیامبر ص قبول دارید؟  
گفته بود: ﴿لا اکراه فی الدین﴾ در عقیده اکراه نیست، و شما اهل  
تسنن قبول دارید که صحابه معصوم نبودند و ممکن است خطا کنند. و  
به نظر و به عقیده من، آنها در این کارشان اشتباه کردند و اگر من در آن  
موقع بودم با ابوبکر بیعت نمی‌کردم.

سنی گفته بود: خطای آنان چه بود؟

شیعه گفته بود: با وجود علی بن ابی طالب ع که اعلم امت بود و از

ابتدا تا روز رحلت پیامبر ﷺ با رسول خدا بود. و با توجه به حدیث غدیر خم و حدیث ثقلین و غیر اینها، مسلمانان باید با علی علیه السلام بیعت می کردند. و بیعت آنان با غیر علی علیه السلام اشتباه بود.

سنی با شنیدن این سخنان دیگر حرفی نزده و مشغول نماز شده بود.

آری: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

### عامل تفرقه به عقیده اهل سنت

در پیشگفتار، صفحه ۸ آن جزوه چنین آمده است:

عامل تفرقه چیست؟

ما معتقدیم بزرگترین عامل تفرقه در میان امت اسلام لعن و نفرین به پاکترین انسانهای روی زمین پس از پیامبران است...

ما شیعیان می گوییم: پاکترین انسانها پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عترت آن حضرت هستند، به دلیل آیه تطهیر و آیه مباحله و غیر اینها و ظاهراً در عصر حاضر کسی آنان را لعن نمی کند، بنابراین عامل تفرقه چیزی دیگری است.

### عامل تفرقه به عقیده شیعه

شیعیان معتقدند عامل اصلی تفرقه، عمل نکردن مسلمانان به حدیث ثقلین است، عامل اصلی تفرقه ممانعت از نوشتن نامه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری است. عامل اصلی تفرقه واقعه سقیفه

بنی ساعده است. عامل اصلی تفرقه به خشم آوردن و رنجاندن فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است. عامل اصلی تفرقه امر معاویه و آل مروان به سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام است. عامل اصلی تفرقه جنگ جمل و صفین و کشتار هزاران مسلمان با لشکر کشی طلحه و زبیر و عایشه و معاویه در برابر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، و این عوامل، چیزهایی است که علاوه بر کتب شیعه، در کتابهای معتبر اهل تسنن نیز بیان شده است.

### عامل تفرقه در عصر حاضر

شیعیان معتقدند عامل تفرقه در عصر حاضر، آمریکا و اسرائیل و مزدوران بی واسطه و با واسطه آنان هستند.

عامل تفرقه افراد و گروه‌هایی هستند که دانسته یا ندانسته با صدور فتوا علیه سایر مسلمانان، جوانان ناآگاه و خام و متعصب را تشویق به کشتن مردم بی گناه می‌کنند و به این وسیله، به آمریکا و اسرائیل، کمک می‌کنند.

عامل تفرقه کسانی هستند که در مراکز تعلیم و تربیت، جوانها را نسبت به سایر مسلمانان بدبین می‌کنند.

عامل تفرقه اشخاص و گروه‌هایی هستند که با نوشتن کتاب و جزوه به زبانهای مختلف و در تیراژ بسیار چاپ و در سطح وسیع بطور رایگان در اختیار مسلمانان قرار می‌دهند و سعی می‌کنند مسلمانان را

نسبت به هم بدبین کنند.

عامل تفرقه کسانی هستند که سعی می‌کنند به هر قیمتی شده، عقاید خود را بر دیگران تحمیل کنند، و در این راه از هر نوع تهمت، دروغ، خشونت، بی ادبی و حتی تهدید و پلیس و محکمه و ضرب و شتم، استفاده می‌کنند.

عامل تفرقه در عصر حاضر - خصوصاً در مدینه منوره - از لابلای کتابهای گمنام و چه بسا ناشناخته و غیر معتبر، مطلبی در آوردن و آن را وسیله متهم کردن و بد جلوه دادن دیگران است. عامل تفرقه اصرار بر تحمیل عقاید خود، به دیگر مسلمانان است.

اما در ایران اسلامی، در برخی شهرهای بزرگ، شیعه و اهل تسنن برادرانه زندگی می‌کنند و هیچ گونه اختلافی میان آنان وجود ندارد، کنار هم و با هم زندگی می‌کنند، و دعای شیعیان این است: «اللَّهُمَّ كُفَّ عَنَّا أَعْدَائَنَا وَاشْغَلْهُمْ عَنَّا أَدَانَا» آمین یا رب العالمین.

### ارتباط صحابه با اهل بیت علیهم السلام

در پیشگفتار، صفحه ۹ آن جزوه نوشته‌اند:

صحابه و اهل بیت نه تنها یکدیگر را لعن و نفرین نمی‌کرده، بلکه با یکدیگر شیر و شکر بوده‌اند و بارها از یکدیگر ستایش کرده‌اند.

ما می‌گوییم: تعجب از بی اطلاعی یا غرض ورزی، یا دروغ‌پردازی نویسندگان آن جزوه است.

حوادثی که بعد از پیامبر ﷺ در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد، رفتار ابوبکر با فاطمه زهرا علیها السلام، جنگ طلحه و زبیر و عایشه و معاویه؛ با امیرالمؤمنین، شیر و شکر بوده است؟

آیا دروغ پردازی و نسبت کذب به اهل بیت و صحابه مشکلی را حل می‌کند؟ آیا جعل کذب، مسلمانان را از واقعیات دور می‌کند؟ اگر می‌خواهید با تفرقه مبارزه کنید، جلو سم‌پاشی علیه دیگران را بگیرید و مثل یکصد سال قبل مسلمانان را اعم از هر مذهب و کشوری هستند، به حال خود بگذارید و در صدد تحمیل عقاید خود به دیگران نباشید.

تا این جا مطالبی بود که به حسب ظاهر، مترجم در پیشگفتار آورده است. و از صفحه ۱۱، ترجمه متن جزوه، شروع شده است.

### صحابه را بر عترت مقدم داشته‌اند

در صفحه ۱۱ آن جزوه، چنین آمده است:

حمد و سپاس بیکران بر معبود یکتا و درود و سلام بر حضرت مصطفی و بر یاران ابرار و خاندان اطهارش باد.<sup>۱</sup>

در ابتدای متن کتاب نیز، مثل ابتدای ترجمه «یاران» پیامبر ﷺ را بر «آل» آن حضرت مقدم داشته‌اند، و همان گونه که قبلاً گفته شد، این عمل بر خلاف روایات و بر خلاف سیره عملی خود اهل تسنن است، زیرا

۱. بطور کلی در برخی موارد، عبارات کتاب تلخیص شده است.

در خطبه‌های نماز جمعه و جاهای دیگر، هر گاه پس از درود بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «آل» آن حضرت را بیاورند، مقدم بر یاران آن حضرت می‌آورند و می‌گویند: «و علی آله و صحبه» و خلاصه این گونه عبارت آوردن علاوه بر این که بدعت است، بیان‌گر غرض ورزی و نفاق است، این روش، خود عامل تفرقه و موجب بدبینی است.

### تهمت از روی نادانی

در صفحه ۱۱ نوشته‌اند:

البته اندک کسانی که بر خلاف امت اسلامی راه دیگری در پیش گرفته‌اند و بعضی امامان را از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در علم و دانش بهتر معرفی می‌کنند، اختلاف آنان با سایر امت اسلامی هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارد، زیرا این روایات، با وجود این که در کتب‌شان مدون شده و ثابت است... علامه ملا مجلسی در بحار الأنوار می‌نویسد:

«باب ان الائمة اعلم من الانبياء» ج ۲ ص ۸۲: و اصول کافی ج ۱، ص ۲۲۷.

خواننده محترم، ملاحظه فرمایید:

آدرس این مطلب، تهمت بودن آن را ثابت می‌کند.

زیرا معنای «باب ان الائمة اعلم من الانبياء» این است که: «ائمه اعلم از انبیاء هستند» نه این که «اعلم از رسول خدا پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند»، و چنانچه از عوام شیعه هم سؤال شود می‌دانند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «انا مدینة العلم و علی بابها» «من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است».

در اشعار فارسی نیز آمده است:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند مرو خداوند نهی  
 که من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است  
 گواهی دهم کین سخن راز اوست تو گویی که گوشم به آواز او است  
 آری، خواننده محترم از همین یک مورد که در اولین صفحه متن این  
 جزوه آمده است می توانی به بقیه مطالب آن پی ببری.

### آیا به همه صحابه و عده بهشت داده شده است؟

در صفحه ۱۴ نوشته اند:

درجات صحابه در بهشت متفاوت است، کما این که در دنیا نیز مقام و  
 درجات آنان متفاوت است، بعضی مهاجر و بعضی انصارند...، اما از  
 سوی خداوند به همه آنان وعده بهشت داده شده است.

سپس دلیل این که خدا به همه آنان وعده بهشت داده است، آیه ذیل  
 را با ترجمه آن به گونه ای که عیناً می آورم، آورده اند.

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ  
 أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ  
 الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

«کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق کردند و [با کافران]  
 جنگیدند [با انفاق کنندگان و جهادگران پس از فتح مکه] یکسان

نیستند. آنان در منزلت، از کسانی که پس از [فتح مکه] انفاق کردند و [با کافران] جنگیدند، بزرگترند، و خداوند به هر یک [از آنان] سرانجام [نیک] [بهشت] را وعده داده است. و خداوند از آنچه می‌کنید با خبر است».

### برو این دام بر مرغ دگر نه

ملاحظه فرمایید، ﴿الحسنی﴾ را به معنای «بهشت» ترجمه کرده‌اند تا حرفشان را «که همه صحابه در بهشت هستند» ثابت کنند. در حالی که ﴿الحسنی﴾ به معنای «نیکی» است و در تفسیر ابن کثیر که خود اهل تسنن آن را تهذیب کرده و مورد قبول آنان می‌باشد، جمله ﴿و کلاً وعد الله الحسنی﴾ را این گونه معنا کرده است: «کلهم لهم ثواب علی ما عملوا» (برای همه آنان ثواب بر اعمالشان هست)<sup>۱</sup> و معلوم است حتی یک یهودی، یا یک کافر هم اگر کار پسندیده و خوبی انجام دهد خداوند پاداش کار نیک او را ضایع نمی‌کند و می‌دهد، هر چند در دنیا باشد، یا با تخفیف عذاب در آخرت.

آری تفسیر به رأی همین است که این نویسنده‌ها دست به آن زده‌اند، تا شاید بتوانند حرف خود را بخورد عوام بدهند و آنان را نسبت به عقایدشان متزلزل کنند، ولی؛

برو این دام بر مرغ دگر نه      که عنقا را بلند است آشیانه

در صفحه ۱۶، نیز برای اثبات بهشتی بودن همه صحابه به این آیه استدلال کرده‌اند:

«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ  
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي  
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup>

«و پیشروان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و [ایشان نیز] از او خشنود شدند. و برایشان باغهایی که فرودست آن جویباران روان است آماده ساخت که در آنجا همیشه جاودانه‌اند. این کامیابی بزرگ است.»

استدلال به آیه مزبور در صورتی کارساز و مفید است که ثابت شود مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ همه صحابه هستند، و حال این که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد.

ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده که «شعبی» گفته است: مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ کسانی‌اند که در حدیبیه با پیامبر ﷺ بیعت کردند، و از سعید بن مسیب و محمد بن سیرین و حسن و قتاده نقل کرده است که مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ افرادی هستند که با پیامبر اکرم ﷺ به دو قبله نماز خواندند.<sup>۲</sup>

بنابراین معلوم می‌شود که در مصداق ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾

۱. سوره توبه / ۱۰۰

۲. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر این کثیر، چاپ دارالسلام، الرياض ص ۵۸۸.

اختلاف وجود دارد، لذا نمی توان به این آیه تمسک کرد و گفت: مراد همه مهاجرین و انصار هستند و همه بهشتی می باشند.

به علاوه جمله ﴿رضی الله عنهم و رضوا عنه﴾ در این آیه مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در کنار آنها ﴿والذین اتبعوهم باحسان﴾ قرار گرفته است که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنۀ قیامت به نیکی از آنان پیروی می کنند و همان گونه که اگر تابعان مهاجر و انصار، ﴿والذین اتبعوهم باحسان﴾ از خط ایمان و عمل صالح خارج شوند، از زیر چتر رضایت خدا خارج می شوند، صحابه نیز چنین هستند. همچنین اگر مراد از ﴿السابقون الاولون﴾ افرادی باشند که در حدیبیه، با پیامبر ﷺ بیعت کردند، خداوند در سورۀ فتح، رضایت از بیعت کنندگان را منوط به ایمانشان کرده است، نه مطلقاً.

﴿لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة...﴾<sup>۱</sup>

و معلوم می شود برخی از بیعت کنندگان، مؤمنی صوری بوده اند نه واقعی، همچنین در همین سورۀ فتح فرموده است:

«افرادی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت کردند... پس از آن هر کس نقض بیعت کرد، بر زیان و هلاک خود اقدام کرده است و هر کس به عهدی که با خدا بست و به بیعت خود وفا کرد خدا به او پاداش بزرگ عطا می کند».<sup>۲</sup>

۱. سورۀ فتح، / ۱۸.

۲. سورۀ فتح / ۱۰.

و در سوره توبه (آیه ۲۵) خبر داده است که همین بیعت کنندگان فرار کردند و نقض عهد کردند مگر عده‌ای محدود.

﴿لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الأرض بما رحبت ثم ولّیتم مدبرین﴾.

«خدا شما مسلمانان را در جاهای بسیار یاری کرد و نیز در جنگ حنین که فراوانی [نیروهای] شما شما را به شگفتی واداشت [و آن لشکر زیاد]، اصلاً به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد تا آن که رو به فرار نهادید».

در تفسیر ابن کثیر است که:

در جنگ حنین دوازده هزار نفر از مهاجرین و از انصار و از تازه مسلمانان حضور داشتند، ولی هنگامی که دشمن از کمین خارج شد و حمله کرد، مسلمانان پشت به جنگ کرده و فرار کردند، و رسول خدا ﷺ در میدان جنگ ماند و حدود یکصد نفر و برخی هم گفته‌اند هشتاد نفر، با پیامبر ﷺ ثابت قدم ماندند، و رسول خدا در آن حال صدامی زد «اللّٰهُ عِبَادَ اللّٰهِ، اللّٰهُ اَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ» «ای بندگان، خدا بسوی من بیایید، بسوی من بیایید، من رسول خدایم»، و می‌فرمود: «اَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ» «من پیامبرم نه دروغگو، من فرزند عبدالمطلب هستم».<sup>۱</sup>

اکنون با توجه به آیات مزبور، چه کسی جرأت می‌کند بگوید: همه

۱. المصباح المنیر، تعبیر ابن کثیر ص ۵۶۰: تذکر: عبارات تفسیر تلخیص شد.

صحابه بهشتی هستند؟ چه کسی می تواند بگوید کسانی که در جنگها فرار می کردند بهشتی اند؟ کسانی که آتش جنگ جمل و صفین و نهران را افروختند و آن همه مسلمان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر ﷺ شمشیر کشیدند، از عذاب الهی مصون و همه بهشتی و در دائره رضی الله عنهم باقی هستند؟

همچنین ابن کثیر در تفسیر آیه ﴿و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم﴾<sup>۱</sup> گفته است:

پیامبر ﷺ همه اهل نفاق و ریب را به طور معین نمی شناخت، هر چند صبح و عصر آنان را می دید و همین قدر می دانست که برخی از اهل مدینه که با آن حضرت مخالطه و سر و کار دارند، منافق هستند.<sup>۲</sup>

از این آیه و این تفسیر معلوم می شود برخی از صحابه به حسب ظاهر اسلام آورده و به عنوان مؤمن شناخته شده بودند ولی در باطن کافر بودند. پس نمی توان گفت: همه صحابه بهشتی هستند.

نیز ابن کثیر در ذیل تفسیر سوره منافقون، از بخاری (۴۹۰۷) و از مسلم (۲۵۸۴) و طبری و غیر اینها نقل کرده است که:

در داستان بنی مصطلق در موقعی که پیامبر ﷺ آنجا بود، مسلمانان برای برداشتن آب هجوم بردند و میان مهاجر و انصار نزاع در گرفت و عبدالله بن اَبی که حاضر معرکه بود، گفت: برویم مدینه عزیزها، ذلیلها

۱. سوره توبه / ۱۰۱.

۲. مصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر این کثیر، ص ۵۸۸.

را از مدینه بیرون خواهند کرد، ﴿لیخرجن منها الأذل﴾<sup>۱</sup>، این سخنان را خدمت پیامبر ﷺ گزارش کردند. عمر به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله امر کن عباد بن بشر گردن عبد الله ابی را بزنند، پیامبر ﷺ فرمود: چگونه امر کنم گردن او را بزنند که اگر او را به قتل برساند، مردم می گویند: محمد اصحاب خود را می کشد، «قال رسول الله ﷺ: فكيف اذا تحدث الناس يا عمر انَّ محمداً يقتل اصحابه، لا...»<sup>۲</sup>.

در روایت دیگر، از بخاری (۴۹۰۷) و مسلم (۲۵۸۴) و طبری و غیره، نقل کرده است که:

عمر گفت: بگذار من گردن این منافق را بزنم، پیامبر ﷺ فرمود: «رها کن او را تا مردم نگویند محمد اصحاب خود را می کشد» «دعه لا يتحدث الناس ان محمداً يقتل اصحابه»<sup>۳</sup>.

از این روایت معلوم شد که عبد الله از صحابه محسوب بوده و شخص رسول الله ﷺ او را به عنوان صحابه معرفی فرموده است، و حال آن که او قطعاً بهشتی نیست.

همچنین از آیه شریفه ﴿ذلک بانهم آمنوا ثم كفروا﴾<sup>۴</sup> (این به خاطر این است که آنان ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند) استفاده می شود

۱. سوره منافقون / ۸.

۲. مصباح المنیر، فی تہذیب تفسیر ابن کثیر، ص ۱۴۰۸.

۳. همان ص ۱۴۰۸.

۴. سوره منافقون / ۳.

که عده‌ای از صحابه پیامبر ﷺ پس از ایمان به کفر برگشتند. بنا بر این همه صحابه مرضی خدا و پیامبر ﷺ نبوده‌اند و طبق نقل ابن کثیر عده‌ای از ایشان را حتی پیامبر ﷺ هم نمی‌شناخته است. و اصولاً سوره منافقون و آیات بسیاری از سوره توبه گویای این است که در میان صحابه، افراد منحرف و ظاهر مسلمان و باطن کفر وجود داشته‌اند.

نیز در صحیح بخاری است که:

وقتی عبدالله ابن ابی فوت کرد، پسرش آمد نزد رسول خدا ﷺ و از آن حضرت خواست که پیراهنش را بدهد تا کفن پدرش عبدالله کند، پیامبر ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد، پس از آن از رسول خدا خواست که بر جنازه او نماز بخواند، آن حضرت آماده شد تا بر او نماز بخواند، عمر گفت: یا رسول الله می‌خواهی بر او نماز بخوانی و حال این که خدا از نماز بر او نهی فرموده است؟

(پیامبر ﷺ گفت: «خدا مرا مخیر کرده و فرموده است: ﴿استغفر لهم و لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم﴾<sup>۱</sup> و بر او نماز خواند.

همچنین در تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه ﴿و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا﴾<sup>۲</sup> داستان لیلۀ عقبه را به صورت ذیل بیان کرده است:

عده‌ای از منافقین تصمیم داشتند در تاریکی شب شتر پیامبر ﷺ را

۱. سوره توبه / ۸۰.

۲. سوره توبه ۷۴.

رم دهند و حضرت را از بین ببرند و پیامبر ﷺ چهارده یا پانزده نفر از ایشان را به حذیفه معرفی کرد.<sup>۱</sup>

مسلم نیز در صحیح خود همین داستان را از حذیفه نقل کرده است.<sup>۲</sup>

نیز داستان مسجد ضرار و سازندگان آن مسجد، گویای این است که عده‌ای به صورت مسلمان و از صحابه بودند ولی در باطن کافر و دشمن دین و اسلام و پیامبر ﷺ بودند.

در تفسیر این کثیر از مسلم و ترمذی و غیره، نقل کرده که:

ابوعامر راهب پس از فرار از مدینه، به مکه رفت و مجدداً برگشت و برای فامیلش که از انصار بودند، سخنرانی کرد و از ایشان خواست مسجدی بسازند که پایگاه او و مخالفین پیامبر ﷺ باشد و به اسم مسجد و نماز در آنجا گرد هم جمع شوند. قبیله او که از انصار بودند نزدیک مسجد قبا، مسجدی بنا کردند و برای این که به رسمیت شناخته شود، از پیامبر ﷺ دعوت کردند که یک مرتبه در آن مسجد حاضر بشود و نماز بخواند، خداوند این آیه را فرستاد: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾<sup>۳</sup>

آری، این افراد که مسجد ضرار را بنا کردند، از انصار بودند، حال آیا

۱. المصباح المنیر. فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دار السلام، الرياض ص ۵۸۱

۲. صحیح مسلم، ۴/۲۱۴۳.

۳. سوره توبه / ۱۰۷.

۴. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، الرياض ص ۵۹۰.

می توان به آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ تمسک کرد و گفت همه مهاجر و انصار بهشتی هستند؟  
همچنین در سوره حجرات، خداوند متعال مصداق واقعی مومنان را مشخص کرده و فرموده است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾<sup>۱</sup>

«اعراب گفتند، ایمان آورده ایم، بگو ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم و ایمان در دل شما داخل نشده است، ... فقط مؤمنان آن کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند سپس هرگز تردیدی به دل راه ندادند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند، اینان همان راستگویانند».

خداوند سبحان در این آیات شریفه خبر داده که گروهی نزد پیامبر ﷺ اعتراف به ایمان و مؤمن بودن خود کردند ولی خدا به پیامبر ﷺ فرمود: «بگو: ایمان در دل شما جای نگرفته است، و شما به حسب ظاهر تسلیم شده اید ولی مؤمن نیستید، و منحصرأً مؤمن کسی است که پس از ایمان، گرفتار شک و تردید نشود و با مال و جان در راه خدا جهاد کند»، و در این جهت میان مهاجر و انصار فرقی نگذاشته است.

بر این اساس نمی توان و جایز نیست یک آیه را که در آن از مؤمنان ستایش شده، اخذ کرد و گفت: هر کس به عنوان مؤمن شناخته شده و اسمش مؤمن و در جمع صحابه و از مهاجر و انصار بوده است، چنین و چنان است و کسی حق انتقاد از هیچ یک از ایشان را ندارد.

اکنون ای خواننده محترم، در قضاوت شتاب مکن و با ارائه یک یا دو آیه فریب مخور، و با رجز خوانی، تحت القائنات مغرضانه قرار مگیر، بلکه به اهل خبره مراجعه کن، و به کسانی که در تفسیر و روایات معتبر و در تاریخ کار کرده و از آنچه در صدر اسلام و پس از پیامبر اسلام ﷺ اتفاق افتاده، و از آنچه بر اهل بیت مظلوم رسول خدا ﷺ وارد کرده اند، به طور دقیق اطلاع دارد، مراجعه کن، و در همان آیاتی که درباره صحابه پیامبر ﷺ و منافقین اطراف آن حضرت، از تفسیر و کتابهای معتبر اهل تسنن، آوردم - که مشتی بیش نبود، ولی نمونه خروار است - دقت کن، و بدان جز تمسک به حدیث تقلین هیچ راهی که موجب نجات و سعادت بشود، نخواهی یافت. والسلام علی من اتبع الهدی.

### از دنیا رفتن به مرگ جاهلیت

در روایات شیعه و سنی است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«هر کس بمیرد و در گردن او بیعت (امامی) نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

مسلم در صحیح خود، در همین رابطه چهار روایت، با نُه سند، با

تعبیرهای مختلف نقل کرده است، یکی از آنها این است:

عبدالرحمن و سادة ... سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من مات

و ليس في عنقه بيعة، مات ميتة جاهلية»<sup>۱</sup>

اکنون با توجه به این روایات، طلحه و زبیر که از صحابه بودند و در جنگ جمل کشته شدند و در هنگام کشته شدن و مرگ، بیعت امام در گردن نداشتند، آیا همین که از صحابه بوده‌اند، به مرگ جاهلیت نمرده‌اند؟، آیا می‌توان گفت: این روایات مربوط به صحابه نیست و آنان مستثنا هستند؟

### اختلاف، مشکل بزرگ جامعه اسلامی

در صفحه ۱۷، نوشته‌اند:

اختلاف و تفرقه در جامعه اسلامی مشکل بزرگی است که پیامدهای خطرناک دارد و اگر برای معالجه آن دست به کار نشویم هر روز خسارت بیشتری به بار می‌آورد.

آری، مطلب این گونه است و کسی در این جهت بحث و شکی ندارد، اما عامل تفرقه چیست و کیست؟، آیا عامل تفرقه پیروان اهل بیت هستند که دائماً دعوت می‌کنند به وحدت و هفتۀ وحدت اعلان می‌کنند، و در نماز جماعت مسجد النبی و مسجد الحرام شرکت می‌کنند، و از مسلمانان کشورها - مثل فلسطین، افغانستان، عراق، لبنان با هر عقیده و مذهبی که هستند، حمایت می‌کنند، و همه بی ادبیها و

۱. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين، ص ۹۹۶ ح ۱۸۵۱.

توهین های وهابیه را در بقیع و سایر جاها تحمل می کنند؟  
 یا عامل تفرقه، گروه های تکفیری و تروریستی هستند که همه  
 مسلمانان را کافر و مشرک می دانند و فقط خود را مسلمان و پیر و سلف  
 صالح، معرفی می کنند؟  
 نیز در صفحه ۱۷ نوشته اند:

با این که بین اهل بیت پیامبر ﷺ و صحابه جنگهایی در گرفت، باز هم  
 با یکدیگر رحیم و مهربان بودند، این حقیقتی انکارناپذیر است، گر  
 چه داستان سرایان، آن را نادیده گرفته اند و بعضی راویان مغرض از  
 آن سکوت کرده اند...

بلی، اهل بیت پیامبر ﷺ همچون رسول خدا دارای صفت رحم و  
 عطف و گذشت بودند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در جنگ جمل، مروان را عفو کرد، عایشه را  
 محترمانه به مدینه فرستاد، اما آیا صحابه نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ  
 مهر و محبت داشتند؟، آیا طبق نقل بخاری از قول عایشه، فاطمه دختر  
 رسول خدا ﷺ را زرنجانند و به خشم و غضب دریاوردند؟  
 آیا حتی یک بار از حضرت زهرا (علیها السلام) عذرخواهی کردند؟ آیا آنان که  
 آتش جنگ جمل و صفین را برافروختند و آن همه بزرگان و عباد را کشتند  
 و خون به دل امام زمانشان امیرالمؤمنین کردند، از صحابه نبودند؟  
 آیا کشتن صحابه با اخلاص رسول خدا ﷺ و یاران با وفای  
 امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آن همه غم و اندوه بر آن حضرت وارد کردن، دلیل و  
 نشان مهر و محبت به آن حضرت است.

## غم و اندوه امیر مومنان حضرت علی علیه السلام

امام علیه السلام در سال ۴۰ هجری، در اواخر عمر خود، در شهر کوفه ضمن خطبه‌ای چنین فرمود:

آری، آن دسته از برادرانی که در جنگ صفین خونشان ریخت، هیچ زبانی نکرده‌اند، گر چه امروز نیستند تا خورا کشان غم و غصه، و نوشیدنی‌شان خونابه دل باشد. به خدا سوگند، آنان خدا را ملاقات کردند، که پاداششان راداد و پس از دوران ترس، آنان را در سرای امن خود جایگزین فرمود: کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند، و با حق درگذشتند؟ کجاست عمار<sup>۱</sup> و کجاست پسر تیهان؟ (مالک بن تیهان انصاری)<sup>۲</sup> و کجاست ذوالشهادتین؟<sup>۳</sup> (خزیمه بن ثابت) که پیامبر شهادت او را دو شهادت دانست) و کجا ایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟

پس دست به ریش مبارک گرفت و زمانی طولانی گریست و فرمود: دریغ! از برادرانم که قرآن را خواندند، و بر اساس آن قضاوت کردند، در واجبات الهی اندیشه کرده و آنها را برپا داشتند، سنت‌های الهی را

۱. عمار فرزند یاسر از نخستین مسلمانان بود در تمام نبردها شرکت داشت، پیامبر فرمود: تو به دست شقی‌ترین قوم کشته خواهی شد، عمار در جنگ صفین در رکاب امام علی علیه السلام جنگید تا بدست شامیان به شهادت رسید.

۲. مالک بن تیهان از بزرگان بود، در جنگ بدر شرکت داشت و در صفین به شهادت رسید.

۳. خزیمه بن ثابت انصاری که پیامبر صلی الله علیه و آله او را لقب ذوالشهادتین داد. شهادت او به جای شهادت دو نفر بچساب می‌آمد.

زنده و بدعت‌ها را نابود کردند، دعوت جهاد را پذیرفته و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی کردند.<sup>۱</sup>

مَا ضَرَّ اخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دَمَاؤُهُمْ - وَ هُمْ بَصْفِين - أَلَا  
يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاء؟ يَسِيعُونَ الْعَصَصَ وَ يَشْرَبُونَ الرِّنْقَ! قَدْ -  
وَ اللّٰه - لَقُوا اللَّهَ فَوْقَاهُمْ أَجُورَهُمْ، وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ  
خَوْفِهِمْ. أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ نَظَرَ  
أَوْهَمَ مِنْ اخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمُنْيَةِ، وَ أَبْرَدَ بَرُؤُوسَهُمْ  
إِلَى الْفَجْرَةِ!

قال: ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة، فأطال  
البكاء، ثم قال عليه السلام: أَوْهَ عَلَى اخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ  
فَأَحْكُمُوهُ، وَ تَدَبَّرُوا الْفُرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَاوُ السَّنَةَ وَ أَمَاتُوا  
الْبَدْعَةَ. دَعَاوُ لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ وَثَقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ...<sup>۲</sup>

نیز معاویه در یکی از نامه‌های خود به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته است:  
تو همان کسی هستی که تو را به سان شتر افسار زده، به سوی بیعت  
کشیدند.

و امام علیه السلام در پاسخ او، این بی حرمتی را انکار نکرده است، بلکه  
فرموده است که:

۱. ابویوب خالد بن سعد از قبیله خزرج و بنی نجار بود، مردی شجاع که همواره پیش روی  
امام شمشیر می زد.

۲. نهج البلاغه، از خطبه ۱۸۲

این عمل آنان نشانهٔ مظلومیت من است.

ترجمه پاسخ حضرت چنین است:

ای معاویه! سوگند به خدا خواستی مرا نکوهش کنی، امّا ستودی، خواستی رسوا سازی ولی خود را رسوا کرده‌ای، مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته، و در یقین خود شک نکند.<sup>۱</sup>

اکنون از دست اندر کاران و نویسندگان آن کتاب، که مدّعی شده‌اند، صحابه با هم صمیمی و مهربان بودند، سؤال می‌شود، آیا معاویه از صحابه نبود؟ آیا علی بن ابی طالب علیه السلام از صحابه نبود؟ آیا آنان که برای بیعت گرفتن از آن حضرت آن بی حرمتی را روا داشتند از صحابه نبودند؟ آیا این که امام علیه السلام فرموده است: مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود، دلیل ظلم و ستم رواداشتن به آن امام مظلوم نیست؟ آیا ظالم در این میان وجود نداشته است؟ آیا خدا در کمین ظالمان نیست؟ آیا در قرآن کریم نمی‌فرماید:

﴿ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظّالمون انّما يؤخّره من لیوم  
تشخص فیہ الأبصار﴾.<sup>۲</sup>

۱. و قلت: انّی کنت اقادکما یقاد الجمل المخشوش حتی ابا یع. و لعمر الله لقد اردت ان تذمّ فمدحت، و ان تفضح فافتضحت و ما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوماً ما لم یکن شاکاً فی دینه و لا امر تاباً بیقینه... (نهج البلاغه، ذیل نامهٔ ۲۸)

«هرگز مپندار که خدا از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است [خیر. چنین نیست] بلکه [کیفر] آنان را برای روزی تأخیر انداخته است که چشمها در آن [به خاطر ترس و وحشت] از حرکت باز می‌ایستد».

آیا نفرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار﴾<sup>۱</sup>.

«روزی که عذر خواهی ظالمان سودی نمی‌بخشد، و لعنت [خدا] برای آنان، و سرای بد [نیز] برای آنان است».

و آیا نفرموده است:

﴿ألا لعنة الله على الظالمين﴾<sup>۲</sup>.

«ای لعنت خدا بر ظالمان باد!».

خلاصه این که خداوند متعال در قرآن کریم حدود سیصد آیه درباره زشتی ظلم و مربوط به لعن و نفرین بر ظالمان و عذاب و مؤاخذة آنان نازل فرموده است<sup>۳</sup> و فرقی بین ظالمان نگذاشته و مقتضای عدلش نیز همین است که همه ظالمان و ستمگران را در عرض هم و هر ظالمی را به تناسب ظلمش کیفر کند.

۱. سوره غافر / ۴۲.

۲. سوره هود / ۱۸.

۳. به معجم الفهرس، مراجعه شود.

## آیا صحابه فرشته‌هایی به صورت انسان بوده‌اند؟!

از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۹، عبارت پردازی بسیاری کرده و با آوردن آیاتی از قرآن کریم، تلاش کرده‌اند و انمود کنند که صحابهٔ پیامبر ﷺ فرشته‌هایی به صورت انسان بوده‌اند:

و بهترین صحابه انبیای الهی و تربیت و تعلیم یافتگان مکتب خاتم الانبیاء ﷺ بوده‌اند و همه آنان نسبت به هم یکپارچه، عشق و علاقه و مهر و محبت بوده و هیچ‌گونه کدورت و ناراحتی میان ایشان وجود نداشته است. و آنچه از بدیها و اختلاف میانشان نقل شده، همه کذب است و خیالبافان و هواپرستان و راویان مغرض و عاشقان بدعت و سیاست مداران دین ستیز و شکم پرستان و تاجران دین، همه و همه، دانسته یا نادانسته، خواسته یا ناخواسته، در خدمت دشمنان اسلام قرار گرفته و آرزوی دیرینهٔ آنان را برآورده کردند و روایات ضعیف را نقل کرده‌اند.

سپس برای اثبات مهر و محبت صحابه نسبت به همدیگر به این دو آیه استدلال کرده‌اند:

﴿كنتم خير امة اخرجت للناس﴾<sup>۱</sup> و ﴿هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة﴾.

سپس دربارهٔ صفت «رحمت» سخن گفته‌اند، از این که خدا رحیم

است و پیامبر ﷺ رؤف و رحیم بوده است. و اینها را مقدمه قرار داده‌اند برای بیان و اثبات رحم و صف رحمانیت صحابه و به آیه شریفه ﴿محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم...﴾<sup>۱</sup> استدلال کرده‌اند، تا این که در صفحه ۲۹ نوشته‌اند:

صحابه با یکدیگر مهربانند و شفقت و مهربانی تا اعماق دل‌هایشان ریشه داشته است، صفت رحم و رحمت، در وجودشان متبلور بوده است. و تمام روایات جعلی و اوهام و افسانه‌های دروغین و اختلاف پروری را که صحابه رسول الله و ثمره عمر آن حضرت ﷺ همچون حیوانات وحشی و درنده معرفی می‌کند که گویا با یکدیگر دشمن بوده‌اند، همه آن اوهام و افسانه‌ها را نابود می‌کند.

حرف و رجزخوانی این نویسنده‌ها را باور کنیم یا نوشته‌های بخاری و مسلم و مورخ و مفسر معروف اهل تسنن را؟ (روایات بخاری و مسلم گذشت).

طبری نقل کرده است که:

در سقیفه بنی ساعده، مردم برای بیعت با ابوبکر به طرف او هجوم آوردند، در آن میان نزدیک بود ابو عبیده (سعد بن عباد) زیر پای مردم کشته شود، یک نفر گفت: ابو عبیده را نکشید، عمر بن خطاب گفت، بکشید او را، خدا او را بکشد. «قال عمر اقتلوه قتله الله» سپس به ابو عبیده گفت می‌خواستم پامالت کنم، ابو عبیده ریش عمر را گرفت و میان آنها نزاع بالا گرفت، ابوبکر به عمر گفت: با ابو عبیده

مداراکن، [تا آن‌که طبری نقل کرده است:] و ابو عبیده با ابوبکر بیعت نکرد و به نماز او حاضر نشد و گفت هرگز با ابوبکر بیعت نمی‌کنم.<sup>۱</sup>

در روایت دیگر آورده است که:

عمر گفت: خدا سعد را بکشد، همانا او منافق است. «قتله الله انه منافق»<sup>۲</sup>

در صفحه ۳۰ نوشته‌اند:

اگر کسی بپذیرد که صحابه واقعاً با هم مهربان بوده‌اند، نسبت به آنان مهربان می‌شود و اگر به وسیلهٔ دروغها، کینه و حسد در دلها جا گرفته است، همه از دل بیرون خواهد رفت.

﴿والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا﴾<sup>۳</sup>

پس طبق این آیهٔ کریمه هر مسلمانی مکلف است برای همهٔ مؤمنان دعای مغفرت کند و نسبت به هیچ مؤمنی عداوت و دشمنی در دلش جای ندهد. [عبارات تلخیص شد].

در این که صفت رحم و مهرورزی مسلمان نسبت به مسلمانان دارای ایمان ثابت و عمل صالح، یک وظیفهٔ دینی، اسلامی و اخلاقی است، بحثی نیست.

۱. تاریخ الامم والملوک طبری شافعی، چاپ بیت الافکار الدولیه، ص ۴۹۳.

۲. همان... ص ۴۹۳.

۳. سوره حشر / ۱۰.

در این که خداوند «ارحم الراحمین» است، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد.

در این که پیامبر اکرم ﷺ دلسوز و رحیم بود، شکی وجود ندارد. در اینکه هر گاه کسی رحم نکند به او رحم نمی‌شود، خلافی وجود ندارد.

اما خدایی که «ارحم الراحمین» است، در موضع رحمت، «ارحم الراحمین» است، ولی در موضع نقت و نکال، «اشدّ المعاقبین» است. ﴿خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه﴾<sup>۱</sup> و آیاتی از این نمونه گواه مطلب است.

اما راجع به پیامبر اکرم ﷺ، در همان آیه‌ای که آقایان برای مهربانی و رحم رسول خدا به آن استدلال کرده‌اند، پاسخشان آمده است:

﴿لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم﴾<sup>۲</sup>

«بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمده است، که رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] بر مؤمنان رؤوف مهربان است.»

خدا در این آیه خبر داده است که پیامبر اکرم ﷺ بر مؤمنان رؤوف و مهربان است، نه بر هر کس که با او و همراه او بوده و به عنوان صحابه و مهاجر یا انصار شناخته شده است.

۱. سوره الحاقه / ۳۱.

۲. سوره توبه / ۱۲۰.

اما این که آقایان نوشته و مدعی شده‌اند که صحابه با هم یکپارچه و همدل و همه آنان نسبت به یکدیگر مهربان بوده‌اند و به آیه ﴿محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم﴾ استدلال کرده‌اند، ما قبلاً درباره این آیه توضیح داده و بحث کردیم، و خواننده عزیز را به آنجا ارجاع می‌دهیم. و به طور کلی معنای آیات وقتی معلوم می‌شود که شأن نزول و صدر و ذیل آیات، مورد توجه قرار گیرد، آیات، با آیات مشابه، در کنار یکدیگر قرار داده شود و از مجموع نتیجه‌گیری شود، آن هم کار هر کس نیست، زیرا آیات قرآن کریم عام دارد، خاص دارد، مطلق دارد، مقید دارد، محکم دارد، متشابه دارد، ناسخ دارد، منسوخ دارد، مجمل دارد، مبین دارد، بنابراین هر کس حق ندارد و نمی‌تواند یک آیه را مطرح کند و بدون توجه به شأن نزول و بدون توجه به آخر آیه و قیود آیه و بدون توجه به آیات دیگر، بگوید این آیه دلالت بر این مطلب دارد.

به علاوه حرف و استدلال نویسندگان آن جزوه، صد در صد بر خلاف آن چیزی است که در کتابهای معتبر خودشان آمده است. رفتار صحابه با اهل بیت به نقل بخاری از عایشه، چگونه بوده است؟ آیا غضب و قهر و دفن شبانه زهرا علیها السلام از رحم و مهربانی صحابه بوده است؟

آیا جنگ طلحه و زبیر و عایشه با علی علیه السلام از مهر و محبت آنان بوده

است؟

آیا جنگ معاویه با علی عَلِيٌّ و امر او به سب و ناسزاگویی به آن حضرت از مهر محبت به علی عَلِيٌّ بوده است.

اینها را بخاری و مسلم نقل کرده‌اند.

آیا بخاری و مسلم که اینها را نقل کرده‌اند، اوهام و افسانه است؟ آیا اینان دروغگو و نان خور سیاست بوده‌اند؟

آیا عثمان از صحابه و از اهل بیعت رضوان نبود؟

آیا عثمان جز به دست مسلمانان، آن هم در مدینه، آن هم پس از سه روز محاصره، آن هم به دست خود صحابه و دیگر مسلمانان کشته نشد؟<sup>۱</sup>

آیا صحابه دیگر در مدینه حضور نداشتند که از او دفاع کنند؟

مهر و محبت و رحم طلحه و زبیر نسبت به عثمان، که هر سه از صحابه بودند، چه شد و چرا با این که در مدینه بودند، از او حمایت

۱. اول کسی که ریش عثمان را گرفت و کارد به او زد... محمد پسر ابوبکر بود.

طبری نقل کرده است که: محمد بن ابوبکر با گروهی از مسلمانان ریختند داخل خانه عثمان و ابتدا محمد بن ابوبکر ریش عثمان را گرفت و به او گفت ای نعل! و سا کارد، (سر نیزه) به پیشانی عثمان زد و او را کشتند «محمد بن ابی بکر اخذ بلحیة عثمان... ثم طعن جبینة. بمشقص فی یدہ...» (تاریخ الامم و الملوک طبری شافعی، چاپ، بیت الأفكار الدولیه، ص ۷۷۹).

همچنین طبری نقل کرده است که: پس از قتل عثمان خواستند در محلی که بر جنازه‌ها نماز می خوانند، بر او نماز بخوانند، انصار مانع شدند و نگذاشتند بر جنازه او نماز خوانده شود، و نگذاشتند او را در بقیع که محل دفن مسلمانان است، دفن کنند، لذا جنازه را شبانه در «حشّ کوکب» (چهار دیواری مربوط به یهود) دفن کردند، بعداً بنی امیه دیوار را خراب کردند و حشّ کوکب را به قبرستان متصل کردند. (همان، ص ۷۸۶).

نکردند؟ حتی جنازه عثمان چند روز افتاده بود و کسی حاضر نبود او را بردارد و دفن کند.<sup>۱</sup>

## به این روایت از صحیح بخاری و مسلم نیز توجه شود.

سعد بن عبادۀ بیمار شد، رسول الله ﷺ با عبدالرحمن بن عوف و سعد وقاص و ابن مسعود به عیادت او رفتند، اهل بیت سعد بن عبادۀ دور او جمع و او را احاطه کرده بودند رسول الله ﷺ احوال او را پرسید و شروع به گریه کرد، همراهان حضرت نیز با دیدن گریه رسول الله ﷺ گریه کردند، سپس رسول الله ﷺ فرمود: خداوند به گریه و اشک چشم و حزن قلب، کسی را عذاب نمی‌کند، بلکه به واسطه زبان که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند، عذاب می‌کند یا ترحم می‌کند، [سپس در ادامه روایت نقل کرده‌اند: ] به درستی که میت به سبب این که اهلش بر او گریه می‌کند، عذاب می‌شود. و عمر بن الخطاب این‌گونه بود که در گریه بر مرده با عصا کتک می‌زد و سنگ پرتاب می‌کرد و خاک می‌پاشید.

«وكان عمر رضي الله عنه يضرب فيه بالعصاء و يرمي بالحجارة و يحثي بالتراب».<sup>۲</sup>

۱. شرح ابن ابی الحدید، ضمن شرح خطبه ۳۱، و تاریخ طبری (همان) ص ۷۸۵-۷۸۶  
 ۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم، کتاب الجنائز «باب البكاء علی المیت» ص ۳۹۴، ح ۹۲۴.

## نمونه‌ای دیگر

طبری نقل کرده است که:

پس از فوت ابوبکر، عایشه برای او مجلس عزا برپا کرد، عمر درب خانه عایشه آمد و زنها را از نوحه سرایی و گریه نهی کرد، زنها گوش ندادند، عمر به هشام بن ولید گفت: وارد خانه شو و خواهر ابوبکر - دختر ابوقحافه - را نزد من بیاور، وقتی عایشه این دستور عمر را شنید، به هشام گفت: من خانه‌ام را بر تو حرام می‌کنم و اجازه ورود نمی‌دهم، عمر به هشام گفت: داخل خانه شو، من به تو اذن دادم، هشام داخل شد و خواهر ابوبکر را نزد عمر آورد، عمر تازیانه را بالا برد و چند ضربه تازیانه به او زد، و در پی آن، زنها پراکنده شدند و نوحه سرایی پایان یافت.

«لما توفی ابوبکر رحمه الله اقامت علیه عائشة النوح، فأقبل عمر بن الخطاب حتى قام بسابها... فدخل هشام فاخرج ام فروة اخت ابى بكر الى عمر، فعلاها بالدرّة، فضربها ضربات...»<sup>۱</sup>.

آری، آنچه در آن جزوه آورده و رجزخوانی کرده‌اند، با آنچه در کتابهای صد در صد معتبر خودشان آمده است، منافات دارد و در تضاد است.

۱. تاریخ الامم والملوک طبری شافعی، چاپ، بیت الأفكار الدولية، ص ۵۶۱.

## طلب مغفرت برای همه!

در صفحه ۳۳ آن جزوه، به منظور توجه دادن مسلمانان به همه مهاجر و انصار این آیه را آورده‌اند:

﴿والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم﴾<sup>۱</sup>

«و [نیز] کسانی که پس از اینان آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیامرز. و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا! تویی که بخشایندهٔ مهربانی.»

با توجه به آیاتی که در پیش آوردیم. مثل ﴿انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله...﴾<sup>۲</sup> و آیه ﴿ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا﴾<sup>۳</sup> و با توجه به منافقین که خود را در زمره مهاجرین و انصار جا زده بودند و در صدد از بین بردن پیامبر ﷺ برآمدند و پیامبر ﷺ عده‌ای از آنان را می‌شناخت و فقط به حدیفه معرفی کرد. و غیر اینها - که در صفحات قبل به آنها اشاره شد - آیا می‌توان به این آیه تمسک کرد و گفت: وظیفهٔ ما است که به همه

۱. سوره حجرات / ۱۵.

۲. سوره حجرات / ۱۵.

۳. سوره منافقون / ۳.

کسانی که در ایمان بر ما سبقت گرفته‌اند، طلب مغفرت کنیم و بگوئیم مراد از آنها عموم مهاجر و انصار و همه صحابه هستند و نباید غل و غشی از آنان در دل، باشد؟ آیا آن صحابی که با علی بن ابی طالب جنگ کرد و آن همه خون به دل آن بزرگوار کرد، از مصادیق این آیه است و ما باید برایش طلب مغفرت کنیم؟ و آیا امکان دارد مؤمن واقعی نسبت به آتش افروزان جنگ جمل و صفین و کلیه کسانی که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ظلم روا داشتند، بی تفاوت باشد؟ لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

گذشته از همه آن آیات و داستان سازندگان مسجد ضرار و داستان کسانی که در لیلۀ عقبه در صدد از بین بردن پیامبر صلی الله علیه و آله برآمدند، در این آیه شریفه، قید ﴿اخواننا الذین سبقونا بالايمان﴾ ملاک قرار گرفته است، نه کلی، نه هر کس که از مهاجر و انصار و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ زیرا خدا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را از نماز و دعا برای صحابه‌ای که سر از نفاق در آورد، نهی کرد: ﴿ولا تصل علی احد منہم مات ابدًا و لا تقم علی قبره﴾<sup>۱</sup> با این وصف چگونه آقایانی که آن جزوه را نوشته‌اند، برای اغراض شخصی خود به این آیه استدلال کرده‌اند؟ واقعاً از تفسیر به رأی تا این اندازه، تعجب است.

بلی قدر مسلم از این آیه شریفه، مؤمنان و صحابه‌ای هستند که ایمانی راسخ و عمل صالح داشتند، و آلوده به ظلم و تعدی نشدند، والله العالم

## ادعای دوستی میان اهل بیت و...

در صفحه ۳۵ آن جزوه، برای اثبات دوستی و صمیمیت میان اهل بیت و ابوبکر و عمر و عثمان به دو مطلب - که به نظرشان از بهترین دلایل بر صمیمیت میان ایشان است - استدلال کرده‌اند، دو مطلبی که با اندک تأمل و توجه، پوچی و بی‌ارزشی آنها روشن می‌شود، نوشته‌اند.

### مطلب اول - نام‌گذاری

درباره نام‌گذاری فرزندان: توضیحات و رجز خوانیهای پُر آب و تاب ولی تو خالی سر داده‌اند، تا پس از سه صفحه نوشته‌اند:

#### یک پرسش عقلانی

خواننده عزیز... فرزندان را چه می‌نامی، آیا اسمی که معنا و دلالتش روشن و دوست‌داشتنی است یا هر چه پیش آمد حتی اگر اسم دشمنانت باشد؟

پس از این مقدمه مقدماتی رجز خوانی کرده‌اند و در صفحه ۴۰ نوشته و گفته‌اند:

اهل بیت مجموعه‌ای از فرزندانشان را با این نامها افتخار بخشیدند... و این نام‌گذاریها در اوج محبت بوده است.

و در صفحه ۴۱، در ادامه بافندگیها و یاوه سرایشها نوشته‌اند:

عشق و محبت و احترام صحابه و اهل بیت نسبت به یکدیگر چنان در رگ و خون آنان عجین شده بود که بوی عطر صفا و صمیمیت آن تا امروز نیز مشام جهانیان را عطر آگین می‌کند.

## خطایی دیگر

واقعاً خطا و اشتباه تا چه حدّ که کسی بگوید و معتقد شود که اهل بیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که آن همه آیه در شأن و منزلتشان نازل شده است، می خواسته اند فرزندان خود را که فرزندان پیامبرند، با نامهای عمر و عثمان و ابوبکر... افتخار ببخشند.

خطا کار آن نویسنده و ترجمه کننده ای که گمان کرده است مسلمانان حاضرند منزلت اهل بیت پیامبرشان را تا آن حدّ تنزل دهند که بخواهند با نام گذاری این و آن کسب افتخار کنند.  
در ادامه نوشته اند:

«عشق و محبت در رگ و خونشان عجین شده بود».

آیا این ادعا کذب و صد در صد بی اساس نیست؟ آیا رفتار آنان با پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله از یاد فرزندان آن مظلومه رفتنی است؟ آیا ناله ها و گریه های زهرا از یاد و خاطره علی علیه السلام فراموش شدنی بود؟

نفسی علی زفراتها محبوسه یا لیتها خرجت مع الزفراتی

لا خیر بعدک فی الحیاة و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی

آری، گویا نویسنده آن جزوه و مترجم آن، درک و عاطفه خود را از دست داده، یا چشمانشان از شناخت اهل بیت علیهم السلام به طور کلی نابینا بوده است.

در صفحه ۴۲ نوشته‌اند:

و اینک اصل مطلب: علی علیه السلام از فرط محبتش با خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم سه تا از فرزندانش را با نام گرامی آنان نامگذاری می‌کند.

ابوبکر ابن علی بن ابی طالب ...

عمر ابن علی بن ابی طالب ...

عثمان ابن علی بن ابی طالب ...

امام حسن علیه السلام نیز سه تا از فرزندانش را ابوبکر و عمر و طلحه نام می‌گذارد.

امام حسین علیه السلام نیز فرزندش را عمر نام می‌گذارد.

امام زین العابدین علیه السلام یک دخترش را عایشه و یک پسرش را عمر نام می‌گذارد.

همچنین بقیه اهل بیت.

در صفحه ۴۶ نوشته‌اند:

برخی از آنان که نامشان عمر و ابوبکر و عثمان بوده در کربلا شهید شدند ولی در عزاداری‌ها اسمی از ایشان برده نمی‌شود، و چرا نامی از این افراد برده نمی‌شود؟

در ابتدای این قسمت نوشته‌اند:

«علی علیه السلام از فرط محبتش با خلفای سه گانه، اسم آنان را بر فرزندانش نهاد.»

اشتباه نویسنده آن جزوه از همین چند جمله معلوم می‌شود، زیرا اولاً «ابوبکر» نام نیست، بلکه کنیه است، چون کسی که فرزندی به نام «بکر» داشته است او را «ابوبکر» (پدر بکر) می‌خواندند (مثل ابوعلی، ابوالحسن...) و نام فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام «محمد» مکنی به «ابوبکر» بوده است، در بحارالانوار (ج ۴۲، ص ۸۹-۹۰) در ضمن شمارش اولاد آن حضرت است که: «محمد بن علی الأصغر المکنی بابی بکر الشهید بکر بلا». همچنین وقتی «عثمان» متولد شد، حضرت امیر علیه السلام فرمود: او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام نهادم.<sup>۱</sup> (منتهی الآمال، تاریخ امام حسین علیه السلام، شهادت اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۶۳ ملاحظه شود)

ثانیاً معنای این عبارت این است که محبت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن سه نفر بیشتر از محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و به پدر و پدر بزرگش بوده است، زیرا به گفته این نویسنده، اگر محبت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر بود بایستی یکی از نامها و کنیه‌ها و القاب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر فرزندانش می‌نهاد،<sup>۲</sup>

۱. عثمان بن مظعون یکی از بزرگان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از خواص آنحضرت بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خیلی دوست می‌داشت، و بسیار عابد و زاهد بود، هنگامی که فوت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله او را بوسید و چون ابراهیم، فرزند آنحضرت وفات کرد، فرمود: ملحق شو به سلف صالحت، عثمان بن مظعون. منتهی الآمال، تاریخ امام حسین علیه السلام، شهادت اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۶۳. (عبارات آنها تلخیص شد).

۲. اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله، مصطفی، احمد، محمود، محمد، رسول... و القاب و کنیه‌های آن حضرت بسیار است. به کتاب «اعلام الوری» ص ۳ مراجعه شود

به علاوه اگر آن گونه که نویسندگان آن جزوه ادعا کرده اند که: علی علیه السلام محبت بیش از حد به آن سه نفر داشت. آیا اثر آن محبت فقط در نام‌گذاری ظاهر شد؟ ولی آن موقعی که خانه عثمان را محاصره کردند و پس از سه روز به خانه‌اش ریختند و جلو چشم زنش (نائله) او را با کارد کشتند، چرا آن محبت و علاقه مفراط علی علیه السلام به عثمان اثر نکرد؟ آیا قدرت و شجاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کم شده بود؟

چرا علی علیه السلام حسنین علیهم السلام، یا دیگر فرزندان را به حمایت از دوست صمیمی خود نفرستاد؟ چرا بر جنازه این دوست صمیمی حاضر نشد؟

یادآوری: وجه نام‌گذاریها و وجه این که نام فرزندان آنان که به این اسمها بوده و شهید شدند آورده نمی‌شود، در صفحات بعد بیان می‌شود، ان شاء الله.

نویسندگان آن جزوه در صفحه ۴۷ نوشته‌اند:

خلاصه این که مسأله نامگذاری ائمه اهل بیت [علیهم السلام] فرزندانشان را به نامهای افتخارانگیز ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و دیگر بزرگان صحابه (رضوان الله علیهم اجمعین) یکی از مسائل مهمی است که در قاموس تشیع نوین هیچ پاسخی برای آن نمی‌توان یافت. ناممکن است اگر بگوییم آنان بدون در نظر داشتن معنا و دلالت این اسمها فرزندانشان را به این نامهای گرامی و فخر آفرین نامیدند، هیچ عقل سلیمی باور نمی‌کند.

## نادانی را ملاحظه کنید!

خواننده گرامی، نادانی را ملاحظه کن، گویا برای عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افتخار نبوده و کسب افتخار برایشان قحطی بوده است و خواسته‌اند با نهادن نام این افراد بر فرزندان خویش، کسب افتخار کنند، گویی این اسامی نزد اهل بیت علیهم السلام از اسامی جدشان و مادرشان افتخار آفرین تر بوده است.

گویی مظلومیت علی علیه السلام و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله کم و کسری داشته و نویسندگان آن جزوه خواسته‌اند با این بی حرمتی و با این تهمت ناجوانمردانه، مظلومیت آن بزرگواران را تکمیل کنند، در حالی که چه بسا روز قیامت، ابوبکر و عمر و عثمان به ایشان بگویند: وای بر شما! چگونه حاضر شدید به خاطر بالا جلوه دادن شخصیت ما، به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت بزنید و آنان را تا این حد تنزل دهید؟

آری، نویسنده‌های آن جزوه ندانسته‌اند که نام و نام‌گذاری، شخصیت و افتخار نمی‌آورد، ندانسته‌اند که بدی شخص موجب بدی نام او نمی‌شود، خوبی شخص هم موجب خوبی نام او نمی‌شود. در آخر عبارت این قسمت گفته‌اند:

در قاموس تشیع نوین هیچ پاسخی برای آن نمی‌توان یافت، ناممکن است اگر بگوییم آنان بدون در نظر داشتن معنا و دلالت این اسمها، فرزندانشان را به این نامهای گرامی و فخرآفرین نامیدند...

پرسش از نویسندگان آن جزوه این است که: «تشیع نوین» به چه

معنا است؟ مگر تشیع غیر نوین نیز وجود دارد؟ و ظاهراً این تعبیر تنها در قاموس نویسنده‌های آن جزوه یافت شود.

اما این که نوشته‌اند: هیچ پاسخی برای آن یافت نمی‌شود، ما به آنان می‌گوییم: پرسش علمی و منطقی و عاقلانه پاسخ دارد. نه حرفهای توهین‌آمیز و توهومات شیطانی و مغرضانه، و در عین حال در صفحات بعد وجه نام‌گذاری‌ها را بیان خواهیم کرد. و این که نوشته‌اند:

بدون در نظر گرفتن معنا و دلالت این اسمها فرزندانشان را به این نامهای گرامی و فخر آفرین نامیدند.

ما می‌گوییم: آری، معنا و دلالت و پیام اسم، مدنظر بوده است ولی نه آن معنا و پیامی که شما خیال کرده و گویا علم غیب هم داشته‌اید، و برای آنها تراشیده‌اید، و آن بزرگواران را به خود قیاس کرده‌اید، خیر، آنچه شما بافته و توهم کرده‌اید، نبوده است بلکه مطلب چیز دیگری است که بعداً توضیح می‌دهیم.

اما گرامی بودن و فخر آفرین بودن این نامها چیست؟ و آیا این اسمها از آسمان آمده و حتی - العیاذ بالله - از قرآن و اسامی انبیاء و پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرامی‌تر و فخر آفرین‌تر بوده است؟

و اگر چنین است چرا شما خود کمتر از این اسمها بهره می‌برید؟ چرا فرزندان خویش را با این نامها مفتخر نمی‌کنید؟

آیا این غلوه‌ها و یاوه سراییها، مرده پرستی و بازگشت به عصر جاهلیت

اولی نیست؟ آیا همان فخر فروشی مشرکان به نیاکان پوسیده شان نیست؟  
 آیا این برداشتها همان ﴿الهکم التکاثر، حتی زرتم المقابر﴾ نیست؟  
 در صفحه ۵۰ نوشته اند:

کاری که ائمه (علی و فرزندان) - علیهم السلام - کرده اند از قوی ترین دلایل عقلی و روانی و حقیقی است که صدق محبت آل بیت علیهم السلام با خلفای راشدین رضی الله عنهم و سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می رساند، شما شخصاً این حقیقت را دارید، مشاهده می کنید و اصلاً هیچگونه انکار و تردیدی وجود ندارد.

و در ادامه این عبارت مجدداً آیه شریفه ﴿محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم﴾<sup>۱</sup> را برای محکم کردن پایه های خیالی خود، آورده اند.

اما تمسک به آیه، برای اثبات محبت و دوستی با خلفا و سایر اصحاب، از جهاتی بی مورد و صد در صد بر خلاف و قایعی است که از هنگام بیماری پیامبر ﷺ تا پایان زندگی امیرالمؤمنین علیؑ و بلکه تا شهادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام، میان اهل بیت و صحابه، اتفاق افتاد. و اما نسبت به خود صحابه و آنچه میان خود صحابه اتفاق افتاد، یکی همان حادثه سقیفه بود که برخی از صحابه با برخی دیگر چه برخوردی کردند - که قبلاً بیان شد - بعد هم در شورای شش نفره که عمر تشکیل داد

و گفت: اگر این شش نفر توافق نکردند گردنشان را بزنید و مسلمانان با شورا خلیفه تعیین کنند. (به شرحی که در کتب مربوطه آمده است).  
ولی از همه جالب تر داستان کشته شدن عثمان است که در صفحات قبل به آن اشاره کردم.

از این گذشته، در تاریخ طبری است که:

بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ به بعضی دیگر از اصحاب نوشتند که اگر می خواهید جهاد کنید بیاید ما آماده جهادیم و مردم علیه عثمان شورش کردند و زشت ترین کارها را نسبت به او انجام دادند و اصحاب رسول خدا ﷺ می شنیدند و یک نفر در میان اصحاب نبود که مردم را نهی کند و مردم را از هجوم به عثمان بازدارد مگر دو نفر، زید بن ثابت و ابوسعیدان عدی.<sup>۱</sup>

و از همین چند سطر معلوم شد که نامگذاری امیرالمؤمنین ع فرزندش را به اسم عثمان، از چه بابت بوده است، آیا جهت علاقه و محبت به او بوده است؟ عثمانی که سرانجامش آن بود و آن گونه کشته شد، نامش افتخار آفرین می شود، تا آنجا که - العیاذ بالله - امیرالمؤمنین علی ع هم از آن نمی گذرد. لا حول و لا قوة الا بالله.

آری، اگر نامگذاری دلیل محبت و علاقه است، باید گفت: خلفا

۱. کتب اصحاب رسول الله ص بعضهم الی بعض ان اقدموا فان کنتم تریدون الجهاد فعندنا الجهاد و کثر الناس علی عثمان و نالوا منه اقیح مانیل من احد و اصحاب رسول الله یسمعون لیس فیهم احد ینهی و لایذب الا نفرین، زید بن ثابت و ابوسعیدان عدی. تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۷۵ حوادث سند ۳۴.

علاقه و محبت به اهل بیت پیامبر ﷺ نداشته‌اند، زیرا آنان نام اهل بیت ﷺ را بر هیچ یک از فرزندان‌شان نگذاشتند، بلکه باید گفت: عثمان و معاویه به پیامبر ﷺ نیز محبت و علاقه نداشته‌اند، چون نام پیامبر ﷺ را بر فرزندان‌شان نگذاشتند.

زیرا ابوبکر سه فرزند به نام‌های عبدالرحمن، عایشه و محمد داشته است. عمر فرزندان‌ی به نام‌های عبدالله، عبیدالله، زید اصغر، عاصم، عبدالرحمن محمد، حفصه و زید داشته است.<sup>۱</sup>

عثمان فرزندان‌ی به نام‌های عمر، خالد، ولید، عتبه، سعید، عبدالملک، مریم، و ام ابان داشته است.<sup>۲</sup> معاویه فرزندان‌ی به نام‌های یزید، عبدالرحمن، و عبدالله داشته است.<sup>۳</sup> و ملاحظه می‌کنید هیچ کدام نام فرزندان خود را علی، حسن، حسین، محسن، فاطمه، زهرا... نگذاشته‌اند.

بلکه باید گفت: عثمان به مشرکان و دشمنان پیامبر اسلام ﷺ علاقه داشته است زیرا او نام دو فرزندش را ولید و عتبه گذاشته است و این دو نفر از سران مشرکان بودند که برای کشتن پیامبر ﷺ در جنگ با آن حضرت حضور یافتند و به دست امیر المؤمنین علیؑ کشته شدند.<sup>۴</sup> نیز عتبه نام فرزند ابولهب است که از دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ بود و

۱. تاریخ الامم و الملوک طبری شافعی، چاپ: بیت الافکار الدولية، ص ۵۰.

۲. همان: ص ۷۸۸.

۳. همان، ص ۹۶۷.

۴. همان، ص ۳۵۴.

سرانجام رسول خدا ﷺ او را نفرین کرد و شیری بر او حمله کرد و او را هلاک کرد.<sup>۱</sup>

بنابراین طبق نوشته آن جزوه، خلفا نه تنها به اهل بیت ﷺ محبت و علاقه نداشته‌اند، بلکه عثمان و معاویه به پیامبر ﷺ هم علاقه نداشته‌اند بلکه عثمان به مشرکان و کفار علاقه داشته است.

اکنون آیا نویسندگان آن جزوه پاسخی دارند؟ آیا در قاموس نوین آنان - به اصطلاح خودشان - جوابی دارند؟ هرگز، هرگز!

ليهلك من هلك عن بينة، صدق الله العلي العظيم

به این روایت از صحیح مسلم و بخاری توجه کنید

پاسخ بسیاری از مطالب و رجزخوانیهای آن جزوه، با این روایت که از قول عمر بن خطاب نقل شده است، روشن می‌گردد. خصوصاً شیر و شکر بودن و نام گذاریها.

مسلم در صحیحش نقل کرده است:

در زمان حکومت عمر بن خطاب، ابتدا چند نفر از معروفین و افراد سرشناس آمدند نزد عمر بن خطاب، سپس علی ﷺ و عباس (عموی پیامبر) نیز آمدند.

عباس به عمر گفت: دربارهٔ ترکه پیامبر ﷺ میان من و علی ﷺ قضاوت کن. عمر ضمن سخنانی چنین گفت: آنچه خاص پیامبر ﷺ

۱. اعلام الوری باعلام الهدی، ضمن بیان زنان پیامبر ﷺ.

بود، پس از رحلت آن حضرت، در اختیار ابوبکر قرار گرفت و شما نزد ابوبکر آمدید و توای عباس ارث پسر برادرت را خواستار شدی و علی علیه السلام ارث همسرش فاطمه علیها السلام را.

ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه ما بجا بگذاریم صدقه است» و شما ابوبکر را دروغگو، گنه کار، پیمان شکن و خائن دیدید، «فرأیتماه کاذباً آثماً غادراً خائناً» و حال این که خدا می داند او راستگو، نیکوکار، بر طریق حق، و تابع حق بود، پس از فوت ابوبکر من ولی رسول خدا و ابوبکر شدم، و شما مرا دروغگو، گنه کار، پیمان شکن، خائن دیدید. «فرأیتمانی کاذباً آثماً غادراً خائناً» و حال این که خدا می داند من راستگو، نیکوکار، بر طریق حق، و تابع حق هستم...<sup>۱</sup>

این روایت مفصل است و ما قسمتی از آن را ترجمه کردیم. بخاری نیز در صحیحش این روایت را در چند مورد و با چند سند، آورده است ولی به جای «رأیتما ابوبکر کاذباً آثماً غادراً خائناً» «تزعمان ان ابابکر کذا و کذا» آورده است.<sup>۲</sup>

اکنون آنچه از این روایت روشن و قطعی به نظر می رسد این است که طبق اعتراف عمر، علی علیه السلام و عباس، ابوبکر و عمر را آدمهای دروغ گو، گنه کار، خائن و پیمان شکن، می دانسته اند و این دیدگاه و این عقیده

۱. صحیح مسلم، چاپ «دار احیاء التراث العربی» کتاب الجهاد والسیر، ص ۷۸۷، باب ۱۵ حکم الفیء، ح ۱۷۵۷ - ۴۹ (...)

۲. صحیح بخاری، کتاب النفقات، باب جس نفقة الرجل قوت سنة علی اهله... ح ۵۳۵۷، و کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب ۵، ح ۷۳.۵.

پس از فوت ابوبکر همچنان حاکم و برقرار بوده است و حضرت امیر ع و عباس این حرف عمر را رد نکردند، کسانی که در آن جمع بودند و گوش دادند، این مطلب را رد نکرده، بلکه با سکوت خود بر آن صحّه گذاشتند. حال با وجود چنین دیدی که حضرت امیر ع نسبت به ابوبکر و عمر داشته است آیا می توان گفت از فرط محبت به ایشان، نام آنان را بر فرزندانش گذاشته است؟

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

## وجه نام گذاریها و نام گذاری ائمه ع

### فرزندان خود را

در عربستان برای نام گذاری فرزندان، اسمهایی رایج و مرسوم بوده است، مثل عباس، حرب، عثمان (عثمان بن مظعون، عثمان بن عفان، عثمان بن حنیف)، عثمان، پدر ابوبکر (که کنیه او ابوقحافه بوده است) عمرو، عمّار، عامر، عمر (عمر بن خطاب، عمر بن سعد) عمر، جدّ مادری عمر، (عمر و بن عبدود، عمرو بن حتمق، عمرو مخزومی پدر شوهر ام هانی) بکر، بکره، ...

رقیه، فاطمه (مثلاً نام مادر بزرگ پدری امیرالمؤمنین ع فاطمه دختر عمرو بوده است، نام مادرش فاطمه (بنت اسد) و نام همسر اول آن حضرت فاطمه (بنت رسول الله ص) و نام همسر دیگرش فاطمه (کلاییه) بوده است.

خلاصه این نوع نامها متعارف و رایج بوده است. ائمه علیهم السلام نیز طبق سیره عمومی و رایج زمان، از این نمونه نامها بر فرزندان خود نهادند.

ضمناً بدیهی است: بدی و منفور بودن شخص، موجب بدی و منفور شدن نام او نمی شود، همان گونه که مردم - خصوصاً متدینین - از رضا پهلوی، محمد رضا پهلوی، عباس هویدا (که معروف بود بهایی هم هست) نفرت داشتند و آنان را افرادی بد و بی دین می دانستند، ولی فرزندان خود را به نام محمد رضا، رضا، عباس، می گذاشتند.

البته این وضع و این نام گذاریها تا حدود قرن دوم هجری جریان داشت ولی پس از آن، با گذشت زمان، برخی نامها برای بعضی افراد، عَلم و شاخص شد، به طوری که هر گاه آن اسم برده می شد، آن شخص معین، به ذهن مردم خطور می کرد یعنی با گذشت زمان، اسم، شاخص و نشان دهنده فرد معین شد، مثلاً با گذشت زمان، محمد، احمد، محمود، مصطفی، عَلم و شاخص شد برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، زهرا حسن و حسین، باقر، صادق رضا... عَلم و شاخص شدند برای اهل بیت، آوردن این نامها یادآور آن بزرگان علیهم السلام شد.

بر این اساس شیعیان و علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام برای نام گذاری فرزندانشان از نام مقدس اهل بیت بهره برده و می برند.

در برابر برخی اسمها عَلم و شاخص شدند برای بعضی افراد غیر محبوب، به طوری که هر گاه آن نامها برده شود، آن افراد، به ذهن مجسم

و متبادر می‌شوند، که قهراً در این موارد، ناپسند بودن آن افراد موجب ناپسند بودن نام آنان نیز می‌شود، و دیگر حاضر نیستند برای نام گذاری فرزندان خود، از این نامها بهره برند، هر چند پیش از این که عَلَم و شاخص شوند از آنها بهره می‌بردند.

### توضیح بیشتر نام گذاریها

به طور کلی هر نامی پیامی دارد و نام گذار برای هر چیزی که می‌خواهد نامی انتخاب کند یک جهتی را در نظر می‌گیرد. در اسلام از حقوق فرزند بر پدر این است که نام نیکو بر او بگذارد. «أَنْ يُحْسِنَ إِسْمَهُ».

در حجاز، از نامهای رایج که بر فرزندانشان نهاده‌اند معلوم می‌شود، در انتخاب نام، به معنای کلمه، عنایت داشته‌اند، مثلاً نام، عَمَّار، عمران، عمرو، عامر، عمره، بسیار بوده است.

چون این نامها از واژه «عَمَرَ» (به معنای عمران و آبادی) اشتقاق یافته است. حتی «عُمَرَه» اسم است برای مجموعه‌ای از اعمال عبادی، بنام، احرام، طواف، نماز طواف، سعی و تقصیر و طواف نساء و نماز آن، و چون کسی که برای این اعمال به مکه مشرف می‌شود، با حضور خودش در مکه، حرم و خانه خدا را آباد می‌کند. لذا نام آن اعمال را «عُمَرَه» گذاشته‌اند.

فاطمه از «فَطَمَ» گرفته شده و به لحاظ معنای آن، این کلمه مورد

توجه بوده و بزرگان، نام دخترشان را به این نام، نامگذاری کرده‌اند. عایشه از واژه «عَیْشَ» (به معنای زندگی و عیش و شادی و شادابی) است. و به لحاظ همین معنا، این کلمه را برای دخترانشان انتخاب می‌کرده‌اند.

بکر و ابوبکر و ابوبکره، از واژه «بَکَر» دارای معانی گوناگون و پسندیده است، و این گونه است لفظ عثمان از واژه «عَمَّ».  
 «علی» مأخوذ و مشتق از «عَلَو» و دارای معنایی والا است.  
 محمد، احمد، محمود، مأخوذ از «حَمَد» (به معنای پسندیده و ستایش شده) است.

همه اسامی بر همین مبنا انتخاب و بر فرزندان نهاده شده است. از این توضیح کوتاه، معلوم شد که انتخاب نامها منوط به سلیقه و توجه اولیای اطفال، صورت می‌گرفته است، و توجهی به این که این نام از آن فلان، یا فلان است، نداشته‌اند.

خلاصه این طور نبوده که «عفان» پدر «عثمان» چون «عثمان بن مظعون» را دوست می‌داشت، لذا نام پسرش را «عثمان» گذارد، یا «حنیف» پدر «عثمان بن حنیف» چون «عثمان» را دوست می‌داشت، به منظور اظهار علاقه به او نام فرزندش را «عثمان» گذارد. یا «ابوقحافه» از فرط عشق به کسی نام پسرش را «ابوبکر» نهاد، یا «خطّاب»، از فرط عشق به کسی، نام پسرش را «عمر» نهاد. و....

همچنین نمی‌توان گفت: «سعد»، پدر «عمر بن سعد»، «عمر بن

«خطاب» را دوست می داشت، لذا نام فرزندش را «عمر» گذارد، بلکه قدر مسلم این است که همان معنا و چیزی که باعث شد «خطاب» نام پسرش را «عمر» بگذارد، همان معنا و همان امر باعث شد «سعد» هم نام پسرش را «عمر» بگذارد.

و خلاصه چه بسا در هر شهر و روستایی صدها نفر با نامهای مشابه مثل «عثمان»، «معاویه»، «عمر»، «ابوبکر»، «عایشه»... زندگی می کرده اند. بر این اساس، انتخاب نام فرزند، در صدر اسلام و قبل از آن بر مبنای معنای کلمه بوده است، نه از باب علاقه و محبت به همدیگر، و ظاهراً این جهت تا سال حدود ۲۵۰ هجری و غیبت صغری کم و بیش ادامه داشته است. لذا ملاحظه می کنیم نام یکی از نواب چهارگانه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف «عثمان بن سعید عمروی» بوده است. یا نام برخی شیعیان معروف «معاویه» بوده است. مانند «معاویه بن عمار». ائمه علیهم السلام و فرزندان ایشان نیز بر همین مبنا نام فرزند انتخاب می کرده اند. بلی، در خصوص امام حسن و امام حسین علیهم السلام، جبرئیل نازل شد و نام آنان را از طرف خدا تعیین و ابلاغ کرد که در این مورد نیز این تعیین نام، دارای پیام بسیار مهم بود، که بر اهل فن پوشیده نیست. و همان گونه که قبلاً بیان شد، خوبی یا بدی شخص، موجب خوبی و بدی نام او نمی شود و چه بسا انسان از شخصی به شدت متنفر است، اما چون اسمی دارد که ملایم طبع و سلیقه او است، آن را برای فرزندش انتخاب می کند.

ناگفته نماند که ممکن است نام گذاری ائمه به برخی نامها، به این منظور بوده است که بفهمانند، با شخص و با نام، مخالف نیستند، از شخص و نام بیزار نیستند، بلکه با شخصیت و سیره و عمل شخص مخالفند، و این امر نهایت بزرگواری آنان را می‌رساند، و این که برخی گفته‌اند: نام‌گذاریها از باب تقیه بوده است، ظاهراً وجهی ندارد، خصوصاً نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و بالأخص نسبت به عثمان.

و آنچه از مجموع نامها - از صدر اسلام تا حدود سال ۲۵۰ که مسأله تولی و تبری به طور کامل بروز و ظهور نداشت - به دست می‌آید این است که اسامی آن افراد خاص، علم و شاخص برای آنان نبوده است. اما پس از آن و با متمایز شدن شیعه از سنی. کم کم اسامی ائمه علیهم السلام علم و شاخص برای خصوص آن برگواران شد و شیعیان، نام آنان را برای فرزندانشان انتخاب کرده و می‌کنند. و نیز نام آن عده برای آنان علم و شاخص شد و دیگر حاضر نشدند نام آنان را بر فرزندان خود بگذارند.

## نتیجه

این مطلب مقداری طولانی شد ولی نظر بر این که روی نام‌گذاری ائمه علیهم السلام خیلی رجزخوانی کرده‌اند و در اکثر جزوه‌هایی که علیه شیعه و به منظور القای شبهه، نوشته‌اند، این مطلب را مطرح کرده و گاهی هم موجب شبهه برخی شده‌اند، لذا لازم دانستم توضیح بیشتری بدهم.

آنچه مسلم و قطعی است این است که نام‌گذاری ائمه علیهم السلام فرزندانشان

را به نام «ابوبکر»، «عمر»، «عثمان»، «عایشه» و «معاویه»... دلیل و شاهد نمی‌شود که میان اهل بیت علیهم‌السلام و صحابه محبت و صمیمیت وجود داشته است و اگر آن گونه که در آن جزوه گفته‌اند که نام گذاری نشانه صمیمیت و محبت بوده است، چرا صحابه نام اهل بیت علیهم‌السلام را روی فرزندان خود نگذارده‌اند؟ چرا عمر و عثمان و معاویه، نام «علی»، «حسن»، «حسین»، فاطمه علیها‌السلام را بر فرزندان نشان نگذاشته‌اند؟

اما این که در آن جزوه نوشته‌اند:

چرا شیعیان، نام فرزندان ائمه علیهم‌السلام را که نامشان ابوبکر و عمر و عثمان بوده‌است، و شهید شده‌اند، در مجالس عزاداری شهدا نمی‌آورند؟

اولاً همانگونه که در صفحه ۷۴ بیان کردم، «ابوبکر» نام نیست، بلکه کنیه است، ثانیاً علت این که نام آنان کمتر برده می‌شود، به لحاظ این است که در زمان ما، این اسمها علم و شاخص است برای همان افراد خاص، مثل عمر بن سعد ملعون، لذا مردم طبعاً از شنیدن این نامها ناراحت می‌شوند و خلاصه این نامها به عنوان این که علم و شاخص افراد خاص شده‌اند ناخوشایند شده‌اند.

### داستان ازدواج ام کلثوم با عمر

در صفحه ۵۲ آن جزوه، برای اثبات دوستی و صمیمیت میان اهل بیت علیهم‌السلام و صحابه، و خصوصاً برای اثبات علاقه و محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عمر بن خطاب، داستان ازدواج ام کلثوم، دختر آن حضرت را با عمر مطرح کرده و نوشته‌اند:

خواننده گرامی، دوست داری فرزندت را، جگر گوشه‌ات را پسوند  
 قلبت را، دختر عزیزت را به چه کسی بدهی؟ آیا راضی می‌شوی که او  
 را به خانه مردی فاسق و جنایت کار، بلکه به خانه قاتل مادرش یا  
 برادرش بفرستی؟ ...

ما می‌گوییم: خیر، هیچ کس حاضر نیست نور چشم و پاره تن خود  
 را به مرد فاسق فاجر و قاتل بدهد، ولی آنجا که امر دایر است میان فاسد  
 و افسد، پیامبران هم از روی ضرورت و ناچاری و به منظور دفع افسد  
 به فاسد، راضی می‌شوند دختران خود را به عقد از دواج اشخاص فاسق  
 فاجر لواط کار درآورند، ﴿فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه﴾<sup>۱</sup>.  
 در قرآن کریم آمده است که:

فساق و فجار زشت کار، وقتی متوجه شدند برای حضرت لوط مهمان  
 - (به حسب ظاهر، جوانهای خوش چهره) - آمده است به قصد عمل  
 زشت لواط با شادی، به سرعت، به درگاه لوط آمدند، لوط به آنها  
 فرمود: ﴿یا قوم هولاء بناتی هنّ اطهر لکم فاتقوا الله و لاتخزون  
 فی ضیفی﴾<sup>۲</sup>

«ای مردم این دختران من برای شما پاکیزه و نیکوترند، از خدا بترسید  
 و درباره میهمانانم (با عمل زشت خود) خوارم نکنید».

در آیه دیگر آمده است:

﴿قال هولاء بناتی ان کنتم فاعلین﴾<sup>۳</sup>

۱. سوره بقره / ۱۷۳.

۲. سوره هود / ۷۸.

۳. سوره حجر / ۷۱.

حضرت لوط به قوم خود گفت: این دخترانم را به نکاح شما می‌دهم تا چنانچه بنای عملی دارید انجام دهید.

در این دو آیه خدا خبر داده است که حضرت لوط حتی پیشنهاد می‌دهد دختران معصوم و پاره‌های تنش را در نکاح فساق و فجار لواط کار درآورد، تا آبرویش محفوظ بماند و سرشکسته و شرمسار نشود، حال آیا می‌توان گفت؟ این ازدواج نشانه دوستی و علاقه حضرت لوط با آن افراد فاسق فاجر زشت کار است؟ العیاذ بالله.

آیا این که آن حضرت حاضر شد دختران محترمه‌اش را به ازدواج مردان بدکار تبه کار درآورد با میل و رضایت بود؟ العیاذ بالله. آری، آنچه باعث شد، - به طور قطع - ضرورت و ناچاری و دفع افسد به فاسد بود.

در هر حال، در آن جزوه، پس از هفت صفحه نوشته‌اند:

مبارک باد خواهر امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء، دختر فاطمه زهرا، «ام کلثوم» [علیها السلام] را پدرش امیرالمؤمنان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه به ازدواج فاروق اعظم عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در می‌آورد، آیا شایسته است بگوییم که علی از ترس عمر این کار را کرد؟ پس شجاعتش کجا بود؟ دوستی و محبتش با دختر عزیزش کجا بود؟ آیا علی مرتضی دست دخترش را به دست ظالمی می‌سپارد؟ غیرتش درباره دین خدا کجا رفت؟ پرسشهای زیادی که پایان ندارد، یا این که به ناچار باید اعتراف کنیم که چون علی عمر را کاملاً می‌شناخت و به او اعتماد داشت، و با او الفت و محبت داشت لذا خواست بدین وسیله از شخصیت او تقدیر کند، آری بدون شک و

تردید عمر با میل و رغبت خود علی و خانواده‌اش، با دختر دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج کرد و ازدواجشان کاملاً شرعی و صحیح و علنی و اختیاری بود.

این خود می‌رساند که این دو خانواده چقدر یکدیگر را دوست می‌داشتند و به یکدیگر احترام می‌گذاشتند و جوی سرشار از الفت و محبت در میان آنان حاکم بود.

در صفحه ۶۷ آن جزوه، برای اثبات وقوع ازدواج عمر با ام کلثوم، به این روایت، از فروع کافی، استدلال کرده‌اند:

«معاویة ابن عمار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم زنی که همسرش وفات کند باید در خانه‌اش (عده) بنشیند یا هر جایی که خواست؟ فرمود: بلکه هر جایی که خواست، علی علیه السلام هنگامی که عمر وفات کرد، ام کلثوم را با خود به خانه خودش برد.»<sup>۱</sup>

همچنین از بحار الأنوار، مضمون همین روایت را نقل کرده‌اند و در پایان، سخنان علامه مجلسی را بازگو کرده‌اند که فرموده است:

این ازدواج از روی تقیه و اضطرار بوده است.<sup>۲</sup>

نویسنده‌های آن جزوه روایت اصلی را که بیان‌کننده چگونگی این ازدواج است - با این که یقیناً دیده و می‌دانسته‌اند - نیاورده و آن را نادیده گرفته‌اند، زیرا اگر آن روایت را می‌آوردند تمام رجزخوانیها و بافته‌هایشان بر باد می‌رفت، بلکه تمام آنچه را از ابتدای جزوه تا انتهای

۱. فروع کافی، ج ۶، ۱۱۵/۶.

۲. مرآة العقول ج ۲/ ۲۵.

آن به هم بافته‌اند، یکباره به هدر می‌رفت، و آن روایت به قرار زیر است:

## روایت اصلی داستان ازدواج ام کلثوم

و آن به گونه‌ای که مرحوم کلینی نقل کرده چنین است:

عمر بن خطاب ام کلثوم را خواستگاری کرد، حضرت امیر علیه السلام فرمود دخترم کوچک است و وقت ازدواج او نیست. عمر مجدداً پیام داد و اصرار کرد، حضرت امیر علیه السلام عذر آورد و پاسخ منفی داد.

وقتی عمر از رفت و آمد و اصرار نتیجه نگرفت، از راه تهدید اقدام کرد و عباس عموی امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات کرد و به او گفت:

من چه عیبی دارم، آیا در من مانعی وجود دارد؟

عباس گفت: این چه حرفی است می‌زنی؟ قضیه چیست؟

عمر گفت: دختر پسر برادرت را خواستگاری کرده‌ام، ولی او مرا رد کرده، و پاسخ منفی داده است.<sup>۱</sup> سپس گفت:

به خدا سوگند، چاه زمزم را پر می‌کنم (با توجه به این که عباس منصب آب دادن حجاج را از چاه زمزم داشت، این تهدید را ابتدا متوجه او ساخت که بداند مطلب جدی است) و برای شما بنی هاشم هیچ فضیلتی نمی‌گذارم مگر این که آن را نابود می‌کنم، و دو نفر را و می‌دارم تا شهادت دهند که علی علیه السلام دزدی کرده است و به طور حتم

دست راستش را قطع می‌کنم. «اما والله لا عوزن زمزم، و لا ادع لکم مکرمه الا هدمتها و لا قِیْمَنَ علیه شاهدین بآنه سرق و لا قَطْعَن یمینه».

آنگاه که عباس این تهدیدها را نسبت به خودش و نسبت به حیثیت و آبروی بنی هاشم و شخص امیرالمؤمنین علیه السلام شنید، - آن هم با سوگند به کلمه مبارکه «الله» که از اسماء جلاله خداوند است، - خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و تهدیدهای عمر را به آن حضرت بازگو کرد و از او خواست اختیار تزویج ام کلثوم را به او واگذار کند.<sup>۱</sup>

خواننده عزیز! ملاحظه کن که ازدواج به چه صورت بوده است، آیا این ازدواج با رضایت و میل و رغبت بوده است؟ آیا این ازدواج دلیل محبت و دوستی است؟ آیا این ازدواج به منظور دفع افسد به فاسد نبوده است؟ علاوه بر این، روایتی را که خود نویسندگان آن جزوه از کافی آورده‌اند که پس از کشته شدن عمر، حضرت امیر علیه السلام بلافاصله رفت و دخترش را از منزل عمر به منزل خود آورد<sup>۲</sup> گویای این است که حضرت مایل نبوده است ام کلثوم در خانه عمر باشد و این روایت نارضایتی حضرت را ثابت می‌کند.

البته وقوع چنین ازدواجی به حسب ظاهر شرع، اشکال نداشته است و با توجه به موقعیت عمر، و تهدید و قسم او، امیرالمؤمنین علیه السلام را ناچار به پذیرش درخواست عباس عموی خود کرد، و همان گونه که

۱. فروع کافی ج ۶، ص ۱۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳۳.

۲. کافی، ج ۶، ص ۱۱۵.

علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه فرموده است، این ازدواج [اگر واقع شده باشد] از روی اضطرار و ناچاری بوده است.<sup>۱</sup>

در روایتی نیز آمده است که عبدالله بن سنان گوید:

از امام صادق علیه السلام از تزویج ام کلثوم به عمر سؤال کردم، فرمود: «این ازدواج غاصبانه بود که بر ما تحمیل شد» «ذلک فرج غصینا علیه»<sup>۲</sup>

در روایت دیگر است که:

عمر عباس را برای خواستگاری ام کلثوم، نزد علی علیه السلام فرستاد، حضرت امیر علیه السلام او را رد کرد، عباس ردّ علی علیه السلام را به عمر گزارش داد. عمر گفت: ای عباس! به خدا سوگند اگر علی دخترش را به من ندهد او را خواهم کشت. «والله لئن لم یزّوجنی لأقتلنه»  
عباس سوگند و تهدید عمر را به حضرت امیر علیه السلام بازگو کرد علی علیه السلام مجدداً مخالفت خود را اعلان کرد.

عباس مخالفت آن حضرت را به اطلاع عمر رساند.

عمر گفت: ای عباس! روز جمعه در مسجد حاضر شو تا ملاحظه کنی که می توانم علی علیه السلام را به قتل برسانم.

روز جمعه عباس در جمع نمازگزاران حاضر شد.

عمر در پایان خطبه های نماز جمعه گفت:

ای مردم! یک نفر از صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله، مرتکب زناى محصنه شده است، و تنها من از آن اطلاع دارم، نظر شما چیست؟ مردم گفتند:

۱. مرآت العقول، ج ۲/۲۵.

۲. فروع کافی، جلد ۵/ص ۳۴۶، و وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳۳: «انّ ذلک فرج غصیناه»

و بحار ج ۴۲، ص ۱۰۶ و مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۳

همین که امیرالمؤمنین عمر از آن اطلاع دارد کفایت می‌کند و شهود دیگری برای اجرای حدّ لازم نیست.

عمر به عباس گفت: برو آنچه شنیدی به علی علیه السلام بگو، سوگند به خدا اگر دخترش را به من ندهد او را خواهم کشت.

عباس خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و جریان را بازگو کرد، آن حضرت فرمود: می‌دانم این کار بر عمر سهل و آسان است. در عین حال من هرگز دخترم را به او نمی‌دهم.

عباس گفت: پس اختیار ام کلثوم را به من واگذار، و حضرت را قسم داد که با او مخالفت نکند، سپس نزد عمر رفت و ام کلثوم را به ازدواج عمر درآورد.<sup>۱</sup>

آری، با توجه به حوادثی که پس از رحلت پیامبر اکرم به وقوع پیوست، و با توجه به این که بنی هاشم عموماً، و امیرالمؤمنین و فرزندان زهرا صلوات الله علیهم اجمعین، خصوصاً، از دستگاه حاکم، دلی پر خون داشتند و هنوز صدای ناله‌ها و گریه‌های شبانه روزی مادرشان در گوششان طنین افکن بود، و از سویی بخش آخر عمرش را سپری می‌کرد، در حالی که ام کلثوم کودک و همچون دسته گل بود، آیا می‌توان گفت امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین علیهم السلام و حضرت زینب علیها السلام و بنی هاشم به این ازدواج راضی بوده‌اند؟ و با میل و رغبت: دسته گل معصوم خود را در اختیار مردی سالمند قرار دادند؟ اگر چنین است پس رحمت و محبت به فرزندان کجاست؟ محبت میان خواهر و برادر کجاست؟ پس

آیه مبارکه ﴿رحماء بینهم﴾<sup>۱</sup> چه شد؟

اما آنچه در آن جزوه نوشته‌اند:

آیا علی علیه السلام از ترس عمر این کار را کرد؟ پس شجاعتش کجا بود؟

پاسخ آنان روشن است، زیرا بر فرض صحت این داستان. امیرالمؤمنین علیه السلام از ترس عمر چنین امری را اجازه نداد، بلکه از ترس آبروی بنی هاشم و خاندانش اجازه داد، از جهت درخواست عمویش عباس و احترام او، اجازه داد.

از جهت نبود شجاعتش در برابر عمر نبود، بلکه از جهت عدم زمینه برای درگیری با عمر بود.

همین علی علیه السلام در شب معروف به «لیلة المبيت» حضور داشت. حضرت حمزه و برخی مسلمانان، در مکه بودند، در عین حال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که مؤید به تأیید مستقیم خداوند بود، شبانه خانه و وطن خود را رها کرد و از مکه خارج و در غار ثور پنهان شد و مشرکان به قصد کشتن آن حضرت وارد خانه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند، و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان مقابله نکرد و به زور متوسل نشد، به جهت این بود که برای پیامبر صلی الله علیه و آله زمینه درگیری نبود، و هدف و آینه‌ای را که در نظر داشت و خدا برای او ترسیم و تعیین کرده بود، ایجاب می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بی حرمتی مشرکان را تحمل کند.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام با درخواست عمویش راجع به ام کلثوم

مخالفت نکرد و با عمر مقابله نکرد، چون زمینه بر خورد تند و درگیری وجود نداشت.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام شبانه از مدینه منوره خارج شد و آیه شریفه ﴿وخرج منها خائفاً يترقب﴾ (سوره قصص / ۲۱) را قرائت فرمود. با این که مثل ابوالفضل و جوانان بنی هاشم علیهم السلام در خدمت او بودند، اما زمینه بر خورد با حاکم مدینه وجود نداشت، مصلحت الهی ایجاب نمی کرد که در مدینه با دشمنان اسلام مبارزه کند، لذا بی حرمتی و خارج شدن شبانه با اهل بیتش را تحمل می کند، گریه های بنی هاشم را هنگام خروج از مدینه به جان می پذیرد، چرا که باید در آینده با برافراشتن پرچم کربلا و سرانجام با خون سرخش، ریشه ظلم و فساد را بر کند. هارون برادر حضرت موسی علیه السلام، از ترس، یا گوساله پرست شدن قوم، مخالفت نکرد، بلکه از ترس تفرقه و دو دسته شدن قوم، سکوت کرد. یعنی دفع افسد به فاسد کرد. ﴿انسی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل﴾<sup>۱</sup>.

شیعیان و ایرانیان مقابل آمریکا و اسرائیل و صدام ایستاده و هرگز کوتاه نیامدند و سکوت نکردند، ولی در مدینه منوره، در بقیع و پشت بقیع توهینها و هتاکهای چند نفر بیگانه مزدور و وهابی را تحمل می کنند و مقابله نمی کنند، چون هدف آنان زیارت حرمین شریفین است و چنانچه بخواهند برخورد کنند از آن هدف باز می مانند. لذا سکوت می کنند و کوتاه می آیند و بی حرمتیها را تحمل می کنند.

اما آنچه در آن جزوه، در پایان این قسمت نوشته‌اند که:

ازدواج ام کلثوم و عمر می‌رساند که این دو خانواده، چقدر یکدیگر را دوست می‌داشتند و به یکدیگر احترام می‌گذاشتند و جوّی سرشار از الفت و محبت در میان آنان حاکم بود.

با توجه به آنچه از ابتدا تا پایان این ازدواج بیان شد و طبق روایات معتبر که خود آنان نیز برخی آنها را یادآور شده بودند، معلوم گردید که این ازدواج هرگز نشانه محبت و احترام میان دو خانواده نبوده است، خصوصاً با توجه به روایت معتبری که می‌گوید:

حضرت امیر علیه السلام پس از کشته شدن عمر، بلافاصله ام کلثوم را به خانه خودش بازگرداند و راضی نشد حتی مدتی کوتاه در خانه عمر بماند.

حال آیا می‌توان گفت: این ازدواج نشانه جوّی سرشار از الفت و محبت بوده است؟

یادآوری: نظر بر این که داستان ازدواج ام کلثوم با عمر مورد اختلاف بوده و در کتابهای روایی و تاریخی به طور گوناگون نقل شده است. لذا برخی بزرگان، مثل شیخ مفید رحمته الله علیه، وقوع چنین ازدواجی را انکار کرده‌اند.<sup>۱</sup> و عده‌ای هم که روایات را معتبر دانسته‌اند از مجموع آنها و با توجه به قرائن خارجی به این نتیجه رسیده‌اند که این ازدواج از باب ضرورت و ناچاری صورت گرفته است.

برخی هم فرموده‌اند: ام کلثومی که به ازدواج عمر در آمده، از زنهای

دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.<sup>۱</sup>

برخی نیز گفته‌اند: ام کلثومی که به ازدواج عمر در آمده است، ربیبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بوده است. و چون در کودکی پدر را از دست داد و امیرالمؤمنین علیه السلام اسماء بنت عمیس را که زوجه ابوبکر بود به ازدواج خود درآورد و ام کلثوم همراه مادرش در خانه حضرت امیر علیه السلام بزرگ شد، لذا او را «بنت علی» (دختر علی) می‌خواندند.<sup>۲</sup>

برای اثبات این مطلب شواهدی از تاریخ و روایات آورده‌اند. یکی از شواهد، روایتی است که در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام در مدینه منوره ام کلثوم زوجه عمر با فرزندش زید پسر عمر، با هم از دنیا رفتند و امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام همراه جنازه بودند...<sup>۳</sup> و اما ام کلثوم دختر حضرت زهرا علیها السلام در کربلا حضور داشت و جزو اسرا به کوفه و شام برده شد<sup>۴</sup> و اگر این ام کلثوم به ازدواج عمر

۱. منتخب التواریخ، ص ۹۵.

۲. طبری نیز از مدائنی نقل کرده است که ابوبکر دختری داشت به نام ام کلثوم، عمر او را خواستگاری کرد و عذر آوردند که کوچک است و سرانجام گفت: من با عمر ازدواج نمی‌کنم، چون او مردی خشن است و نسبت به زنها سخت گیر است. تاریخ طبری ص ۷۰۵.

۳. وسائل الشیعه، ابواب نماز میت، باب ۳۲، ح ۱۱۰م.

۴. ضمناً در این باره کتابهای مستقلی نوشته شده و با دلیلهای تاریخی و روایتی ثابت کرده‌اند که ام کلثوم دختر حضرت زهرا علیها السلام به ازدواج عمر بن خطاب در نیامده و چنین ازدواجی را نفی کرده‌اند. علامه شیخ محمد جواد بلاغی صاحب تفسیر (آلاء الرحمن) رساله مفصلی در نفی این ازدواج نوشته است.

درآمده بود، لاقبل مورد احترام لشگر یزید قرار می‌گرفت. با این که هیچ اشاره‌ای به آن نشده است.

آری، حق هم همین است، زیرا انسان عاقل دانا که خداوند متعال به او عاطفه و مهر و محبت نسبت به فرزندش عطا فرموده و دارای شجاعت و عزت نفس و غیرت و اصالت خانوادگی است، چگونه حاضر می‌شود با میل و رغبت دست‌آلودگی را، دختر کوچکش را به مردی سالمند، با سابقه بد رفتاری که نسبت به مادر جوانش داشته است بدهد؟

انسان عاقل غیور و با انصاف حاضر نمی‌شود دخترش را که در خانه مانده و کم‌کم وقت ازدواجش در حال سپری شدن است، به ازدواج مردی درآورد که دارای زن و فرزند است و اواخر عمرش را می‌گذراند، آن‌گاه چگونه می‌توان باور کرد امیرالمؤمنین علیه السلام دختر کوچکش را با میل و رغبت به عمر آن هم با آن سوابق... داده باشد؟

چگونه می‌توان پذیرفت که حسنین و زینب علیهما السلام و خود ام کلثوم راضی شدند با کسی که حتی در مخفی ماندن قبر مادرشان نقش داشته است، با میل و رغبت وصلت کنند؟

آیا در فامیل بنی هاشم جوانی هم کفو دختر فاطمه زهرا علیها السلام نبود؟

آیا دختر فاطمه زهرا علیها السلام روی دست پدرش مانده بود؟

و صدها پرسش و آيا، آياهايي که هر انسان دارای رحم و انصاف و غیرت و عاطفه، از خود می‌پرسد. و چنانچه بخواهم بنویسم مثنوی هفتاد من می‌شود.

خواننده محترم، آیا شما راضی می شوید بگویید: پدر شما، پدر بزرگ شما، سید و بزرگ فامیلتان، حاضر شد به خاطر دوستی و رفاقت، دختر کوچکش را که وقت ازدواجش نرسیده بود، و هنوز طعم تلخ درگذشت مادرش در کامش بود، با میل و رغبت، و به خاطر اغراض شخصی، به ازدواج چنان مردی درآورد؟

عقل، وجدان، رحم، مروت، انصاف و انسانیت کجا رفته است؟ و در هر حال، اصرار بر وقوع چنین ازدواجی، و پذیرفتن چنین داستانی، چه دردی را دوا می کند؟ چه مشکلی را برای مسلمانان زمان حاضر حل می کند؟

این همه مقدمه چینی برای اثبات چنین ازدواج مشکوک و نامعلوم و آن را بزرگ جلوه دادن و آن همه قلم فرسایی کردن، چه دردی از جامعه مسلمانان را مداوا می کند؟

من نمی دانم چرا حاضر می شوند با پخش جزوه در سطح وسیع آن هم در مرکز وحی و نبوت، مدینه منوره، شخصیت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر سؤال ببرند؟

چگونه مسلمان حاضر می شود منزلت و موقعیت عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنزل دهد؟

### لا حول و لا قوة الا بالله

در صفحه ۷۴، ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله را با دختر ابوسفیان نقل کرده و نوشته اند:

از بارزترین و بزرگترین دستاورد این ازدواجها محبت بین طرفین است.

ما در این جا ازدواج پیامبر ﷺ را با دختر ابوسفیان بطور خلاصه بیان می‌کنیم تا خواننده محترم به سایر ازدواج‌ها نیز که میان بنی هاشم و بنی امیه اتفاق افتاده است پی ببرد.

### ازدواج پیامبر ﷺ با دختر ابوسفیان

«ام حبیبه» دختر ابوسفیان، پیش از آن که با پیامبر اکرم ﷺ ازدواج کند، همسر عبیدالله بن جحش بوده است، این بانوی محترمه با شوهرش مسلمان شدند و از جهت اذیت و آزار مشرکان مکه، ناچار به حبشه مهاجرت کردند، شوهرش در حبشه فوت کرد و پس از فوت او، پیامبر ﷺ با وساطت شخصی، ام حبیبه را به عقد خود درآورد.<sup>۱</sup>

اکنون توجه کنید، این بانوی محترمه، در آن موقعیت سخت مکه و فشار مشرکان بر مسلمانان، اسلام آورده و ناچار به مهاجرت می‌شود، و در حقیقت از مصادیق ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ است.

و چنین بانویی لیاقت همسری پیامبر ﷺ را پیدا کرد، و ملاک ﴿ان اكرمکم عندالله اتقاکم﴾ شد.

این در حالی بود که پدرش ابوسفیان و برادرش معاویه و مادرش هند جگرخوار، از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر ﷺ بودند، و در جنگ بدر و احد و دیگر جنگ‌ها رهبر و پرچمدار مشرکان بودند، و در فتح مکه از ترس شمشیر، تسلیم شدند.

۱. اعلام الوری باعلام الهدی: ج ۱، زنان پیامبر ﷺ.

حال آیا ازدواج پیامبر ﷺ با دختر ابوسفیان، دلیل مهر و محبت آن حضرت به ابوسفیان است؟، لاحول و لا قوة الا بالله.

حفصه دختر عمر نیز پیش از این که به ازدواج پیامبر ﷺ درآید، زوجهٔ خنیس بود که پیامبر ﷺ او را به مأموریت فرستاد و در سفر درگذشت. پیامبر ﷺ پس از آن، حفصه را به عقد خود درآورد.<sup>۱</sup>، حال آیا این ازدواج دلیل محبت پیامبر ﷺ به عمر بوده است؟

عایشه دختر ابوبکر هفت ساله بود که پیامبر ﷺ وی را در مکه مکره، به عقد خود درآورد، و پس از بلوغ، در مدینهٔ منوره با او هم بستر شد و پیامبر ﷺ جز عایشه با زن باکره‌ای ازدواج نکرد.<sup>۲</sup>

البته منشأ و وجه این ازدواج - که دختر ۷ ساله را به شخص حدود ۵۳ ساله تزویج کنند - پوشیده است و معلوم نیست واقع این قضیه، چه بوده است ولی آنچه از مجموع استفاده می‌شود این است که نمی‌توان گفت: این ازدواج به خاطر محبت پیامبر ﷺ به ابوبکر بوده است. والله العالم به هر حال، آیا نویسندگان آن جزوه - اگر نیت سو، نداشته و دلسوز مسلمانان و شیعیان هستند - بهتر نبود آیهٔ شریفه ﴿انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم﴾<sup>۳</sup> را مطرح و دربارهٔ وحدت مسلمانان و وضع کنونی اهل قبله سخن و مطلب می‌نوشتند؟ دربارهٔ خطر آمریکا و اسرائیل و گرفتاری مردم عراق و فلسطین و افغانستان سخن می‌گفتند؟

۱. اعلام الوری، باعلام الهدی، زنان پیامبر ﷺ. و تاریخ طبری، ص ۴۷۲.

۲. اعلام الوری، باعلام الهدی، زنان پیامبر ﷺ. و تاریخ طبری، ص ۴۷۲.

۳. سوره حجرات / ۱۰

(در حالی که متأسفانه یک کلمه درباره خطر آمریکا و اسرائیل و گرفتاری مسلمانان نوشته‌اند).

آیا بهتر نبود آیه مبارکه ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً﴾<sup>۱</sup> را مطرح و بحث می‌کردند؟ و در هر حال با توضیح کوتاهی که دادم، حق روشن شد و ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾<sup>۲</sup>

اما این که این جانب به بررسی آن جزوه پرداختم، به این جهت بود که یقین پیدا کردم هدف از نوشتن و توزیع آن، القای شبهه و زیر سؤال بردن شیعیان و بدبین کردن سایر مسلمانان نسبت به شیعه بود و برای این که شیعه را زیر سؤال ببرند، عترت پیامبر ﷺ را زیر سؤال برده‌اند، لذا مطالب آن جزوه را بررسی و واقع امر را ارائه دادم، و أسأل الله التوفيق لاتمامه.

## خطایی دیگر

در صفحه ۶۲ نوشته‌اند:

امام صادق عليه السلام فرمودند: «ولدنی ابوبکر مرتین» (نسب من به دو واسطه به ابوبکر می‌رسد) (چون مادر آن حضرت «ام فروة» دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر بوده است) و امام صادق عليه السلام با آوردن نام جد مادری اش ابوبکر، خواسته است بازگشت به جد بزرگوار خانواده اش ابوبکر صدیق کند و شخصیت او را به اثبات برساند.

۱. سوره آل عمران / ۴۴.

۲. سوره یونس / ۳۲.

(آدرس این روایت را اصول کافی ج ۱، ص ۴۷۲، و عمدة الطالبین، ص ۹۵ نوشته‌اند)

ما می‌گوییم: این عبارت در اصول کافی وجود ندارد و باید به نویسندگان آن جزوه گفت: ﴿و من اظلم ممّن افتری علی الله کذباً لیضلّ الناس بغير علم ان الله لا یهدی القوم الظالمین﴾<sup>۱</sup>.

بلی، کشف الغمه (ج ۲/ ۳۷۸) نقل کرده است که:

حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابذی - که از اعلام اهل تسنن است - پس از بیان نسب مادری امام صادق علیه السلام، گفته است: «و لذلک قال جعفر علیه السلام و لقد ولدنی ابوبکر مرتین»...

در بحار الانوار (ج ۲۹/ ۶۵۱) نیز عبارت کشف الغمه را نقل کرده است، و از احقاق الحق (۱/ ۶۴) نیز عبارت کشف الغمه را از قول همان جنابذی سنی نقل کرده است.

بر این اساس این عبارت از قول یک سنی است و محدثان شیعه چنین روایتی را از قول امام صادق علیه السلام نقل نکرده‌اند و از این بررسی معلوم شد که دیگران نیز - مثل عمدة الطالبین - این عبارت را به نقل از کشف الغمه و از قول جنابذی نقل کرده‌اند.

بنابراین، عبارت «ولدنای ابوبکر مرتین» سند ندارد و از اصل بدون مأخذ و کذب است.

در زمان حکومت عمر بن خطاب، عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد، وارد بر عمر شدند، پس از آنها، عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) و علی علیه السلام نیز وارد شدند.

عباس از عمر خواست که میان او و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دربارهٔ ترکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قضاوت کند.<sup>۱</sup>

عمر [ضمن بیان مطالبی] گفت: آنچه مخصوص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، پس از او در اختیار ابوبکر قرار گرفت و شما نزد ابوبکر آمدید و توای عباس! ارث پسر برادرت را خواستار شدی، و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز ارث همسرش فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را، ابوبکر گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آنچه ما بجا بگذاریم صدقه است» و شما ابوبکر را دروغگو، گنه کار، پیمان شکن، و خائن دیدید، «فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا» و حال این که خدا می داند او راستگو، نیکوکار، بر طریق حق و تابع حق بود، پس از فوت ابوبکر من جانشین رسول خدا و ابوبکر شدم، و شما مرا دروغگو، گنه کار، پیمان شکن، و خائن دیدید، «فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا، غَادِرًا، خَائِنًا» و حال این که خدا می داند من راستگو، نیکوکار، بر طریق حق و تابع حقم...<sup>۲</sup> [روایت را تلخیص کردم].

بخاری نیز در صحیحش این روایت را با چند سند و در چند مورد آورده است ولی به جای عبارت «رَأَيْتُمَا ابُوْبَكْرٍ كَاذِبًا، آثِمًا، غَادِرًا،

۱. در این روایت از قول عباس، کلماتی نسبت به حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده اند که ظاهراً از مجعولات راوی است و بمنظور تلافی و تقابل به مثل آنها را جعل کرده اند، چون ترکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تصرف حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ نبود بلکه - طبق همین روایت - همچنان در تصرف عمر بود. و شاهد مجعول بودن آن کلمات این است که در صحیح بخاری - که صحیح تر از مسلمش می دانند - نیامده است.

۲. صحیح مسلم، چاپ «دار احیاء التراث العربی»، کتاب الجهاد والسير، ص ۷۸۷، باب ۱۵: حکم الفیء، ح - ۱۷۵۷ - ۴۹ (...).

خائناً» «تزعمان ان ابابکر کذا و کذا» آورده است.<sup>۱</sup>  
 ضمناً از این روایت بطلان بسیاری از حرفهای آن جزوه روشن  
 می شود والحمد لله رب العالمین.

### تأیید و تکمیل

مناسب دیدم در تأیید و تکمیل مطلب بالا عین عبارت علامه  
 مجلسی رحمته الله را بیاورم، که موجب روشنی چشم شیعیان و باعث بیداری  
 اهل تسنن - چنانچه منصف و طالب حق و حقیقتند - بشود، ان شاء الله  
 تعالی. و آن چنین است:

ينبغي أن يعلم أن من أقوى الحجج على ضلال خلفائهم  
 الثلاثة انكار أئمتنا عليهم السلام لهم، و قولهم فيهم بأنهم على الباطل،  
 لاعتراف جمهور علماء أهل الخلاف بفضلهم و علو درجتهم،  
 ولو وجدوا سبيلاً الى القدح فيهم و الطعن عليهم لسارعوا  
 الى ذلك مكافاة الطعن<sup>۲</sup> الشيعة في أئمتهم و لعنهم ايّاهم، و  
 ذلك من فضل الله تعالى على أئمتنا صلوات الله عليهم، حيث  
 أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً، حتى أن الناصب  
 المعاند اللغوى الشهرستاني قال في مفتتح شرح كتاب

۱. صحيح بخارى، كتاب النفقات، ۳ - باب حبس نفقة الرجل قوت سنة على اهله... ح

۵۳۵۷، و كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب ۵، ح ۷۳۰۵.

۲. کذا، و الظاهر: لطنن..

كشف الحق<sup>١</sup> - بعدما بالغ في ذمّ المصنّف قدّس الله روحه -: و من الغرائب أنّ ذلك الرجل و أمثاله ينسبون مذهبهام الى الأئمة الاثنى عشر رضوان الله عليهم أجمعين و هم صدور ايوان الاصفاء، و بدور سماء الاجتباء، و مفاتيح أبواب الكرم، و مجاديع<sup>٢</sup> هواطل<sup>٣</sup> النعم، و ليوث غياض<sup>٤</sup> البسالة، و غيوث رياض الأيالة<sup>٥</sup>، و سبّاق مضامير السماحة، و خزّان نفوذ<sup>٦</sup> الرجاحة، و الأعلام الشوامخ في الارشاد و الهداية، و الجبال الرواسخ في الفهم و الدراية.. ثم ذكر ابياتاً أنشدها في مدحهم...<sup>٧</sup>

١. كما حكاها في احقاق الحق ١/٢٧-٢٨، ثم أجابه قدس سرّه بما لا مزيد عليه.

٢. في الاحقاق: مجاديع. أقول: المجاديع.. جمع المجداح، و مجاديع السماء: أنواؤها، كما في القاموس ١/٢١٧، و في الصحاح ١/٣٥٨: والمجدح - أيضاً - نجم يقال له الدبران، لانه يطلع آخرأ، و يسمى: حادى النجوم، و انظر: القاموس مادة (جدح) ٦/٣٣٥ - دار الهداية - فقد فضّل في معناه و الاوّل أولى.

٣. الهطل: تتابع المطر كما في القاموس ٤/٦٩، و الصحاح ٥/١٨٥، و جمعه: الهواطل.

٤. قال في مجمع البحرين ٤/٢٢٠: الغيضة: الأجمة، و هى مغيض ماء يجتمع فيه الشجر، و الجمع: غياض و أغياض.

٥. الايالة: السياسة، كما في مجمع البحرين ٥/٣١٥.

٦. فى (ك): تقود.

٧. شرح كتاب كشف الحق. و نقله عنه فى احقاق الحق ١/٢٧-٢٩، و الأبيات هى:

شم المعاطس من أولاد فاطمة	علواً رواسى طود العزّ و الشرف
فاقوا العرائين فى نشر الندى كرمأ	بسمح كفّ خلا من هجنة السرف
تسلفاهم فى غداة الروح اذ رجفت	أكتاف أكفائهم من رهبة التلف
بنو على وصى المصطفى حقأ	أخلاف صدق نموا من أشرف السلف

## آیا باید همهٔ صحابه را دوست بداریم؟

از صفحه ۷۵ تا صفحه ۸۵، باز راجع به الفت و محبت صحابه نسبت به یکدیگر سخن گفته‌اند و آیات و روایاتی در این رابطه آورده‌اند. و مجدداً تأکید کرده‌اند که: باید همهٔ صحابه را دوست بداریم، به همه عشق بورزیم، همه را محترم و عزیز بداریم، زیرا آنان همه با هم مهربان و رقیق و دوست صمیمی بودند.

بله، اینها فی الجمله صحیح و قطعی است و کسی در اصل قضیه تردید ندارد، اما اینها تا زمانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان آنان بود و بر اعمالشان اشراف داشت و در هر موردی که زمینه اختلاف میان اوس و خزرج و مهاجر و انصار و قبائل، به وجود می‌آمد و افکار جاهلیت زنده می‌شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله با حضور و خواندن آیات و موعظه، آتش زیر خاکستر را فرو می‌نشانند، اما پس از رحلت آن حضرت چگونه؟ آیا آن اتحاد و الفت و همدلی برجا و حاکم بود؟

آیا داستان سقیفه بنی ساعده دروغ است؟ آیا غضب و قهر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و دفن شبانه او دروغ است؟ آیا کشتن عثمان و بی‌اعتنایی سایر صحابه به او دروغ است؟ آیا جنگهای خونین جمل و صفین و نهروان دروغ است؟ آیا قاتل و مقتول هر دو بر حق و هر دو در بهشت جا دارند؟ آیا قاتل و مقتول هر دو مظلوم بوده، و ظالم و ظلم در میان نبوده است؟

آیا اجتهاد مثل معاویه و عمر و عاص و طلحه و زبیر، کشتن صحابه



و جنگ با صحابه و خصوصاً جنگ با امام زمان، امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را مشروع و خدا پسند می‌کند؟ آیا باید ظالم و مظلوم و قاتل و مقتول را با یک چشم دید و هر دو را دوست داشت و به همه احترام گذاشت؟

اگر چنین است پس وصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام چه می‌شود که فرمود: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»<sup>۱</sup> در هر حال، عقل و انصاف خوب است.

بلی، تا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان آنان بود، تا حدودی مراعات می‌کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حساب می‌بردند، اما پس از رحلت آن حضرت چطور؟

آری، این چنین است و جای تعجب نیست؛ زیرا حضرت موسی علیه السلام به کوه طور رفت و با این که برادرش هارون را که پیامبر هم بود، در میان قوم به عنوان خلیفه خود نصب کرد در عین حال وقتی پس از چند روز تأخیر برگشت، قوم موحدش، گوساله پرست شدند.

## یک داستان جالب

در صفحه ۸۵ آن جزوه تحت عنوان «یک داستان جالب» این روایت را از کشف الغمه آورده‌اند:

۱. نامه ۴۷ نهج البلاغه، از وصیت آن حضرت به حسن و حسین علیهما السلام پس از ضربت ابن ملجم، (ترجمه محمد دشتی)

چند نفر از مردم عراق آمدند خدمت امام زین العابدین علیه السلام و در محضر آن حضرت از ابوبکر و عثمان نکوهش کردند. امام علیه السلام به آنان فرمود: آیا شما از مهاجرین نخستین هستید که خداوند دربارهٔ آنان فرموده است:

﴿الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتبتغون فضلاً من الله و رضواناً و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون﴾<sup>۱</sup>  
گفتند: خیر. فرمود: پس شما از کسانی هستید که خداوند دربارهٔ آنان فرموده است:

﴿والذین تبؤوا الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لایجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون﴾<sup>۲</sup>

گفتند: خیر. فرمود: پس وقتی اعتراف کردید که از این دو گروه نیستید من گواهی می‌دهم که شما از کسانی هم نیستید که خداوند دربارهٔ آنان می‌فرماید:

﴿والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم﴾<sup>۳</sup>

۱. سورهٔ حشر / ۸.

۲. سورهٔ حشر / ۹.

۳. سورهٔ حشر / ۱۰.

بلند شوید از پیش من بیرون بروید خداوند شما را به سزایتان برساند»

﴿اخرجوا عنی فعل الله بکم﴾<sup>۱</sup>

پس از نقل این روایت نوشته‌اند:

این است درک امام زین العابدین علیه السلام و موضع ایشان نسبت به صحابه

و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله.

با قطع نظر از صحت یا عدم صحت این روایت، و این که راوی این روایت چه کسی است، جا داشت نویسندگان آن جزوه، روایت ذیل را نیز از همان کتاب کشف الغمه می‌آوردند، سپس قضاوت را موکول به نظر خواننده می‌کردند، و آن روایت این است:

### داستانی جالبتر

وقتی عثمان والی شد، عایشه به عثمان گفت: آنچه پدر من و عمر از بیت‌المال به من می‌دادند تو نیز بده، عثمان گفت: من در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی نیافتم که باید به تو چیزی داد، و پدرت ابوبکر و عمر با رضایت و میل خود چیزی به تو می‌بخشیدند ولی من چیزی به تو نمی‌دهم و نمی‌بخشم.

عایشه گفت: پس ارث مرا از پیامبر صلی الله علیه و آله بپرداز.

عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس نضری نیامدید و شهادت

ندادید که پیامبر صلی الله علیه و آله را میراث نمی‌باشد و حق فاطمه علیها السلام را باطل

ساختید، اکنون آمده‌ای میراث پیامبر ﷺ را طلب می‌کنی؟ من چیزی به تو نمی‌دهم، (راوی می‌گوید):

پس از آن هر گاه عثمان برای نماز به مسجد می‌رفت عایشه فریاد و فغان می‌کرد و پیراهن پیامبر ﷺ را برمی‌داشت و می‌گفت: عثمان مخالف صاحب این پیراهن می‌کند.

و عایشه نیز به عثمان می‌گفت: ای نعتل! ای دشمن خدا! تو آن کسی هستی که رسول خدا ﷺ تو را نعتل یهودی نام کرد که در یمن بود، و یکدیگر را لعن می‌کردند. تا عایشه سوگند یاد کرد که با عثمان در یک شهر نباشد و به مکه رفت.

ابن اعثم، صاحب فتوح، نقل کرده است که عایشه گفت: «اقتلوا نعتلاً قتل الله نعتلاً...» بکشید نعتل را خدا بکشد نعتل را، همانا او سنت پیامبر ﷺ را کهنه کرد و حال این که لباس آن حضرت هنوز کهنه نشده است.<sup>۱</sup>

خواننده گرامی، این دو داستان در یک کتاب آمده است، داستان اول را نویسندگان آن جزوه آورده‌اند و داستان دوم را این جانب.

اکنون شما چگونه میان آنها جمع می‌کنی؟ بلی می‌توانی روایات دیگر و حوادث تاریخی که بعد از پیامبر اکرم ﷺ پیش آمده، مورد توجه قرار دهی و قضاوت کنی.

۱. کشف الغمه، ج ۲، (ص ۳۹) کیفیة فدک و ذکر خطبتهای علیها السلام. (مترجم)

## ستایش ائمه علیهم السلام از صحابه

در صفحه ۸۸ آن جزوه، عبارتی از نهج البلاغه آورده‌اند که حضرت امیر علیه السلام از صحابه ستایش کرده است.

همچنین از ائمه علیهم السلام نقل کرده‌اند که از صحابه و از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ستایش کرده‌اند.

کسی در بزرگواری صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بحث و شک ندارد، بحث در این است که آیا می‌توان گفت همه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله خوب و قابل ستایش بوده‌اند؟ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام از همه صحابه تعریف و همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را ستوده‌اند؟

مگر منافقین و سازندگان مسجد ضرار، از صحابه نبودند؟

مگر ﴿الذین آمنوا ثم کفروا﴾ از صحابه نبودند؟

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه از صحابه، در آن زمان که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آنان بود، مدح و ستایش کرده است یا به طور مطلق ستایش کرده است؟

و اگر مواردی را که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه از صحابه گله و شکایت کرده است بیاوریم، مثنوی هفتاد من می‌شود. و ما در این جا فقط به یک مورد اشاره می‌کنم:

حضرت امیر علیه السلام هنگام دفن حضرت زهرا علیها السلام نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا! سلامی از طرف من و دختری که هم اکنون

در جوارت فرود آمده و شتابان به شما رسیده است. ای پیامبر خدا! صبر و بردباری من با از دست دادن فاطمه علیها السلام کم شده، و توان خویشتنداری ندارم [تا آن که خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:] به زودی دخرت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند. از فاطمه علیها السلام بپرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر، که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته است.

«السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک النازلة فی جوارک و السریعة اللحاق بک... و ستنیئک ابنتک بتضافر امتک علی هضمها، فأحفها السؤال، و استخبرها الحال»...<sup>۱</sup>

لطفاً در جمله «بتضافر امتک علی هضمها» دقت کنید و با کلمات دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام و کلمات دیگر ائمه معصومین علیهم السلام جمع کرده و قضاوت کنید.

### ثقل اکبر و اصغر

در صفحه ۹۱ آن جزوه آورده اند:  
در این صفحه پس از تیتیر مزبور مدعی شده اند که اهل سنت همانقدر که حریصند به ثقل اکبر یعنی قرآن کریم چنگ بزنند، همانقدر نیز حریصند به ثقل اصغر یا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله چنگ بزنند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲. (ترجمه محمد دشتی).

سپس نوشته‌اند:

متأسفانه در طول قرنهای متمادی طوری جو سازی شده که گویا اهل سنت نه تنها هیچ علاقه‌ای به اهل بیت پیامبر ندارند بلکه نعوذ بالله با آنان دشمن هم هستند...

تمسک به عترت رسول خدا ﷺ به معنای عمل به روایات و دستورات اهل بیت ﷺ است، و ما هر چه از اهل سنت می‌بینیم و می‌شنویم، بر خلاف این ادعا است.

صدها روایت از ابوبکر، و ابوهریره، و ملیکه و فلان و فلان نقل می‌کنند و کتابهای فقهی آنان از همه صحابه و تابعین روایت نقل کرده‌اند، به جز از عترت پیامبر اکرم ﷺ، در سخنرانیها، خطبه‌های نماز جمعه‌ها، در منبرها و موعظه‌ها یا اصلاً روایت از عترت نقل نمی‌کنند. یا بسیار نادر است.

اما این که خواسته‌اند بگویند: اهل سنت به اهل بیت علاقه دارند، باید گفت: متأسفانه ما هیچ نشانه‌ای از علاقه و هابیها به عترت نمی‌بینیم و حتی اگر از آنان سؤال شود عترت پیامبر چه کسانی هستند؟ اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند، بلکه رفتارشان با شیعیان که از دوستان جدی و عملی اهل بیت ﷺ هستند، بیانگر عداوتشان می‌باشد، زیرا چنانچه انسان کسی را دوست داشته باشد، به دوست او نیز احترام می‌گذارد و با او اظهار محبت می‌کند. و حال این که شیعیان در مدینه منوره و در بقیع شاهد انواع توهینها و بی حرمتیها و حتی ضرب و شتم هستند، تا چه رسد به محبت.

## اهل سنت و اهل بیت

در صفحه ۹۳ آن جزوه نوشته‌اند:

در این قسمت ابتدا معنای «اهل بیت» را بیان کرده و سپس نوشته‌اند:  
آل رسول کیست؟

در ادامه، اختلاف علمای اهل سنت را آورده‌اند که مراد از «آل رسول خدا ﷺ» چه کسانی هستند؟ و شش قول نقل کرده، و در آخر، نظر شیعیان را نیز بیان کرده‌اند.

ولی شخص پیامبر اکرم ﷺ، اهل بیت خود را مشخص و معرفی فرموده است.

طبق روایاتی که خود اهل سنت نقل کرده‌اند<sup>۱</sup> پیامبر اکرم ﷺ چهل روز صبحگاهان پشت در خانه علی علیه السلام می‌آمد و چوبه فوقانی در را می‌گرفت و خطاب به اهل خانه (که علی علیه السلام فاطمه علیهما السلام و حسن و حسین علیهما السلام بوده‌اند) می‌فرمود:

«السلام علیکم یا اهل البیت» ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾ (سوره احزاب/ ۳۳)

۱. معالم المسجد النبوی، تألیف: خالد محمد حامد، ص ۹۴ و ص ۱۵۵ و فاء الوفا، تألیف: سمهودی، جزء ۲، ص ۴۵۰ و ص ۴۶۷.

یادآور می‌شوم که، سمهودی این روایت را با سندهای مختلف و با عباراتی گوناگون - که همگی حاکی از اصل قضیه هستند - یادآور است. نیز در دو مورد از کتاب معالم المسجد النبوی تصریح شده که باب علی علیه السلام مقابل اسطوانة حرس بوده است.

سلام بر شما ای اهل خانه! خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

بنابراین گفته دیگران، در این رابطه هیچ ارزشی ندارد، و ظاهراً این اختلاف اهل سنت نیز بیان گر این است که نخواسته اند «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» مشخص و علم گردند، نخواسته اند مسلمانان سنی مذهب، نسبت به اهل بیت، شناخت و معرفت پیدا کنند.

### ادعای دوستی اهل بیت علیهم السلام

در صفحه ۹۹ آن جزوه باز تکرار کرده و گفته اند:

اهل سنت حقوق اهل بیت را رعایت می کنند و آنان را دوست می دارند.

همه عوام هم می دانند که ادعای دوستی، دوستی نیست، ادعای رعایت حقوق، رعایت حقوق نیست، با گفتن حلوا دهان شیرین نمی شود، ما می دانیم که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت روز خوش و آرامی را نداشته اند، از فاطمه زهرا علیها السلام گرفته تا کربلا و شهدای کربلا و شام...

مشرودن نفوا عن عقر دارهم      كأنهم جنوا ما لیس یغترف

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش درباره آنان، سفارش کرده بود که اهل بیت مرا اذیت و آزار کنید، بیش از آنچه انجام دادند انجام نمی دادند. پس از آن، با آثار و یاد و قبورشان چه کرده و چه می کنند؟

در مسجد النبى نام ابوبکر و عمر و عایشه، بر پنجره و ستون و در و دیوار نوشته شده، و یاد و خاطره این افراد زنده و در برابر دید مسلمانان قرار گرفته است، اما نام و یاد و نشانی از دختر پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام دیده نمی شود، گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله دختری به نام فاطمه علیها السلام و دامادی به نام علی علیه السلام نداشته است، گویی درب خانه علی علیه السلام در کنار حجره پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد النبى نبوده و باز نمی شده است و نباید نشانی از آن حضرت، وجود داشته باشد، ولی باید «خوخه ابوبکر» با خط درشت، روی تابلو ثبت و جلوی دید مسلمانان قرار گیرد.<sup>۱</sup>

همچنین رفتار سنیهای وهابی نسبت به قبور اهل بیت علیهم السلام که در بقیع مدفونند و نسبت به زائران آن بزرگواران که محبت و دوستی آنان را با اهل بیت علیهم السلام نشان می دهد، توهینها و بی ادبیها و شتم و ضرب زائران بیان گر وحدت و شفقت آنان با اهل بیت و دوستان اهل بیت است، بیانگر ادای حقوق اهل بیت است.

حتی اهل تسنن که از سایر کشورها به زیارت ائمه بقیع مشرف می شوند، از توهین و بدرفتاری مأموران وهابی در امان نیستند. آری آنچه آرام بخش دل‌های شکسته زائران است، یاد خداوند متعال است. جهان را صاحبی باشد خدا نام کز او آشفته دریا گیرد آرام آن چیزی که توهینها را قابل تحمل می کند تاسی به خود اهل بیت

است که در زیارتشان می خوانیم «و اسیبىء الیکم فغفرتم» (فغفوتم) و این آیه کریمه است: ﴿و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون﴾ .  
(سوره شعراء/ ۲۲۷)

### عقیده آنان به اهل بیت علیهم السلام

در صفحه ۹۷ آن جزوه نوشته اند:

عقیده اهل سنت درباره اهل بیت علیهم السلام این است که:

آنان را دوست می دارند و با ایشان موالات می ورزند و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: «اذکرکم الله فی اهل بیته اذکرکم الله فی اهل بیته»<sup>۱</sup> را درباره آنان بجای می آورند.

### مخالفت عملی آنها

خواننده محترم، ملاحظه می کنی که خود اهل تسنن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش اهل بیت خویش را فرمود و با تأکید و آوردن اسم جلاله «الله» مسلمانان را مخاطب قرار داد و دو بار فرمود: شما را با نام خدا درباره اهل بیت سفارش می کنم، ولی همان گونه که در صفحات پیش اشاره کردم، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با نزدیکترین اهل بیت آن حضرت، با پاره تن و روح و روان رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کردند که با ایشان قهر کرد و هرگز با آنان صحبت نکرد تا به

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل علی علیه السلام جلد ۱۵/ ۱۸۸.

پدرش ملحق شد، بعد هم با امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و سپس با فرزندانش چه کردند!

این فرمایش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشانه نگرانی آن حضرت نسبت به اهل بیتش بوده و حوادث پس از رحلت خود را گوشزد کرده است. در هر حال، نویسندگان آن جزوه، گویا اطلاعات مختصری را که از تاریخ اسلام داشته، نادیده گرفته و زیر پا گذاشته‌اند.

### حقوق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

در صفحه ۹۹ آن جزوه نوشته‌اند:

#### ۱- حق محبت و موالات

پس از بیان لزوم محبت هر مسلمانی نسبت به سایر مسلمانان و این که دوست داشتن مسلمانان یکدیگر را، یک واجب شرعی است... نوشته‌اند:

اما پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای خویشاوندان خودشان نوعی محبت خاص در نظر گرفتند، فقط به خاطر قرابت و خویشاوندی شان با آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۱</sup> [ای پیامبر!] بگو من برای ابلاغ احکام خدا و برای رسالتم مزد و پاداشی از شما مسلمانان نمی‌طلبم مگر دوستی با خویشاوندانم.

خواننده محترم، آیا حق محبت و موالات اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ادا کردند؟ آیا به آیه شریفه مزبور عمل کردند؟  
همچنین آیا وهابیهها سایر مسلمانان را دوست می دارند؟  
در صفحه ۱۰۱ آن جزوه نوشته اند:

## ۲- حق درود بر آنان :

در این صفحه ابتدا آیه شریفه ﴿ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً﴾<sup>۱</sup> را آورده اند. سپس روایتی از صحیح مسلم<sup>۲</sup> نقل کرده اند که:

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت فرمود: بگوئید: «اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد كما صلّیت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت علی ابراهیم...»

و در ادامه نوشته اند:

درود و صلوات بر آل محمد، حقی است که اختصاصاً به آنان تعلق می گیرد. و در این باره بین ائمه (علمای اهل تسنن) اختلافی نیست.

آری، این حق را نیز مثل سایر حقوق اهل بیت علیهم السلام ادا می کنند، مسلمانانی که در مدینه منوره حضور پیدا می کنند از خود سؤال می کنند که چرا در صلواتهای گویندگان مسجد النبی «آل» حذف می شود؟ چرا

۱. سوره احزاب / ۵۶

۲. صحیح مسلم، کتاب الصلاة علی النبی ص بعد التشهد، شماره ۴۰۵.

می‌گویند: «صلی الله علیه و سلم» و حاضر نیستند طبق روایاتی که خودشان نقل کرده‌اند، عمل کنند؟

در خطبه‌های نماز جمعۀ سالهای قبل صلوات می‌فرستادند و آل را نمی‌آوردند و فعلاً آل را می‌آورند، ولی صحابه را نیز در ادامه می‌آورند و می‌گویند: «و صل علی محمد و علی آله و صحبه» و با این که در آن جزوه تصریح کردند که «درود و صلوات بر آل محمد» حقی است که اختصاص به اهل بیت علیهم‌السلام، تعلق دارد، در عین حال هر گاه صلوات بر «آل» بفرستند صحابه را نیز اضافه می‌کنند. و این خود بدعت است که مرتکب می‌شوند و حق اختصاصی اهل بیت علیهم‌السلام را برای دیگران نیز قرار می‌دهند و بر خلاف سنت و دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم عمل می‌کنند.

ضمناً، روایاتی که کیفیت صلوات فرستادن را بیان کرده است، در کتابهای معتبر آنان بسیار است که برخی از آنها را قبلاً آوردم و در تشهد تمام نمازها و در نماز بر مرده‌هایشان «صلوات بر محمد و آل محمد» را واجب می‌دانند و بدون اضافه کردن «و صحبه» می‌آورند هر چند صلوات رابه اندازه‌ای آهسته می‌خوانند که حتی گوش خودشان هم نشنود.

در صفحه آخر آن جزوه این اشعار را از امام شافعی آورده‌اند:

یا اهل بیت رسول الله حبیبکم

فرض من الله فی القرآن أنزله

یکفیکم من عظیم الفخر أنکم

من لم یصل علیکم لا صلاة له

ای اهل بیت رسول الله، محبت شما فرض است از جانب خداوند، که در قرآن نازل فرموده  
همین افتخار بزرگ برای شما کافی است که هر کس بر شما درود  
نفرستد نمازش درست نیست.<sup>۱</sup>

در صفحه ۱۰۳ آن جزوه، در ادامه بیان حقوق اهل بیت علیهم السلام نوشته‌اند:

### ۳- حق خمس

و از حقوق آنان خمس است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:  
﴿واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ و للرسول ولذی  
القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و  
ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان و الله علی کل  
شیء قذیر﴾.

[سپس نوشته‌اند:]

و احادیث در این باره زیاد است، این مهم، و خاص به ذوی القربی  
است که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بنا بر قول جمهور برای آنان  
ثابت است.

علاوه بر این آیه، آیه ۷ سوره حشر ﴿ما آفأ الله علی رسوله من اهل  
القربی لله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن  
السبیل...﴾ نیز درباره خمس نازل شده و هر دو آیه به یک سیاق  
هستند و معلوم است که برای «ذوی القربی» حقی جز خمس نمی‌باشد،  
زیرا صدقات و زکات بر آنان حلال نیست و در صفحه ۹۵ در ضمن

معنا کردن آل رسول الله ﷺ اعتراف کرده اند که:

«آل رسول الله ﷺ کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام گردیده است، این رأی جمهور است». [و نوشته اند:] «احادیث دربارهٔ خمس زیاد است».

ولی احادیث را نیاورده و به محل آنها هم اشاره ای نکرده اند، و ما برخی از آنها را در ادامهٔ این قسمت می آوریم.

### مخالفت با پرداخت خمس

در هر صورت، اهل تسنن با این که اعتراف کرده و قبول دارند که خمس از حقوق اهل بیت است ولی از ابتدا خمس ندادند و حتی طبق روایت بخاری از قول عایشه، حضرت زهراء علیها السلام از ابوبکر مطالبهٔ خمس خیبر را کرد، ولی ابوبکر از پرداخت آن خودداری کرد و چیزی به فاطمه علیها السلام نداد، و فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با او قهر کرد و تازنده بود با او حرف نزد...<sup>۱</sup>

پس از آن هم در هیچ موردی نقل نشده که اهل تسنن خمس داده باشند و به طور کلی حق مالی اهل بیت را مثل سایر حقوق آن بزرگواران تزییع کرده و هم اکنون نیز در نوشته ها و تبلیغاتشان سعی می کنند با تهمت و دروغ، دهندگان خمس را از پرداخت آن بازدارند و با القای شبهه آنان را به شک و تردید بیندازند.

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی و ص ۷۱۹ باب: غزوة خیبر ح. ۴۲۴، ۴۲۴۱.

یاد آور می شوم: مترجم آن جزوه، در پاورقی نوشته است:

خمس فقط یک مرتبه بیشتر نیامده است، و منظور خمس غنیمت است که از کفار به دست می آید، و آنچه امروز به نام خمس شناخته می شود، اولاً ائمه [علیهم السلام] آن را بر شیعیان بخشیده اند. (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، من لایحضر، ج ۲ ص ۲۳)، و ثانیاً چیزی به نام خمس کسب و کار در اسلام وجود ندارد...

پاسخ ما به این مترجم:

اولاً: این که نوشته است: «خمس فقط یک مرتبه بیشتر نیامده است». صحیح نیست و قبلاً گفتیم آیه ۷ سوره حشر نیز درباره خمس نازل شده است.

ثانیاً: برای بیان یک حکم آیا یک آیه کفایت نمی کند؟ مگر حج تمتع با بیشتر از یک آیه ثابت شده است؟

ثالثاً: این که گفته است: «منظور از خمس، غنیمت است که از کفار به دست می آید» صحیح نیست، زیرا آیه مطلق غنیمت و فایده را متعلق خمس قرار داده است، گذشته از این، اهل تسنن روایاتی را نقل کرده اند و خمس را در غیر غنیمت از کفار، ثابت و واجب دانسته اند، که برخی روایات آنها را بعداً می آورم.

رابعاً: این که نوشته است: «ائمه خمس را بخشیده اند»، این مطلب به طور مطلق و برای همیشه صحیح نیست. بلی، در برخی موارد که از جهت خلفای جور، شیعیان قدرت بر رساندن خمس را به امام علی (علیه السلام) نداشتند و جانشان در خطر بوده است، امام علی (علیه السلام) فرموده است با وضع

فعلی، خمس را بر شما حلال کردیم، ولی پس از رفع خطر، خمس را دریافت می کردند و به مصرف آن می رساندند. و همین روایات، دلیل است که خمس اختصاص به غنائم جنگی ندارد.

خامساً: بر فرض که خمس اختصاص به غنائم جنگی دارد، چرا همین خمس را هم به اهل بیت علیهم السلام ندادند؟ آیا حتی در یک مورد آمده است که خلفا خمس غنائم جنگی را به اهل بیت علیهم السلام داده باشند؟ سادساً: این که نوشته اند: «در اسلام چیزی به نام خمس کسب و کار وجود ندارد».

ما می پرسیم شما از احکام اسلام اطلاع دارید یا عترت پیامبر صلی الله علیه و آله؟ آیا مرجع دینی «طبق حدیث ثقلین» عترت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، یا شما؟ آنان فرموده اند: در هر درآمدی با وجود شرایط خاص، خمس واجب است، شما چگونه بر خلاف ایشان حرف می زنید و می نویسید؟ به علاوه، شما اهل تسنن، روایات بسیاری نقل کرده اید که در مواردی خمس واجب است و عده ای از علمای شما طبق آنها فتوا داده اند، که برخی از آنها را بعداً می آورم.

گذشته از اینها، ما از شما سؤال می کنیم:

مگر در اسلام، زکات مال التجاره و زکات حقوق و کسب و کار واجب است؟ چرا شما می گوئید: مال التجاره و اوراق نقدی این زمان، به منزله طلا و نقره است و فتوا می دهید که زکات اینها واجب است؟ چه شده که زکات اینها واجب است، در صورتی که در قرآن و روایات

نیامده است، ولی خمس را با وجود دو آیه و آن همه روایت، منکر می‌شوید؟

یادآوری: روایات و فتاوا و گفته‌های بزرگان اهل تسنن در باره خمس، به طور خلاصه، در جزوه‌ای مستقل جمع‌آوری و منتشر شد.

### انکار شهادت حضرت زهرا علیها السلام

در صفحه ۱۰۸ آن جزوه نوشته‌اند:

#### یک افسانه تفرقه انگیز

عجیب‌ترین که اخیراً افسانه شهادت حضرت فاطمه را بافته‌اند و پر و بال می‌دهند، واقعاً خنده‌آور است، و بعید نیست که عده‌ای مؤمن و مخلص به اهل بیت علیهم السلام این چرندیات را باور کنند، راستی هم حق دارند.

وقتی کسی مطالعه ندارد و به منابع دسترسی ندارد، با علما و روشنفکران طرف مقابل یا حداقل بی طرف، آشنایی و رابطه ندارد از کجا بداند که این داستانها و افسانه‌ها مثنی دروغ است؟

نویسندگان آن جزوه، ادعا کرده‌اند که شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه و دروغ است و در این باره به عبارت بالا اکتفا کرده‌اند و راجع به دروغ یا راست بودن آن بحث نکرده‌اند.

ولی چه شده که هر کجا گمان کرده‌اند روایتی از کافی به نفع آنها است آورده‌اند، ولی در مورد شهادت حضرت زهرا علیها السلام روایت کافی را نادیده گرفته و اسمی و اشاره‌ای به آن نکرده‌اند؟

## شهادت حضرت زهرا به نقل از کافی

در اصول کافی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«ان فاطمة علیها السلام صدیقة شهیده»

«همانا فاطمه علیها السلام بسیار راستگو و شهیده بود.»<sup>۱</sup>

علامه مجلسی رحمته الله علیه فرموده است:

این روایت دلالت دارد که فاطمه علیها السلام شهیده بود، و شهیده بودن او از

متواترات است...<sup>۲</sup>

همچنین در اصول کافی و در نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام

پس از دفن حضرت زهرا علیها السلام رو به جانب قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت:

«سلام بر تو ای رسول خدا! از جانب من و از جانب دخترت...»

وَ سَتَبَشِّرُكَ ابْنَتُكَ بِتَطَافِيرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ

وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ... فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفِنُ ابْنَتَكَ سِرًّا وَ تُهَضِّمُ حَقُّهَا

وَ تُمْنَعُ رِزْقُهَا...»<sup>۳</sup>

به زودی دخترت خبر می دهد که امتت برای غصب حق و ظلم به او،

همدست شدند، پس همه سرگذشت را از او پرس و گزارش را از او

بخواه... در برابر نظر خدا، دخترت پنهان به خاک سپرده شد و حقش

بایمال گشت و از ارثش جلوگیری شد...

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۴۵۸، باب مولد الزهرا علیها السلام، ح ۲.

۲. مرآت العقول، ج ۵، ص ۳۱۸.

۳. همان، ح ۳، و نهج البلاغه، از خطبه ۲۰۲. یادآوری: چند جمله مزبور از کافی است.

آیا این عبارت و این تعبیر از شهادت حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ حکایت نمی‌کند؟

البته جا دارد، در کلمه «هضمها» و معانی آن دقت شود. جا دارد در کلمه «أُمَّتِكَ» تأمل شود، امت چه کسانی بودند و با فاطمه دختر و پاره تن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه کردند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با آن همه صبر و گذشت، از آن نگذشته و در ادامه از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواهد که از او جویا شود، «فَأَحْفِهَا السُّؤَالُ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالُ»<sup>۱</sup>

### دشنام و لعن بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بغی است

در صفحه ۱۰۹ آن جزوه، از قول شیخ الاسلام (ابن تیمیه) نقل کرده‌اند: دشنام و لعن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بغی و سرکشی بزرگی بود و کسانی که مرتکب آن شدند، به آنان گروه یاغی گفته شد. «وكان سب علي و لعنه من البغي الذي استحققت به الطائفة ان يقال لها الطائفة الباغية»

سپس روایاتی از بخاری و مسلم آورده‌اند که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «افسوس که گروه یاغی عمار را می‌کشند، او آنان را به بهشت دعوت می‌کند و آنان او را به دوزخ می‌خوانند. «ويح عمار! تقتله الفئة الباغية يدعوهم الى الجنة و يدعونه الى النار».<sup>۲</sup>

۱. الهضم: الظلم و الغضب، واحفاء السؤال: استقصائه.

۲. صحيح بخاری ۳۳۶.

از عبارت بالا معلوم می‌شود که گروهی از مسلمانان، حضرت امیر علیه السلام را سب و لعن می‌کرده‌اند.

همچنین معلوم می‌شود که طبق دید و عقیده آنان سب و لعن خلفای راشدین شرک و کفر نیست، بلکه مرتکب آن، تنها یاغی محسوب می‌شود. همچنین از روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «آنان عمار را به دوزخ دعوت می‌کنند»، معلوم می‌شود طرف مقابل یعنی کسانی که با حضرت امیر علیه السلام جنگ کردند، و آنان که عمار را کشتند، جهنمی و اهل دوزخ بوده‌اند.

و آنچه مسلم است - طبق روایاتی که خود اهل تسنن نقل کرده‌اند که هر کس بیعت امام بر گردنش نباشد و بمیرد، به مردن جاهلیت مرده است - آنان که در لشکر معاویه بودند، بیعت امام بر گردنشان نبود و به مردن جاهلیت مرده‌اند.

در صفحه ۱۱۲ نوشته‌اند:

علی علیه السلام بر حق بود.

دلیل حقانیت علی علیه السلام را همان حدیث «تقتل عماراً الفسء الباغیة»

ذکر کرده و نوشته‌اند:

این حدیث بر صحت امامت علی و وجوب اطاعت از او نیز دلالت می‌کند، و این که هر کس به طاعت او دعوت می‌کند به سوی بهشت دعوت می‌کند، و هر کس به جنگ با او دعوت می‌کند، حتی اگر تأویل کند، به دوزخ دعوت می‌کند، کما این که این دلیل است که جنگ با علی علیه السلام جایز نبود، بنابراین کسانی که با او جنگیده‌اند، اگر تأویل

کرده‌اند مخطی و اگر تأویل نکرده‌اند یاغی هستند... و این مذهب  
ائمه فقه است...

از عبارت بالا معلوم شد که حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول و به  
حق بودن آن حضرت اعتراف کرده‌اند، و معلوم است که حق، مقابل  
باطل است و هر کس مقابل حضرت امیر علیه السلام قرار گرفت بر باطل بوده و  
﴿ جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً ﴾<sup>۱</sup>

نیز اعتراف کرده‌اند که روایت بالا دلیل صحت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام  
است و دلیل وجوب اطاعت از آن حضرت است، و این مطلب چیزی  
است که شیعیان در طول تاریخ می‌گفته و می‌گویند، بنابراین امامت  
امیرالمؤمنین علیه السلام و وجوب اطاعت از آن حضرت، از فرمایش پیامبر  
اکرم صلی الله علیه و آله استفاده و ثابت شد و این در حالی است که دلیلی بر امامت و  
وجوب اطاعت از ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه وجود ندارد. و الحمدلله  
که حق بر زبان‌شان جاری و به آن اعتراف کرده و نوشتند و به طور گسترده  
و به طور رایگان در اختیار مسلمانان قرار داده و می‌دهند، امید است که  
همه مسلمانان به این قسمت خوب و با دقت توجه کنند و از اطاعت و  
پیروی امیرالمؤمنین علیه السلام سرپیچی نکنند. اما این که نوشته‌اند: «کسانی  
که با علی علیه السلام جنگیده‌اند، اگر تأویل کرده‌اند، خطا کارند...»

مگر نقض بیعت و جنگ با امام مسلمانان قابل تأویل است؟  
و اصلاً «تأویل» یعنی چه؟ اگر تأویل عذر می‌شود، هر کس هر کار

خلافی مرتکب شود می تواند کار خلاف خود را تأویل کند و دلیل و توجیهی برای آن در نظر بگیرد و در نهایت معذور باشد. خلاصه این توجیهی که آقایان برای جنگ با امام علیه السلام بیان کرده اند، عذر بدتر از گناه است و باید از این توجیه نیز توبه کنند. در صفحه ۱۱۳ نوشته اند:

### لعنت بر قاتل امام حسین علیه السلام

شیخ الاسلام «ابن تیمیه» درباره یزید و اختلاف نظرها مفصل بحث کرده و سرانجام نوشته است. «و اما من قتل الحسین او اعان علی قتله او رضی بذلک فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین»<sup>۱</sup>. «هر کس حسین را به شهادت رسانده یا در قتل او کمک کرده یا به آن راضی بوده لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد».

این عبارت همان است که در زیارت عاشورا آمده است و پذیرفته اند که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر کسانی است که امام حسین علیه السلام را کشته؟ یا در قتل آن حضرت دست داشته و کمک کرده است، یا به قتل آن بزرگوار راضی بوده است، و معلوم است که لعن کردن این عده از عبادات است و ثواب دارد، به علاوه اختصاص به این عده ندارد، بلکه هر کس در قتل هر یک از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دخالت داشته، یا به آن راضی بوده و هست، مشمول همین لعن خواهد بود.

در صفحه ۱۱۴ نوشته‌اند:

### علاج وسوسه

خلاصهٔ حرف آنان در این قسمت این است که:

چه بسا در ذهن خوانندگان پرسشها و وسوسه‌هایی به وجود آید که جنگ جمل و صفین، میان صحابه اتفاق افتاده و بیشتر صحابه، با علی علیه السلام بودند، و این امر پریش و وسوسه به وجود می‌آورد.

پس از آن، در صدد برآمده که وسوسه را علاج کنند به این که:

جنگ جمل و صفین، جنگ میان دو گروه از مؤمنان بوده است و خداوند متعال در قرآن کریم هر دو گروه را مؤمن دانسته و فرموده است:

﴿و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما﴾<sup>۱</sup>

بنابراین کسانی که با علی علیه السلام جنگ کردند، مسلمان و مؤمن بوده و از دایرهٔ ایمان خارج نشدند، و جای وسوسه نیست.

این توجیه و استدلال مشکلی را حل نمی‌کند و وسوسه‌ای را علاج نمی‌کند، زیرا جنگ جمل و صفین، جنگ دو گروه از مسلمانان نبود، بلکه جنگ حق و باطل بود. جنگ با امام مسلمانان و امیر مؤمنان بود.

در همان جزوه همان گونه که گذشت اعتراف کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عمار آنان را به بهشت دعوت می‌کند، و آنان عمار را به دوزخ دعوت می‌کنند»

بر این اساس در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام یک طرف ماجرا بهشت بوده و طرف مقابل جهنم.

و آیه شریفه نظر به چنین موارد ندارد، بلکه مربوط به مواردی است که جنگ میان دو گروه و دو مسلمان برای اغراض شخصی و نفسانی و به منظور توسعه طلبی باشد، مثل جنگ عراق با ایران و کویت، جنگ دو گروه فلسطینیها با هم، و امثال آن.

در هر صورت این مطلب واضح و روشن است و نیاز به تفصیل نیست ولی تعجب از نویسندگان آن جزوه است که چطور از صحیح ترین کتابهای خودشان غفلت کرده، یا چشم پوشیده اند و برای به کرسی نشاندن حرف خود حتی به روایات صحیح بخاری توجه و اشاره نکرده اند. به این روایات از صحیح بخاری توجه کنید:

در صحیح بخاری، در رابطه با آیه ﴿و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما﴾<sup>۱</sup> در سه مورد، روایت آمده است.

۱- در «کتاب الایمان» (باب ۲۳، ح ۳۱).

۲- در «کتاب الدیات» (باب ۲، ح ۶۸۷۵).

۳- در «کتاب الفتن» باب ۱۰، ح ۷۰۸۳.

در اینجا مورد اول را از بخاری، عیناً می آورم.

باب ۲۳ : و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما

(الحجرات / ۹) : فسمّا هم المؤمنین.

۳۱- حدثنا عبدالرحمن المبارك... عن الاحنف بن قيس قال ذهبت لا نصر هذا الرجل فلقيني ابوبكرة فقال: اين تريد قلت: انصر هذا الرجل قال ارجع فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «اذا التقى المسلمان بسيفهما فالقاتل و المقتول في النار» فقلت: يا رسول الله هذا القاتل، فما بال المقتول؟ قال: انه كان حريصاً على قتل صاحبه».

اگر دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ و کشتار هم پرداختند آنان را صلح دهید.

احنف بن قيس گوید: رفتم مردی را یاری کنم، ابوبکره به من برخورد کرد و پرسید کجا می روی؟ گفتم: می روم به کمک این مرد، گفت: برگرد. همانا من شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وسلم می فرمود: «هر گاه دو مسلمان با شمشیر مقابل هم قرار گرفتند قاتل و مقتول در آتشند، گفتم: یا رسول الله قاتل در جهنم است ولی مقتول چرا؟ فرمود: مقتول نیز حریص بود و سعی می کرد برای کشتن قاتل».

همچنین در صحیح بخاری، «کتاب الفتن» باب ۱۰، ح ۷۰۸۳، با دو سند آمده است که:

پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: «وقتی دو نفر مسلمان با شمشیر برابر هم قرار گرفتند، هر دوی آنان از اهل جهنم هستند».

به حضرت گفته شد: یک نفر از ایشان قاتل است، گناه مقتول چیست؟ حضرت فرمود: «همانا او اراده داشت صاحبش را (آن که در برابر او قرار گرفته) به قتل برساند».

«اذا تواجه المسلمان بسيفهما فكلاهما من اهل النار»، قیل یا رسول الله فهذا القاتل فما بال المقتول؟ قال: «انه اراد قتل صاحبه».

اکنون خواننده محترم ملاحظه فرمودید که طبق روایات معتبر خود اهل تسنن، آیه شریفه مربوط به چه نوع جنگها است و هیچ ارتباطی با جنگ جمل و صفین ندارد، زیرا در این دو جنگ قطعاً هر دو طرف در جهنم نیستند، قطعاً امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار اهل آتش نیستند، و آیه، مربوط به موردی است که هر دو گروه جهنمی هستند هر چند مؤمن باشند.

در آخر آن جزوه، مجدداً ازدواجهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام با دختران صحابه انجام داده‌اند، یاد آور شده و آن را شاهد صمیمیت و محبت آنان نسبت به یکدیگر دانسته‌اند.

باید گفت: هر چند شیعیان از دوستی و مهر و صمیمیت آنان خوشحال هستند و از هر طریقی میان انسانها دوستی و محبت حاصل شود استقبال می‌کنند، ولی ازدواج و داد و ستد دختر، در همه موارد، دلیل و شاهد وجود محبت و صمیمیت نمی‌شود، دلیل خوب بودن زن یا مرد نمی‌شود، ازدواج حضرت نوح و لوط با دو زن جهنمی بود، ازدواج زن فرعون - که به نص قرآن بهشتی است - با فرعون بود. گاهی ازدواجها جنبه سیاسی داشته و دارد، گاهی از جهت اضطرار و ناچاری و دفع افسد به فاسد صورت گرفته و می‌گیرد.

همانطور که در سابق اشاره کردم، ازدواج ام کلثوم و عمر - بنا بر صحت اصل موضوع - از روی ضرورت بوده است، این که حضرت لوط پیشنهاد ازدواج دخترهایش را به آن افراد می دهد، از جهت آبرو و از روی اضطرار بوده است.

گاهی دختری شایسته و از هر جهت، هم کفو جوانی است، هر چند پدر یا مادرش منفور هستند.

و در این صورت ازدواج صورت می گیرد، بنابراین ازدواج فی نفسه دلیل مطلبی نمی شود.

در صفحه ۱۲۵ آن جزوه، از منصور بن حازم نقل کرده است که گفت:

خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام عرض کردم آیا صحابه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راستگو بودند یا بر حضرتش دروغ می گفتند؟ فرمود: بلکه راستگو بودند.

گفتم پس چرا با هم اختلاف نظر داشتند؟ فرمود: مگر نمی دانی که شخصی خدمت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آمد و مسأله ای می پرسید و حضرت جواب می دادند، سپس برحسب نیاز جواب دیگری می فرمودند که جواب اول را منسوخ می کرد، لذا بعضی روایات بعضی دیگر را منسوخ کرده است.<sup>۱</sup>

غرض آنان از آوردن این روایت این است که بگویند امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام، راستگویی صحابه را تأیید کرده است.

## روایات را جمع بندی و نتیجه گیری کنید

اولاً: هر روایتی را باید از حیث سند و از حیث دلالت و از حیث جهت صدور، بررسی کرد و پس از آن نتیجه گیری کرد.

ثانیاً: باید روایات دیگر را با آن سنجید و پس از آن قضاوت کرد، و ما در اینجا تنها چند جمله از نهج البلاغه را می آوریم و قضاوت را بر عهده خواننده گرامی می گذاریم.

امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است:

احادیثی که در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست است هم دروغ، هم ناسخ است هم منسوخ، هم عام است هم خاص، هم محکم است هم متشابه، هم احادیثی است که بدرستی ضبط گردیده و هم احادیثی است که با ظن و گمان روایت شده است. در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنقدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایستاد و خطابه ایراد کرد و فرمود:

«هر کس از روی عمد به من دروغ نسبت دهد جایگاه خویش را در آتش باید انتخاب کند»

«وَلَقَدْ كَذَّبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ عَهْدَهُ، حَتَّى قَامَ خَطِيْبًا، فَقَالَ: «مَنْ كَذَّبَ عَلَيَّ مَتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَةَ مِنَ النَّارِ».<sup>۱</sup>

اکنون با توجه به جمله «و لقد کذب علی رسول الله ﷺ علی عهد»  
 آیا می توان ادعا کرد که همه صحابه راستگو بوده اند؟ و بر پیامبر ﷺ  
 دروغ نسبت نمی دادند؟

آیا می توان کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را که خود شخصاً در تمام  
 صحنه ها و صحبتها و منبرهای پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته و از احادیث آن  
 حضرت اطلاع و با خبر بوده است، نادیده گرفت؟

﴿قل لا أسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی﴾<sup>۱</sup>

### ارعاب و هتک حرمت بجای دوستی و محبت

پس از آن که ماجرای سقیفه بنی ساعده به پایان رسید، بلافاصله  
 تصمیم گرفتند از حضرت امیر علیه السلام و افرادی که در سقیفه حضور  
 نداشتند، بیعت بگیرند.

گروهی از مهاجران که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، در خانه  
 حضرت زهرا علیها السلام متحصن شدند.

دستگاه خلافت بر آن شد که به هر قیمت که شده، تحصن ایشان را  
 بر هم بزند و به اجبار از آنان بیعت بگیرد.

ابن ابی شیبیه، مؤلف کتاب «المصنف» که از مشایخ بخاری است،  
 این رویداد را چنین نقل کرده است:

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو می پرداختند، زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدرت خود شما بیید، ولی به خدا سوگند! این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، دستور دهم خانه را بر سرشان به آتش بکشند!

عمر این جمله را گفت و رفت.

حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آنچه را که قسم خورده انجام می دهد.<sup>۱</sup>

همچنین احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب الاشراف» به گونه زیر نقل کرده است:

ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی علی علیه السلام از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه روبرو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: بلی، این کار کمک به امری است که پدرت برای آن مبعوث شده است!<sup>۲</sup>

۱. مصنف ابن ابی شیبیه: ۵۷۲/۸: (نقل از راهنمای حقیقت، ص ۳۴۶).

۲. انساب الاشراف ۵۸۶/۱، ط دار معارف، قاهره. (همان).

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود رویداد فجیع هتک حرمت به خانه وحی را چنین بیان می کند:

عمر بن خطاب به در خانه علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند، خانه را به آتش می کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیاید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.

«أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتُخْرَجَنَّ إِلَيَّ الْبَيْعَةُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُصْلِتًا بِالسَّيْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ»<sup>۱</sup>.

این عبارات از سه نفر از بزرگان اهل سنت است و به همین مقدار اکتفا می کنیم و از آنچه در کتابهای معتبر بزرگان شیعه و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است، صرف نظر کردیم اکنون پرسش شیعیان از نویسندگان آن جزوه، این است که آیا محبت، با ارعاب و هتک حرمت جمع می شود؟

آیا بیعت گرفتن با تهدید و ارعاب ارزش و اعتبار دارد؟  
 آیا تهدید به سوزاندن خانه پاره تن پیامبر ﷺ با این که از مهاجرین  
 اولین بوده، و در غم و اندوه پدر بزرگوارش به سر می برد، جایز و  
 سزاوار بوده است؟

آیا هتک حرمت خانه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ مدت‌ها آستانه آن را  
 می گرفت و می فرمود: ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و  
 یطهرکم تطهیرا﴾<sup>۱</sup>، اهمیت نداشت؟

آیا ارعاب و ترساندن دختر پیامبر ﷺ که رنجهای مکه و سختیهای  
 مهاجرت و مصائب جنگهای پدر و شوهرش علی علیه السلام را تحمل کرده  
 است، با ادعای فرط محبت صحابه با اهل بیت منافات ندارد؟ آیا  
 این رفتار ناپسندانه با آیه ﴿قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة  
 فی القربی﴾<sup>۲</sup> سازگار است؟ باید دانست که رفتار آنان با دختر  
 پیامبر ﷺ آنقدر ناگوار و ناراحت کننده بوده است که خلیفه هم هنگام  
 مرگ از آن رویداد شرمنده است و آرزو می کند که ای کاش! چنان  
 بی حرمتی نمی شد.

۱. سوره احزاب/ ۳۳.

۲. سوره شوری/ ۲۳.

## اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ

طبرانی در معجم کبیر آورده است:

ابوبکر به هنگام مرگ آرزو کرد که: ای کاش! سه چیز را انجام نمی‌دادم و ای کاش! سه چیز را انجام می‌دادم و ای کاش! سه چیز را از رسول خدا پرسیده بودم.

سپس درباره آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید: «فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدَدْتُ أَنْتَى لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، فَوَدَدْتُ أَنْتَى لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهٗ»<sup>۱</sup>.  
«اما آن سه چیزی که آرزو می‌کنم که انجام نمی‌دادم، یکی از آن‌ها خانه فاطمه است، که ای کاش! هتک حرمت نمی‌کردم و رها می‌کردم».

ما در این جا از ترجمه دیگر مدارک خودداری می‌کنیم و به نقل کلام دانشمند خبیر و شهیر مصری عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی عليه السلام» اکتفا می‌کنیم.

او در کتاب ارزشمند خود با قلم ادیبانه چنین می‌نویسد:

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیاوید و گرنه خانه را با ساکنانش به آتش می‌کشم. گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگاه می‌داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است! او بی‌پروا فریاد زد: باشد! عمر

۱. طبرانی، المعجم الکبیر: ۶۲/۱، شماره حدیث ۶۲، تحقیق جمعی عبدالمجید سلفی.

نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود.

سپس در را کوبید و وارد شد، علی را یافت، در این هنگام ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد، این ناله چیزی جز صدای شکوه و شکایت زهرا علیها السلام به پدرش نبود که از دست یکی از پارانسان به وی که در نزدیکش خفته بود، شکایت می برد...<sup>۱</sup>

جای تأسف است که محمد حافظ ابراهیم قصیده عمریه خود که آن را در مدح عمر بن خطاب سروده تصمیم بر هتک خانه زهرا علیها السلام را از فضایل عمر می شمرد، و می گوید:<sup>۲</sup>

وقوله لعلی قالها عمر      اکرم بسامعها أعظم بملقیها  
حرقت دارک لا أبقیش علیک بها      ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها  
ماکان غیر ابي حفص یفوه بها      امام فارس عدنان و حامیها

سخنی که عمر به علی گفت، چه شنونده گرانقدر و چه گوینده بزرگواری داشت!

گفت: خانه ات را به آتش می کشم، و تو را زنده نمی گذارم! اگر بیعت مکنی هر چند دختر پیامبر در این خانه است.

جز ابو حفص - عمر - کسی نمی تواند این سخنان، را در برابر یکه سوار عدنانیان و پاسدار آنان - علی - به زبان آورد.<sup>۳</sup>

۱. الامام علی بن ابي طالب، ج ۴، ص ۲۷۴.

۲. دیوان محمد حافظ ابراهیم: ۸۲/۱.

۳. نقل از «راهنمای حقیقت» نوشته حضرت آیت الله سبحانی.

خواننده محترم، لطفاً آنچه را این دانشمندان اهل تسنن نوشته‌اند با دقت مطالعه کن، آنچه راهم که آن سنیها در آن جزوه به عنوان محبت و شفقت و وحدت نوشته‌اند، ملاحظه کن، و خود انصاف بده و به آنچه واقع شده است پی ببر، و از نهایت مظلومیت اهل بیت پیامبر ﷺ حتی در این زمان، آگاه شو و بر آن بزرگواران درود و سلام و صلوات بفرست و بر دشمنانشان نفرین و لعنت کن که ﴿سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون﴾.

## دو نکته

در پایان این جزوه توجه خوانندگان محترم را به دو نکته جلب می‌کنم:

۱- در آن جزوه، از کتاب «الغدیر» و «المراجعات» نام و یاد نشده و این امر بیان‌گر آن است که نویسندگان آن جزوه نخواستند مسائل صدر اسلام و سپس حوادث پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، آن گونه که بوده است، برای خوانندگانشان روشن شود چون با هدفشان سازگار نبوده است.

۲- به طور کلی شیعیان آرزو مندند که همه مسلمانان، بلکه همه انسانها - از هر کشور و هر نژاد و با هر دین و مذهب و عقیده هستند - با هم مهربان باشند، برادرانه زندگی کنند و در مقام کمک و دست‌گیری یکدیگر باشند.

شیعیان، با هر گونه کینه توزی، بد رفتاری، بد خلقی و دشمنی با دیگران مخالفند.

شیعیان، از هر نوع ناسزاگویی و سب و توهین به دیگران پرهیز می کنند و آن را خلاف شرع می دانند.

شاهد این مطلب، رفتار شیعیان است در کشورها و خصوصاً در ایران اسلامی که سنی، یهودی، نصرانی، و دیگر فرقه ها زندگی می کنند، و اگر کسی در این باره شبهه دارد می تواند بررسی و از آنها کسب اطلاع کند.

البته شیعیان نمی توانند همه صحابه را به یک دید بنگرند، نمی توانند به اشخاصی که با امام واجب اطاعه جنگیدند و عده ای از صحابه بزرگوار پیامبر ﷺ را کشتند، محبت و علاقه داشته باشند.

نمی توانند کسانی را که فاطمه زهرا علیها السلام را به غضب در آوردند، - تا آن که در جوانی و با حال قهر و خشم و غضب به پدرش پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد و شبانه به خاک سپرده شد و همچنان قبرش مخفی است - ابراز محبت و علاقه کنند.

زیرا علاقه به آنان با آیه شریفه ﴿قُلْ لَا اسئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجراً الا المودة فی القربی﴾<sup>۱</sup> قابل جمع نمی باشد، زیرا: ﴿ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه﴾<sup>۲</sup>.

۱. سوره شورا/ ۲۳.

۲. سوره احزاب/ ۴.

این جزوه در مدینه منوره و در زمانی کوتاه نوشته شد و در قم تکمیل گردید و با توجه به مختصر بودن آن، مطالب و حقایقی بررسی و ارائه شد که هر خواننده منصفی را وادار می کند جز راه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله راهی را نییماید و جز مذهب حقه جعفری و شیعه اثناعشری مذهبی را نپذیرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین  
و الحمد لله رب العالمین.

۱۳۸۶/۲/۲۵





توسّل و معنای آن

## بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ  
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

«ای افراد با ایمان! تقوای الهی بپیشه کنید و برای تقرب و رسیدن به او، وسیله‌ای، [مثل طاعت و عمل صالح و افراد صالح] فراهم کنید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید».

خداوند متعال در آیه مزبور، امر فرموده است که مؤمنان علاوه بر تقوای پیشگی، و پرهیزکاری، وسیله‌ای نیز برای تقرب به او انتخاب کنند، یعنی پس از داشتن ایمان و تقوا، وسیله نیز لازم مأمور به است.

## معنای وسیله

«وسیله» (از واژه: وَسَلَّ يَسْلُ وسیله) به معنای قربت و تقرب جستن است. وسیله هر کار و هر چیزی است که باعث تقرب و نزدیک شدن به چیز دیگری است.

مراد از وسیله در آیه مزبور هر کار و هر چیزی است که باعث نزدیک شدن به خدا می شود، و معنای آن بسیار وسیع است.

کارها و چیزهایی که وسیله و باعث نزدیک شدن به خدا می شوند، فراوانند، مهمترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جهاد و عبادات، (مانند نماز، روزه، پرداخت بدهی مالی، حج و عمره) است، همچنین صلۀ رحم و انفاق در راه خدا و هر کار نیک و پسندیده است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است:

«بهترین چیزی که به وسیله آن می توان به خدا نزدیک شد، ایمان به خدا، ایمان به پیامبر او، و جهاد در راه خدا است، همچنین کلمۀ اخلاص «لا اله الا الله» است، برپا داشتن نماز است، پرداخت زکات است، روزه ماه رمضان و حج و عمره و صلۀ رحم و انفاقهای پنهان و آشکار و هر کار خیر و پسندیده است.<sup>۱</sup>

---

۱. ان أفضل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى الايمان به و برسوله و الجهاد فى سبيله فانه ذروة الاسلام، و كلمة الاخلاص فانها الفطرة و اقام الصلاة فانها الملة، و ايتاء الزكاة فانها فريضة واجبة و صوم شهر رمضان فانه جنة من العقاب و حج البيت و اعتماره فانهما ينفيان الفقر و يرحضان الذنب، و صلوة الرحم فانها مثرة فى المال و منسأة فى الأجل، و صدقة السر فانها تكفر الخطيئة و صدقة العلانية فانها تدفع ميتة السوء و صنائع المعروف فانها تقى مصارع الهوان.... نهج البلاغه، خطبة ۱۱۰.

همچنین شفاعت پیامبران، امامان، و بندگان صالح خدا، هر یک وسیله و سبب قرب به پروردگارانند، یعنی هر یک از اینها می‌توانند واسطه و وسیلهٔ تقرب به خدا شوند، و آیهٔ ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ شامل همهٔ اینها می‌شود.

منظور از توسل به پیامبران و امامان و صالحان، این نیست که چیزی را از شخص آن بزرگواران مستقلاً بخواهیم، بلکه منظور این است که از آنان بخواهیم که آنان از خدا بخواهند، خداوند حاجات ما را برآورد.

بر این اساس، انسان می‌تواند بدون واسطه چیزی از خدا بخواهد، مثل این که بگوید: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ...﴾<sup>۱</sup> یا به وسیلهٔ غیر، از خدا بخواهد، یعنی خود مستقیماً نخواهد، بلکه دیگری را واسطه قرار دهد و به او متوسل شود و مثلاً بگوید: ﴿يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا...﴾<sup>۲</sup> یا در مقام توسل به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگوید: «یا رسول الله! از خدا بخواه مرا ببامرزد»، «از خدا بخواه بیمار مرا شفا دهد»، «دین مرا ادا کند» یا به سایر مقربان الهی متوسل شود و از آنان بخواهد که «از خدا بخواهند مشکلش را حل کند».<sup>۳</sup>

۱. سوره فرقان، آیهٔ ۷۴.

۲. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۹۷.

۳. کان یقول المتوسل الی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: یا رسول الله اطلب من الله ان یغفر ذنوبی، و یقول: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطلب من الله ان یشفی مریضی و یؤدی دینی و هکذا فی التوسل الی سایر المقربین الی الله تعالی.

یا در مقام توسل به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بگوید: «یا ابا عبدالله! از خدا بخواه - مثلاً - توفیق تحصیل علم به من بدهد»<sup>۱</sup> و ...

نیز انسان می تواند مطلبی و چیزی را هم خودش از خدا بخواهد و هم دیگری برای او بخواهد، مثل آنچه در این آیه مبارکه آمده است

﴿...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ...﴾<sup>۲</sup>

ضمناً این امر در میان مردم و در خواسته های روزمره آنان نیز رایج است، گاهی چیزی را مستقیماً و بدون واسطه، از غیر می خواهند، مثل این که فرزند به پدرش می گوید: «این مبلغ را به من بده»، و گاهی متوسل به غیر می شوند، مثلاً فرزند به مادرش می گوید: «به پدرم بگو فلان مبلغ را به من بدهد»، و مادر از پدر می خواهد که خواسته فرزندش را تأمین کند، گاهی نیز هم خودش می گوید و می طلبد و هم متوسل به مادر می شود.

در کارها و امور اجتماعی نیز چنین است، که با اندک تأملی روشن می شود.

۱. كَأَن يَقُولُ الْمُتَوَسِّلُ إِلَى أَبِي عَبْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ اطْلُبْ مِنْ اللَّهِ أَنْ يُوفِّقَنِي لِتَحْصِيلِ الْعِلْمِ». وَ هَكَذَا.

۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

## توسل به افراد صالح و شایسته

همچنین انسان می تواند برای برآمدن حاجاتش متوسل به اشخاص متدین و صالح شود و از آن بزرگواران بخواهد، دعا کنند و از خدا بخواهند حاجاتش را برآورد، همانطور که متعارف است که به اشخاص محترم و متدین می گویند: «التماس دعا» «ما را یاد کن» «برای ما دعا کن» و... و تمام این موارد توسل است و هیچ گونه شبهه‌ای در آن نیست.

عمر بن خطاب برای آمدن باران به عمومی پیامبر ﷺ متوسل شد در صحیح بخاری با دو سند نقل کرده است که:

در زمان عمر بن خطاب، قحطی و خشکسالی شد، عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عمومی پیامبر ﷺ و او را وسیله آمدن باران قرار داد و گفت:

«بار پروردگارا! ما به سوی تو متوسل می شدیم به پیامبرمان و باران بر ما نازل می فرمودی، اکنون به سوی تو متوسل می شویم به وسیله عمومی پیامبرمان، پس بر ما باران نازل فرما.

[و - پس از توسل - باران آمد و سیراب شدند].<sup>۱</sup>

در صحت این روایت و در دلالت آن، نزد اهل تسنن، بحث و مناقشه‌ای وجود ندارد، و همان گونه که در اول صحیح بخاری آمده است، اهل

۱. ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس ابن عبدالمطلب فقال: «اللهم انا کننا نتوسل الیک بنبیننا فتسقینا، و انا نتوسل الیک بعمّ نبیننا فاسقنا» (قال):

فیسقون». (صحیح بخاری) باب صلاة الاستسقاء ح ۱۰۱۰، و باب الفضائل، ح ۳۷۱۰

تسنن گفته و معتقدند. بعد از قرآن کریم، صحیح ترین کتاب، صحیح بخاری است.

در این روایت آمده است که:

عمر بن خطاب، متوسل شد به عموی پیامبر ﷺ و این نبود مگر به خاطر خویشاوندی و قرب او به پیامبر ﷺ و خداوند متعال به احترام او باران نازل فرمود و سیراب شدند.

ضمناً از این روایت، ملاک و موارد توسل معلوم می شود، و آن جایی است که انسان مطلب مهمی دارد و خود را لایق و شایسته درخواست از خدا نمی داند، لذا دست به دامان شخص لایق و صالحی که مقرب است، می زند.

نیز از این روایت معلوم می شود که عمر قبول داشته که در مقام توسل باید بعد از پیامبر اکرم ﷺ باید به سراغ وابستگان و اقربای آن حضرت رفت.

یادآور می شوم: که ظاهر روایت این است که دأب عمر این بوده که هر زمان خشکسالی می شده است، متوسل به عباس می شده است و این عمل او یک بار نبوده است، چون در روایت کلمه «کان» آمده و این کلمه ظهور در استمرار دارد.

تذکر: وهابیه در مقام توجیه این روایت برآمده و می گویند: عمر بن خطاب متوسل به عباس شد، یعنی از او خواست دعا کند.

ما شیعیان می گوئیم: اولاً چرا خودش دعا نکرد؟ و چرا متوسل به

عباس شد؟ پس معلوم می‌شود اصل توسل مشروع بوده و عمر آن را مشروع می‌دانسته است. ثانیاً: ما نیز متوسل می‌شویم، یعنی از پیامبر ﷺ و از ائمه علیهم‌السلام می‌خواهیم آن بزرگواران دعا کنند، آنان برای ما از خدا بخواهند، و این مطلب - همان است که خدا در آیه‌ای که در ابتدا آوردم، بیان و به آن امر فرموده است.

### وسيله‌ها بسيارند

برخی از آنها در کلام امیرالمؤمنین علیؑ گذشت. برخی دیگر مثل این است که:

حضرت یوسف علیؑ برای بازگشت بینایی پدرش حضرت یعقوب پیرانش را وسیله قرار داد و خدا هم در آن اثر قرار داد و بینایی حضرت یعقوب بازگشت. ﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>، ﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾<sup>۲</sup>. آری، حضرت یوسف علیؑ می‌توانست مستقیماً از خدا بخواهد که بینایی پدرش بازگردد ولی متوسل به پیرانش شد و پیراهن تنش را وسیله قرار داد، و در آن سرّی هست که خدا دانا است.

\* \* \*

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۶.

## توسل به وجه پیامبر اکرم ﷺ

بخاری در صحیحش نقل کرده است که:

سالم از پدرش حدیث کرد که گاهی یاد می‌آورم شعر ابوطالب را که  
می‌خواند:

وَ أَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ

ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

«چهره نورانی که به وسیله او از ابر باران طلبیده شد» «پناهگاه یتیمان و  
یاور بیوه زنان است»

و نگاه می‌کرد به چهره پیامبر ﷺ و طلب باران می‌کرد و آب باران از  
ناودان سرازیر می‌شد.<sup>۱</sup>

همچنین بخاری به دو سند نقل کرده است که:

پسر عمر بن خطاب به شعر ابوطالب متمثل می‌شد. (شعر او را  
می‌خواند)

وَ أَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ

ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ<sup>۲</sup>

از این روایات معلوم می‌شود که برای آمدن باران به طور معمول

۱. صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۸

۲. همان، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۹ ص ۱۸۷ و صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، صلاة الاستسقاء، ص ۹۹۶، همین روایات و اشعار را تحت عنوان «الاستسقاء بدعاء الصالحین» آورده است.

متوسل به چهره نورانی پیامبر ﷺ می شده‌اند و وقتی توسل به چهره مبارک آن حضرت جایز است، توسل به جاه و مقام و امور متعلقه به آن حضرت نیز جایز است، و اشکال تراشی و هابیه‌ها به دعای توسل بی مورد و از روی جهل، آنان حتی به روایات خودشان می باشد.

نیز از روایتی که بخاری نقل کرد که عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عموی پیامبر ﷺ به خاطر قرب و انتساب او به آن حضرت، معلوم می شود توسل به اهل بیت آن حضرت به طریق اولی جایز و به مورد است...

اما این که روایات را از صحیح بخاری و مسلم آوردم، برای این است که هر گاه با اعتراض اهل تسنن، خصوصاً و هابیه‌ها مواجه می شویم، از کتابهای معتبر خودشان پاسخ دهیم، وگرنه روایات و دعا‌های توسل در کتب شیعیان بسیار است و جای هیچ گونه شبهه و تردیدی نمی باشد.

**تذکر:** خداوند در آیه ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾<sup>۱</sup> مشرکان را مورد مذمت قرار داده است، به خاطر این که آنان بت‌ها را عبادت و پرستش می کردند و می گفتند: قصد ما از پرستش بتها تقرب به خدا است، ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ ﴾ و معلوم است که پرستش غیر خدا شرک است هر چند به قصد تقرب به خدا باشد، و خلاصه مذمت ایشان به خاطر تقرب نیست، بلکه به خاطر پرستش بتها است.

## شبهه

برخی از اهل تسنن، خصوصا و هابیها می گویند:  
درخواست دعا و حاجت از زنده که قادر بر انجام آن می باشد، جایز  
است ولی درخواست از کسی که فوت کرده و قادر بر انجام آن نیست،  
شرک است و نوعی پرستش میت به شمار می آید.

## پاسخ

**اولاً:** ملاک عبادت و پرستش و توحید و شرک، درخواست از زنده  
و یا از مرده نیست، زیرا چگونه و به چه دلیل درخواست از زنده توحید  
است ولی درخواست از مرده شرک و پرستش میت است؟ در حالی که  
حقیقت عمل یکی است.

**ثانیاً:** انبیاء الهی و اولیا و شهدا، بلکه همه انسانها پس از فوت زنده  
هستند و در عالم برزخ حیات دارند. دلیل بر زنده بودن اموات بسیار است.  
خداوند فرموده است.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ  
لَا تَشْعُرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، نگویند مرده اند، بلکه آنان  
زنده اند ولی شما درک نمی کنید».

و فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«گروهی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده مپندارید بلکه آنان زنده هستند که نزد خداایشان روزی می خورند».

و فرموده است:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾<sup>۲</sup>.

«آل فرعون صبح و عصر بر آتش نشان داده می شوند و روزی که قیامت بر پا می گردد، حکم می شود که آنان را بر سخت ترین عذاب وارد سازند».

و آیات دیگری که گواهی می دهند انسان پس از مرگ دارای حیات است.

## برخی روایات دال بر حیات پس از مرگ

در صحیح بخاری است که:

رسول الله ﷺ در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده های قریش را در چاهی از چاه های بدر ریختند و آن حضرت پس

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. سوره مؤمن، آیه ۴۶.

از سه روز در حالی که اصحاب همراه بودند، تشریف آوردند که آن چاه ایستاد و یکایک آنان را به اسم و اسم پدر صدا زد و فرمود: یا فلان پسر فلان، یا فلان پسر فلان، آیا مسرور نمی شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می کردید؟ به درستی که ما حقانیت آنچه را خدا به ما وعده داده بود یافتیم؟ آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می گویم، شنواتر از آنان نیستید.<sup>۱</sup>

یعنی همان گونه که شما زنده ها صدای مرا می شنوید آنان نیز می شنوند.

همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده است:

«ثم قال النبي ﷺ انهم الآن يسمعون ما اقول».

«رسول الله ﷺ کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: آنان اکنون آنچه من

می گویم می شنوند».<sup>۲</sup>

همچنین رسول الله ﷺ در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و

۱. «ان نبي الله ﷺ امر يوم بدر بأربعة وعشرين رجلاً من قريش فخذفوا في طوى من أطواء بدر خبيث مخبث، وكان اذا ظهر على قوم اقام بالعرصة ثلاث ليلال... ثم مشى و تبعه اصحابه... حتى قام على شفة الركي فجعل يناديهم بأسمائهم و أسماء آبائهم، يا فلان بن فلان، و يا فلان بن فلان، أيسركم أنكم اطعتم الله و رسوله؟ فأنأ قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربكم حقاً؟ قال: فقال عمر: يا رسول الله ﷺ ما تكلم من اجساد لا ارواح لها، فقال رسول الله ﷺ «والذي نفس محمد بيده ما انتم بأسمع لما اقول منهم»

۲. صحيح بخاری، كتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

خطاب به آنان فرمود:

«السلام علیکم یا اهل القبور، یغفر الله لنا و لکم، انتم سلفنا و نحن بالاثر».<sup>۱</sup>

نیز نقل کرده‌اند که عبدالله پسر عمر در زیارت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر گفته است:

«السلام علیک یا رسول الله ﷺ السلام علیک یا ابابکر، السلام علیک یا ابتاه».<sup>۲</sup>

ثالثاً همه مسلمانان. در سراسر جهان در تشهد تمام نمازهایشان، می‌گویند:

«السلام علیک ایها النبی و رحمة الله...»  
«سلام بر تو یا رسول الله ﷺ».

بر این اساس، اگر بنا باشد گفتن یا رسول الله ﷺ، یا علی علیه السلام، یا حسن علیه السلام و یا حسین علیه السلام و مانند اینها شرک باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات حرام و موجب شرک و کفر بشود، باید - العیاذ بالله - گفته شود صدا زدن رسول الله ﷺ کشته شده‌های قریش را و صدا زدن اهل قبور را نباید انجام می‌داد. عبدالله عمر که گفت: یا رسول الله ﷺ یا ابابکر، یا ابتاه، و آنان را صدا زد - طبق گفته ابن تیمیه و بن باز - مشرک است.

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقيق و الايضاح، تألیف

عبدالله بن باز، ص ۱۰۶.

از آنچه به طور خلاصه بیان کردیم معلوم شد که حتی طبق روایات معتبر اهل تسنن، انسان پس از مرگ دارای حیات است و افراد می‌توانند به آنان سلام کنند و به آنان که مقرب درگاه الهی هستند، متوسل شوند.

### شبهه‌ای دیگر

برخی اهل تسنن می‌گویند:

ما قبول داریم که پیامبر ﷺ و اولیاء خدا پس از مرگ حیات دارند. ولی این حیات، حیات برزخی است و ایشان قدرت برکاری ندارند، قدرت بر وسیله و واسطه شدن میان زنده‌ها و خدا ندارند و مثل جمادات می‌باشند.

### پاسخ ما

اولاً: طبق روایاتی که قبلاً از بخاری نقل کردیم، حتی مشرکان نیز قدرت شنیدن صدای پیامبر ﷺ را داشتند و شنیدند.

همچنین در روایات خود اهل تسنن آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«ما من أحد یسأل عَنِّي إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ»<sup>۱</sup>.

«هر کس به من سلام کند خدا روح مرا بر من برمی‌گرداند تا پاسخی سلام او را بدهم»

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، زیارة القبور، ص ۱۳۹۴.

از این روایت که طبق آن عمل می‌کنند و آن را صحیح می‌دانند، معلوم می‌شود خدا قدرت پاسخ‌گویی را به رسول خدا می‌دهد، بنابراین چه مانعی دارد، قدرت واسطه شدن و وسیله قرار گرفتن را هم به آن حضرت بدهد؟

به علاوه از آیاتی که درباره شهدا نازل شده معلوم می‌شود قدرت خوردن نیز دارند، همچنین عرضه کردن آل فرعون بر آتش، بیان‌گر این است که مثل جماد نیستند.

ثانیاً: بر فرض که گفته شود اموات مثل جمادند، مگر خداوند قادر متعال نمی‌تواند به آنان قدرت شنیدن و واسطه شدن بدهد؟

بلکه، بر فرض جماد بودن، مگر پیراهن حضرت یوسف جماد و بی‌روح نبود؟ مگر خداوند آن را وسیله بازگشت بینایی حضرت یعقوب قرار نداد؟ آیا خدا قدرت دارد در پیراهن یوسف اثر قرار دهد ولی قدرت ندارد در روح انبیا و مقربان درگاهش اثر قرار دهد؟

گاهی می‌گویند: فلان کار و فلان کار، کار خدا است و غیر خدا نمی‌تواند انجام دهد و اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد و یا مثلاً از انبیا و اولیا، فلان چیز را بخواهد، مشرک است و باید توبه کند.

ولی ظاهراً آنان از قدرت خدا غافلند، و توجه ندارند که حضرت عیسی علیه السلام با قدرتی که خدا به او داد، کارهای خدایی انجام می‌داد.

در قرآن کریم، خداوند سبحان کارهای فوق‌العاده را به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده است:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي...﴾<sup>۱</sup>

«هنگامی از گل صورت پرنده‌ای را به اذن من می‌سازی و در آن می‌دمی، و به اذن من پرنده می‌شود، و کور مادرزاد و بیماری پوستی غیر قابل علاج را به اذن من شفا می‌دهی، و مردگان را زنده می‌کنی»  
در این آیه انجام این کارها نسبت به حضرت عیسی علیه السلام داده شده است و نیست این مگر به اعطای قدرت به او از جانب خدا.  
همچنین در آیه دیگر فرموده است:

﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾<sup>۲</sup>

«من برای شما از گل، شکل مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم که باذن خدا پرنده می‌شود، کور مادرزاد و بیماری پوستی غیر قابل درمان را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم».  
در این آیه حضرت مسیح علیه السلام امور نامبرده را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید: «من از گل مرغ می‌سازم، در آن می‌دمم، کور مادرزاد را شفا می‌دهم، پستی را درمان می‌کنم، مرده را زنده می‌کنم».

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

و معلوم است که آن حضرت با اعطای قدرت الهی می تواند چنین اعمال را انجام دهد، و با این که خالق و محیی و ممیت خداست ولی همین امور، به اذن و اراده خدا به حضرت مسیح علیه السلام واگذار شده و او کار خدایی کرده است.

همچنین قبض ارواح و میرانندن فعل خداست: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾<sup>۱</sup> ولی در آیه ای دیگر همین فعل را نسبت به فرشته می دهد ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...﴾<sup>۲</sup>. آیات در این باره بسیار است و از آنها استفاده می شود که خداوند برخی کارها را که مخصوص به ذات خود می باشد به برخی مقربان خویش واگذار می کند و قدرت انجام آنها را به افراد خاص مرحمت می فرماید. بر این اساس هیچ اشکالی ندارد که بگوییم و معتقد شویم که خداوند متعال به ارواح انبیا و اولیای مقرب خود، قدرت واسطه و وسیله شدن میان مؤمنان و خود را مرحمت فرموده است و مؤمنین می توانند به آنان متوسل شوند.

والسلام علیهم و علینا و علی عبادالله الصالحین  
و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.



۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره سجده، آیه ۱۱.



# زيارت قبر النبي ﷺ

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.  
﴿من يهدى الله فلا مضلّ له و من يضلل الله فلا هادي له﴾.

قال الله تبارك و تعالى:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ  
اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که [طبق آن] عمل نمی‌کنید؟ [بلکه بر خلاف آن عمل می‌کنید]، این که چیزی بگویید که [طبق آن] عمل نمی‌کنید نزد خدا مایه خشمی بزرگ است».

اخیراً در مدینه منوره، جزوه‌ای به نام «زیارت مسجد نبوی» توزیع

می‌کنند.

در (ص ۲۴) آن جزوه نوشته‌اند:

سفر به مدینه به قصد زیارت قبر (پیامبر ﷺ و...) جایز نیست...

در (ص ۲۶) نوشته‌اند:

سفر برای زیارت پیامبر ﷺ منجر به شخصیت پرستی می‌شود...

در (ص ۱۹) نوشته‌اند:

در مقابل قبر پیامبر ﷺ دست به دعا بلند کردن بدعت است و جایز نیست...

در (ص ۶) نوشته‌اند:

زائر مسجد پس از نماز و دعا، قبر پیامبر ﷺ و دویار با وفایش ابوبکر و عمر را زیارت می‌کند...

در (ص ۶ و ۷) نوشته‌اند:

زیارت فقط برای مردان جایز است و برای زنان زیارت هیچگونه قبری [نه قبر پیامبر ﷺ، نه قبر امامان، و نه قبر غیر آنها] جایز نیست...

در ص ۲۲ نوشته‌اند:

از راه دور رو به طرف قبر پیامبر ﷺ ایستادن و سلام دادن و دعا خواندن بدعت است و جایز نیست...

چند چیز دیگر را نیز نوشته‌اند، بدعت است، و جایز نیست و برای اثبات حرف خود به روایاتی تمسک کرده‌اند که از جهت سند و دلالت مخدوش هستند و برخی آنها هم اصلاً ربطی به حرف و مطلب آنان ندارد. (بعداً یادآور می‌شوم)

البته این قبیل جزوه‌ها، در اعتقادات شیعیان - که متمسک به حدیث ثقلین، یعنی قرآن کریم و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند - هیچ گونه خللی به وجود نیاورده و نمی‌آورد، زیرا: ﴿من یهدی الله فلا مضل له﴾. در عین حال برخی دوستان خواستند دربارهٔ مطالب آن جزوه، توضیح و بررسی مختصری انجام دهم، شاید برخی برادران اهل سنت بخوانند و پس از توجه و آگاهی هدایت شوند، ان شاء الله تعالی.

در ابتدا چند روایت به عنوان تبرک در ارزش و ثواب زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

۱- از حضرت امیر علیه السلام نقل است که فرمود:

«زیارت بیت الله الحرام را به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیارت قبوری که خداوند حق آنها و زیارت آنها را بر شما لازم کرده است تمام کنید و به زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر شده‌اید، همانا ترک آن جفا است».<sup>۱</sup>

۲- و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«هر یک از شما حج به جا آورد، پایان حج خود را زیارت ما قرار دهد، همانا زیارت ما متمم حج است».<sup>۲</sup>

۳- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هر کس مرا در حیاتم یا پس از مرگم زیارت کند، در روز قیامت در جوار من خواهد بود».<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۲، ص ۲۵۵، ح ۱۰.

۲. همان، ص ۲۵۴، باب ۲، ح ۷.

۳. همان، ص ۲۶۳، باب ۳، ح ۸.

۴- و در حدیث دیگری آمده که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«هر کس به زیارت من آید، در روز قیامت شفیع او خواهم بود»<sup>۱</sup>.

۵- امام حسین علیه السلام به پیامبر خدا ﷺ عرضه داشتند:

«پدر جان، پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست؟»

رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که مرا در حیاتم یا پس از مرگم زیارت کند، یا پدر تو را یا برادر تو را زیارت کند، بر من است که روز قیامت او را زیارت کنم و او را از گناهانش خلاص کنم»<sup>۲</sup>.

یک روایت نیز از صحیح مسلم:

عن أبي هريرة؛ قال: زار النبي ﷺ قبر امه. فبکی و أبکی من حوله. فقال: «استأذنت ربی فی أن أستغفر لها فلم یؤذن لی. و استأذنته فی أن أزور قبرها فأذن لی. فزوروا القبور. فانها تذكر الموت»<sup>۳</sup>.

«مسلم» از ابوهریره نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرد و گریه کرد و کسانی را که اطرافش بودند گریاند. سپس فرمود: از خدا اذن خواستم برای مادرم طلب مغفرت کنم اذنم نداد، اذن خواستم قبرش را زیارت کنم اذنم داد. پس قبرها را زیارت کنید؛ زیرا قبرها مردن را به یاد انسان می آورد.

۱. کافی، ۵۴۸/۴، باب زیارة النبی

۲. کافی، ۵۴۸/۴، باب زیارة النبی صلی الله علیه و آله، ح ۴، التهذیب، ۴/۶.

۳. کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب: استئذان النبی صلی الله علیه و آله ربه عزوجل فی زیارة قبر امه. حدیث

(۹۷۶): ... عن أبي حازم.

البته آن قسمت از این روایت که می‌گوید: «خدا به پیامبر ﷺ اجازه نداد برای مادرش (حضرت آمنه بنت وهب) طلب مغفرت کند» صحیح نیست و شیعه بلکه هیچ مسلمانی جز وهابیها آن را قبول ندارد، زیرا پدر و مادر پیامبر اکرم ﷺ و اجداد آن حضرت تا آدم ﷺ همه موحد بوده و احدی از آنها آلوده به شرک نبوده‌اند و ادله آن در کتب اعتقادی ما، مانند «تجرید الاعتقاد» خواجه نصیرالدین طوسی و شرح آن، «شرح تجرید» علامه و «حق الیقین» و «بحار الانوار» و «سفینه البحار» و غیر اینها تبیین شده است، لذا جواز طلب مغفرت برای آنان جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای نیست.

اهل تسنن نیز - جز وهابیها - قبول دارند که آباء و امهات پیامبر اکرم ﷺ موحد و خداپرست بوده و به دین ابراهیم ﷺ خدا را عبادت می‌کرده‌اند و هرگز آلوده به شرک نبوده و بر بت سجده نکرده‌اند.<sup>۱</sup> ناگفته نماند که از میان اهل تسنن فقط وهابیها می‌گویند، رفتن از راه دور به قصد زیارت پیامبر اکرم ﷺ بدعت است و جایز نیست، ولی سایر اهل تسنن قائل؛ به استحباب آن هستند.

سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» (ج ۴، ص ۱۳۳۶ تا ص ۱۳۴۸) هفده روایت درباره سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ، نقل کرده است. همچنین، در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» (ج ۱ کتاب الحج، ص

۱. التاریخ القویم، جزء اول، ص ۱۳۱، ضمناً در این کتاب مطلب را به طور مشروح بررسی و موحد بودن آباء و امهات پیامبر اکرم ﷺ را ثابت کرده است.

۷۱۲) اهمیت و ارزش و فوائد زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بازگو کرده است که عین عبارت آن را در آخر این جزوه آوردم تا در صورت لزوم به وهابیها ارائه شود. و چنانچه سایر اهل سنت شبهه دارند و به آن کتاب دسترسی ندارند از همین جزوه استفاده کنند و با رغبت بیشتر به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شوند.

### حرمت مدینه را رعایت کنیم

مدینه منوره یکی از شهرهای مهم زیارتی جهان اسلام است و شایسته و سزاوار است که زائران محترم، در ایامی که در این شهر اقامت دارند حرمت این مکان مقدس را حفظ کنند.  
امیرالمؤمنین حضرت علی رضی الله عنه فرمود:

«مكة حرم الله، و المدينة حرم رسول الله»،

مکه حرم خداست و مدینه حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله.

و رسول خدا فرمود:

«المدينة قبة الاسلام، و دارالایمان، و ارض الهجرة، و مَبوَّءُ

الحلال و الحرام».

مدینه، گنبد اسلام و خانه ایمان و سرزمین هجرت و جایگاه حلال و حرام است.<sup>۱</sup>

و زمانی که رسول خدا ﷺ از مکه بیرون آمد، فرمود:

«اللهم كما اخرجتني من أحب البقاع إليّ فأسكنني في أحب البقاع اليك»

خدایا! همان گونه که از دوست داشتنی ترین سرزمین نزد تو بیرونم آوردی، مراد سرزمینی که دوست داشتنی ترین سرزمین نزد تو است وارد کن.

و جای جای مدینه، نشان از آثار رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام و اصحاب و یاران رسول خدا می باشد و شایسته است که زائران حرم نبوی حرمت این شهر را حفظ کنند و با خواندن نماز و دعا و طلب رحمت و مغفرت، قدر این نعمت را که در پرتو نور نبوت و ولایت نصیب آنان شده، بدانند و از مساجد و اماکن متبرکه مدینه مخصوصاً مسجد النبی صلی الله علیه و آله و قبرستان بقیع برای خود توشه ذخیره کنند و اوقات شریف خود را صرف زیارت و دعا کرده و از هدر دادن این گنج گرانمایه خودداری کنند.

اکنون گزیده ای از آنچه در آن جزوه آمده و پاسخ ما

در صفحه ۲۴ نوشته اند:

سفر به مدینه، به قصد زیارت قبر جایز نیست، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:  
«سفر به نیت عبادت جایز نیست مگر به سه مسجد، مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی...»

«لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثِ مَسَاجِدَ، الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِي هَذَا وَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»

ما می‌گوییم:

اولاً: در جلد دوم کتاب «اخبار مکه و ماجاء فیها من الآثار» تألیف «ازرقی» - که از متقدمین اهل تسنن است - این حدیث را با دو سند به این عبارت نقل کرده است:

«قال رسول الله ﷺ تشد الرحال الى ثلاثة مساجد: المسجد

الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصى»<sup>۱</sup>.

و با توجه به این نقل، معنا تغییر می‌کند و دلیل بر مدعای آنان نمی‌شود.

ثانیاً: بر فرض صحت روایت مزبور، معنای آن این است که:

در میان مساجد تنها سه مسجد هستند که سزاوار است برای عبادت در آنها به سوی آنها سفر کرد: مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصى.

و این معنای سفر زیارت پیامبر ﷺ و غیر آن حضرت را نمی‌کند. ثالثاً: در صحیح مسلم است که پیامبر اکرم ﷺ برای زیارت قبر مادرش - که در ابواء، میان مکه و مدینه، واقع است - سفر کرد و کنار قبر مادرش گریه کرد و اطرافیان را گریانند: روایت چنین است:

«قال رسول الله ﷺ: استاذنت ربي ... ان ازور قبر امی فاذن

لی» و عن ابی هريره: قال «زار النبی ﷺ قبر امه فبکی و

۱. جلد دوم، چاپ هشتم، ص ۶۳ و ص ۶۴، ذکر حدالمسجد الحرام و فضله و فضل الصلاة فيه. البته یک روایت نیز مثل روایت آن جزوه در ص ۶۵ آورده است.

ابکی من حوله...»<sup>۱</sup>

این روایت که در صحیح ترین کتابهای اهل تسنن آمده است صریح در این است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قصد زیارت قبر مادرش سفر کرد و دلالت دارد بر مشروعیت و عبادت بودن سفر به قصد زیارت قبور عزیزان و گریه کردن و گریانان همراهان.

به علاوه، آیه مبارکه ﴿...فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...﴾<sup>۲</sup> سفر برای تحصیل علم را ثابت و بلکه واجب می کند، آیات جهاد، سفر برای جهاد فی سبیل الله را واجب می کند، سفر برای طلب روزی، برای صلّه رحم و غیر اینها لازم و از عبادات است.

بنابراین روایت: «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثٍ مَسَاجِدَ...» بر فرض صحت و با قطع نظر از اختلاف نسخ آن، دلالت بر عدم جواز سفر به قصد زیارت قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارد.

مضافاً بر این که روایات وارده از عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره استحباب سفر به قصد زیارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دیگر مقربان درگاه الهی فراوان است که برخی آنها را در ابتدا آوردیم، و چنانچه روایات ما شیعیان را قبول ندارند به کتابهای خودشان مثل «وفاء الوفاء» (سمهودی) مراجعه کنند.

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، صفحه ۴۱۳، باب استئذان النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فی زیارة قبر امه، ح ۹۷۶، فی زیارة قبر امه، ح ۹۷۶.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

«سمهودی» در «وفاء الوفاء» ج ۴، ص ۱۳۳۶ تا ص ۱۳۴۸، هفده روایت درباره سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ آورده است، در این کتاب اهمیت سفر زیارتی به مدینه منوره را به منظور زیارت رسول خدا ﷺ بیان کرده است، در ضمن چهار فصل از ص ۱۳۳۶ تا ص ۱۴۱۳ در رابطه با توسل، طلب شفاعت و آداب زیارت بحث کرده است. در صفحه ۲۹ نوشته‌اند:

اگر چیزی در این باره ثابت می‌بود صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به آن عمل می‌کردند...

ما می‌گوییم:

اولاً: این که بعد از کلمه «صحابه» نوشته‌اید «رضوان الله علیهم اجمعین» آیا این جمله را پیامبر یا خلفای راشدین گفته‌اند؟ قطعاً آنان نگفته‌اند، پس طبق ادعای شما خود این عبارت، بدعت است و جایز نیست، لذا شیعیان در پی نام آنان این عبارت و امثال آن را نمی‌آورند. ثانیاً: به چه دلیل می‌گویید صحابه عمل نکرده‌اند؟ مگر هر چه را شما نمی‌دانید، دلیل بر این است که در خارج واقع نشده و نباید انجام داد؟ آیا این گونه چیز نوشتن و گفتن بدعت نیست؟ در صفحه ۳۰ نوشته‌اند:

سفر برای زیارت پیامبر ﷺ منجر به شخصیت پرستی می‌شود. چنان که بسیاری از مردم در آن واقع شدند، چون اعتقاد داشتند که برای زیارت قبر رسول ﷺ سفر مخصوص جایز است...

ما می‌گوییم: طبق این منطق و بیان، سفر پیامبر ﷺ به قصد زیارت قبر مادرش (العیاذ بالله) شخصیت پرستی بوده است.

سفر برای زیارت مسجد النبی، شخصیت پرستی است؟  
 نماز خواندن پشت مقام ابراهیم و طواف در اطراف کعبه، مقام پرستی و کعبه پرستی است؟ بوسیدن حجرالاسود سنگ پرستی است؟  
 لاحول و لا قوه الا بالله.

آیا این که در آن جزوه آن قدر از ابوبکر و عمر تعریف و تمجید کرده و آنان را با عنوان «دو یار جان نثار، دو یار با وفای پیامبر ﷺ» یاد کرده‌اند، مرده پرستی، و شخصیت پرستی نیست؟ اما سفر به قصد زیارت پیامبر ﷺ شخصیت پرستی است؟  
 در صفحه ۶ آن جزوه نوشته‌اند:

زائر مسجد پس از نماز و دعا، قبر پیامبر و دو یار با وفایش ابوبکر و عمر را زیارت می‌کند.

دلیل زیارت ابوبکر و عمر این است که عبدالله پسر عمر بر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر سلام کرد.

در صفحه ۱۹ آن جزوه نوشته‌اند:

در مقابل قبر پیامبر ﷺ دست به دعا بلند کردن بدعت است و جایز نیست.

دلیل بدعت بودن این عمل را این روایت قرار داده‌اند.

پیامبر ﷺ فرمودند:

«بر شما است که سنت مرا و سنت خلفای راشدین که پس از من هستند محکم بگیرد و مبادا به آنچه در دین ایجاد می شود نزدیک شوید، زیرا هر عمل نو پیدا، بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.

«علیکم بستنی و سنت الخلفاء الراشدین من بعدی و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة».

ما می گوئیم: برای دعا مستحب است مقابل قبله بایستند، ولی چنانچه مقابل قبر ایستادند و دعا کردند، خلاف شرع مرتکب نشده و نمی توان گفت جایز نیست و بدعت است. اما طبق این روایت که شما به آن استدلال کرده اید، باید بگویید همان گونه که دست به دعا بلند کردن مقابل قبر پیامبر ﷺ بدعت است، زیارت قبر ابوبکر و عمر نیز بدعت است و جایز نیست، چون خلفای راشدین این عمل را انجام نداده و نگفته اند. بلکه پسر عمر این عمل را انجام داده و او از خلفای راشدین نیست.

بنابراین ما به نویسنده و توزیع کننده آن جزوه می گوئیم: چرا چیزی را می گوئید و می نویسید ولی خود بر خلاف آن عمل می کنید؟ آیا از خشم و غضب خدا نمی ترسید؟ ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ...﴾ .

همچنین ما می گوئیم: طبق این روایت، جنازه ها را داخل مسجد النبی و مسجد الحرام آوردن و بعد از نمازها بر آنها نماز خواندن، سنت نیست، چون پیامبر ﷺ و خلفای راشدین نفرموده و انجام نداده اند، پس این عمل بدعت است و جایز نیست.

همچنین برای نماز جماعت، بیرون مسجد صف بستن، با این که داخل مسجد جا هست، یا داخل مسجد و در قسمت آخر آن، صف تشکیل دادن و اقتدا کردن، با این که اتصال نیست، بدعت است و جایز نیست، چون پیامبر ﷺ و خلفای راشدین نگفته‌اند و این گونه عمل نکرده‌اند.

همچنین در مسجد الحرام نماز به نحو استداره ای که مأمومین مقدم بر امام جماعت، یا روبروی امام جماعت قرار می‌گیرند، سنت نیست، بلکه بدعت است و جایز نیست، چون در زمان پیامبر ﷺ و خلفای راشدین، این گونه نماز خوانده نشده و نفرموده‌اند.

همچنین، در شبهای ماه مبارک رمضان، بیست رکعت نماز تراویح خواندن سنت نیست، چون پیامبر ﷺ و خلفای راشدین نخوانده و دستور نداده‌اند، لذا بدعت و ضلالت است و جایز نیست.

همچنین، بر فرشهای موجود در مسجد الحرام و مسجد النبی و سایر مساجد مکه و مدینه - که از مصنوعات قرن اخیر است - سجده کردن، سنت نیست، بلکه بدعت و ضلالت است و پیامبر ﷺ فرمود:

«زمین برای من محل سجده و تیمم است»

«جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً».

و همان گونه که تیمم بر فرش بدعت است و جایز نیست سجده بر آن نیز بدعت است و جایز نیست.

همچنین، نماز خواندن با بلندگو توسط امام جماعت، و با بلندگو تکبیر او را فریاد زدن، آن هم در کنار مرقد مطهر پیامبر اکرم ﷺ و بر

خلاف آیه شریفه ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ... ﴾<sup>۱</sup> - به طوری که خود ادعا کرده‌اید - عمل کردن و بدعت و ضلالت است و ما می‌گوییم: ﴿ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ... ﴾<sup>۲</sup>

همچنین، دیوار دور قبرستان بقیع کشیدن و درب قبرستان را بستن و مأمور و پلیس گذاشتن و مزاحمت برای زائران قبور ایجاد کردن، همه بدعت و ضلالت است، چون این امور از محدثات است و در سالهای اخیر احداث شده است، «و کل محدثه بدعة و ضلالة».

همچنین، این که گمان کرده‌اند تمام منکرات در بقیع و جلوی بقیع متمرکز شده - و گویا جای دیگر مدینه منکری وجود ندارد - و مرتب آنجا را کنترل کردن و با ایجاد رعب و وحشت و با تندى و خشونت با زائران برخورد کردن، بدعت و ضلالت است. و هرگز چنین اموری سنت نیست و پیامبر ﷺ و خلفای راشدین نگفته و دستور نداده‌اند. بلکه رفتار مأموران و متصدیان بقیع، با مومنان و زائران، بر خلاف آیه شریفه ﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... ﴾<sup>۳</sup> است.

بر خلاف سیره عملی پیامبر اکرم ﷺ است که خداوند در قرآن کریم توصیف فرموده است: ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ

۱. سوره حجرات، آیه ۲.

۲. سوره صف، آیه ۳.

۳. سوره فتح، آیه ۲۹.

مَا عَيْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱﴾.

همچنین، طبق آن روایت، اجتماع عده‌ای در مسجدالنبی در کنار قبر ابوبکر و عمر و زیارت خواندن و مسدود کردن راه عبور، سنت نیست، بلکه بدعت و ضلالت است، زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفرموده و خلفای راشدین چنین نکرده‌اند.

در هر صورت بگذاریم و بگذریم، زیرا اگر بخواهیم بدعت‌های آنان را شمارش کنیم مثنوی هفتاد من می‌شود.  
در صفحه ۶ و ۷ نوشته‌اند:

زیارت فقط برای مردان جایز است و برای زنان زیارت هیچگونه قبری جایز نیست، چنان که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت شده که فرمود: «خدا لعنت کند زنانی را که بسیار زیارت قبر می‌کنند و کسانی که بر قبرها مسجد می‌سازند و چراغ روشن می‌کنند» «لعن الله زورات القبور من النساء و المتخذين عليها المساجد و السرج».

ما می‌گوییم: بر فرض که این روایت صحیح باشد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لعنت بر زنانی که بسیار زیارت قبر می‌کنند.» بنابراین اگر بسیار نباشد، مورد لعن نیستند و شما نمی‌توانید زنان را به طور کلی از زیارت قبور منع کنید.

ضمناً، این که نوشته‌اید «برای زنان زیارت هیچ قبری جایز نیست.» آیا این عبارت بر خلاف این روایت (که در آن «زورات» آمده) نیست؟

آیا این تحریف فرمایش پیامبر ﷺ نیست؟

نیز ما می‌گوییم:

اولاً: این روایت ضعیف است و صحیح بخاری و صحیح مسلم که به گفته اهل تسنن صحیح‌ترین کتابها، بعد از قرآن کریم است، این روایت را نقل نکرده‌اند.

ثانیاً: در صحیح بخاری و مسلم روایاتی وجود دارد که زمان پیامبر اکرم ﷺ زنان به زیارت اهل قبور می‌رفته‌اند، در یکی از آن روایات است که عایشه می‌گوید:

شبی رسول الله ﷺ به گمان این که من خواب رفته‌ام از منزل خارج شد، من همراه او رفتم، آن حضرت به قبرستان بقیع رفت و مقداری ایستاد و دعا خوانده و به منزل برگشت. [تا آن که می‌گوید:] به رسول خدا ﷺ گفتم: من چگونه اهل بقیع را زیارت کنم؟

فرمود: بگو «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و المستأخرین و انا ان شاء الله بکم للاحقون»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگر است که:

رسول الله ﷺ عبور می‌کرد، زنی را دید که نزد قبری گریه می‌کند حضرت به آن زن فرمود «از خدا بترس و صابر باش» زن گفت: از نزد من دور شو، مصیبتی که به من رسیده است به تو نرسیده است، و آن زن

رسول خدا ﷺ را نمی شناخت. وقتی رسول الله ﷺ رفت به زن گفتند: این شخص رسول الله ﷺ بود، زن به خانه آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ شما را نشناختم. حضرت فرمود: صبر نزد صدمه، اولی است، «انما الصبر عند الصدمة الاولى». (روایت را تلخیص کردم)<sup>۱</sup>

در صحیح مسلم نیز به این روایت اشاره شده است. (کتاب الجنائز، باب ۸، ذیل ح ۹۲۶)

همچنین در کتابهای اهل تسنن است که:

فاطمه زهرا رضی الله عنها در زمان پدرش رسول الله ﷺ و بعد از آن حضرت، به زیارت قبر حضرت حمزه و شهدای احد می رفت و نماز و دعا می خواند و گریه می کرد.<sup>۲</sup>

نیز نقل کرده اند که:

عایشه در مکه مکرّمه قبر برادرش را زیارت می کرد.<sup>۳</sup>

نیز مسلم از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: قبور را زیارت کنید، زیارت قبور شما را به یاد آخرت می اندازد؛ «زوروا القبور فانها تذكركم الموت»<sup>۴</sup> و این امر اختصاص به مردان ندارد، بلکه زنان نیز با

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، باب زیارت القبور، ح ۱۲۸۳.

۲. السنن الکبری، تألیف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ج ۴، ص ۱۳۱ و مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱، ص ۵۳۳.

۳. مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ح ۹۷۶.

زیارت قبور به یاد آخرت می افتند و متنبه می شوند، ان شاء الله.

قابل توجه این که به خاطر ضعف روایتی که از رسول خدا ﷺ نقل کردند که فرمود: «لعن الله زوارات القبور» و با توجه به روایات دیگر که نقل کردم، میان بزرگان اهل تسنن اختلاف افتاده است.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» است که:  
حنبلی ها و شافعی ها گفته اند:

زیارت اهل قبور برای زنان مکروه است مطلقاً - چه سالمند باشند و چه جوان - مگر این که رفتنشان به زیارت مفسده داشته باشد که در این صورت حرام است.

حنفی ها و مالکی ها گفته اند:

برای زنان سالمند که خروجشان از منزل مفسده ندارد، مستحب است  
و برای زنان جوان که خروجشان از منزل مفسده دارد حرام است.<sup>۱</sup>

از این اختلاف که بین چهار مذهب اصلی تسنن وجود دارد معلوم می شود آنان دلیل قابل ذکری برای عدم جواز ندارند.

ولی در فقه شیعه ثابت و محرز است که زیارت اهل قبور برای مرد و زن مستحب است و فرقی بین زن و مرد نیست - البته مشروط بر این که بی صبری و جزع نکنند - چون غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن و تذکر و توجه به امر آخرت و طلب آمرزش برای اموات است و در این امر بین زن و مرد فرقی وجود ندارد.

۱. الفقه علی المذاهب الأربعة ج ۱، کتاب الصلاة «خاتمة فی زیارة القبور».

اما آنچه در آن جزوه، از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود:  
 «رسول خدا ﷺ لعن کرد کسانی را که روی قبور مسجد بسازند و نماز  
 بخوانند...»

ما از آنان سؤال می‌کنیم:  
 آیا می‌توان گفت: این روایت صحیح است. و حال این که خداوند  
 متعال در قرآن فرموده است:

﴿لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾<sup>۱</sup>.

«ما بر روی قبور اصحاب کهف مسجد بنا می‌کنیم».

آیا در مسجد الحرام با وجود صدها قبر، نماز خوانده نمی‌شود؟  
 طبق گفته اهل تسنن مدفونین در مسجد الحرام عبارتند از:  
 ۱- حضرت اسماعیل عليه السلام و مادرش هاجر و دختران او که شوهر  
 نرفته بودند<sup>۲</sup> و قبورشان در حجر اسماعیل است.

و لقد ذكر اكثر العلماء أن اسماعيل عليه السلام و امه هاجر مدفونان  
 بالحجر كذلك عذاري بنات اسماعيل، كما رواه الامام  
 الازرقى<sup>۳</sup>.

۱. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲. ازرقی در جلد دوم کتاب «اخبار مکه» (ص ۶۶) نقل کرده است که قبور دختران حضرت  
 اسماعیل، در حجر اسماعیل است.

۳. به کتاب تاریخ القوم، لمکه و بیت الله الکریم، تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۲،  
 ص ۵۸۰ مراجعه شود.

۲- حضرت نوح علیه السلام و هود علیه السلام و شعیب علیه السلام و قبور آنان بین زمزم و حجر است.

۳- نود و نه پیغمبر که قبورشان بین رکن و مقام، تازمزم است.

«و عن عبدالرحمان بن سابط یقول: سمعت عبدالله بن خمره السلولی یقول: ما بین الرکن الی المقام الی زمزم قبر تسعة و تسعین نبیاً، جاؤوا حجاجاً فقبروا هناک»<sup>۱</sup>.

آیا در مسجد النبی قبر وجود ندارد؟ آیا عایشه سالهای بسیار در کنار قبور نماز نخواند و چراغ روشن نکرد؟  
یادآوری: در آن جزوه روایاتی آورده است مبنی بر این که:

نماز در مسجد النبی بهتر از هزار نماز در غیر آن است بجز مسجد الحرام و یک نماز در مسجد الحرام بهتر از صد هزار نماز در غیر آن است.

ولی در روایات اهل بیت علیهم السلام است که:

نماز در مسجد النبی معادل ده هزار نماز است و نماز در مسجد الحرام معادل یک میلیون نماز است.

در صفحه ۱۶ و ۱۷ نوشته اند:

بعضی از زائران، کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله صدایشان را بلند می کنند، یا خیلی در آنجا می ایستند و این اعمال جایز نیست، زیرا خداوند متعال امت را از این که صدایشان را بالاتر از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله بلند کنند منع

فرموده است و ترغیب کرده که در نزد آن حضرت صدایشان را آهسته کنند و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾<sup>۱</sup>

و دیگر این که:

در کنار قبر حضرتش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیاد ایستادن و مکرر سلام کردن، منجر به شلوغ شدن و سر و صدای زیاد می شود و این امر مخالف آیات ذکر شده است و احترام آن همچنان که در حال حیات واجب است پس از وفات نیز واجب است.

ما می گوئیم: اولاً: این آیه مربوط به حال حیات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و شما سنی ها که می گوئید پیامبر زنده نیست، ثانیاً: آیا با این بلندگوها و صدا بلند کردن برای نماز بر جنازه ها بی احترامی و صدا بلند کردن نیست؟ همچنین اگر جمع شدن کنار قبر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایز نیست، چرا روبروی قبر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که قبر ابوبکر و عمر قرار گرفته است آن همه جمعیت می ایستند و حتی راه بسته می شود ولی متعرض نمی شوید و نمی گوئید جایز نیست؟

در صفحه ۲۲ نوشته اند:

### سلام از راه دور

از دور رو به طرف قبر شریف ایستادن و سلام دادن و دعا خواندن بدعت است...

ما می‌گوییم: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرجع دینی مسلمانان را عترت قرار داد و فرمود:

«ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا فان اللطیف الخبیر أخبرنی و عهد الی أنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»<sup>۱</sup>

«ای مردم! من دو چیز گران قیمت در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت و اهل بیتم، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند».

و عترت آن حضرت در ضمن روایات بسیار فرموده‌اند:

«اگر نمی‌توانید نزد قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاضر شوید و از نزدیک رسول خدا را زیارت کنید، از دور، با توجه به قبر شریف آن حضرت سلام دهید و آن حضرت را از راه دور زیارت کنید»<sup>۲</sup>.

و این روایات دلالت دارند بر استحباب زیارت از راه دور و سلام بر آن بزرگوار، در تمام حالات و هر چند بار در شبانه روز. خصوصاً بعد از نمازهای واجب.

۱. جامع احادیث الشیعة، مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲.

۲. در این رابطه به وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۶۳ و ۴۵۲ مراجعه شود. و در جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۱۰۰ آمده است: «و یستحب زیارة النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فاطمة عَلَيْهَا السَّلَام و الائمة عَلَيْهِنَّ السَّلَام من بعد، بمعنی الایماء الی قبورهم بالسلام...» و بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۱.

یکی از راویان، به نام «بنظی» گوید:

به امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتم: بعد از نمازهای واجب چگونه بر رسول خدا سلام کنم و صلوات بفرستم؟ آن حضرت فرمود: می‌گویی: «السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته، السلام علیک یا محمد بن عبدالله، السلام علیک یا خیرة الله، السلام علیک یا حبیب الله، السلام علیک یا صفوة الله، السلام علیک یا امین الله، اشهد انک رسول الله، و اشهد انک محمد بن عبدالله، و اشهد انک قد نصحت لأمّتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتیک الیقین، فجزاک الله یا رسول الله، افضل ما جزى نبیاً عن أمته. اللهم صل علی محمد و آل محمد، افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم، انک حمید مجید».<sup>۱</sup>

همچنین روایات بسیاری از جانب عترت پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده که فرموده‌اند:

«اگر نمی‌توانید نزد قبور پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ و فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حاضر شوید و از نزدیک آن بزرگواران زیارت کنید، از دور، با توجه و با اشاره به قبور آنان سلام دهید و زیارت کنید».<sup>۲</sup>

بنابراین سلام به پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ از راه دور نه تنها بدعت و بدون دلیل نیست، بلکه مستحب است و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد و باید به نویسندۀ آن جزوه گفت: چرا مطلبی که نمی‌دانی، می‌نویسی و

۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۰، ص ۱۸۱.

۲. وسائل الشیعه ج ۱۰، ص ۲۶۳ و ص ۴۵۲، و جواهر الکلام ج ۲۰، ص ۱۰۰.

می‌گویی؟

یادآوری: این روایات دلالت دارند بر این که هر گاه در مسجد النبی از نزدیک شدن به قبر رسول خدا ﷺ معذور بودیم، می‌توانیم از فاصله دور زیارت و سلام دهیم.

آری، علاوه بر آنچه نقل شد، همه مسلمانان و حتی وهابیه‌ها در هر جای جهان که هستند در تشهد نمازها به پیامبر اکرم ﷺ سلام می‌دهند و می‌گویند: «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته» و چنانچه سلام از راه دور جایز نیست و بدعت است، نباید در نمازهایشان سلام دهند.

در صفحه ۲۳ نوشته‌اند:

امام مالک رحمه الله علیه که تمام عمرش را در مسجد النبی به نشر علم و سنت مشغول بود از این عمل (سلام از راه دور) و امثال آن باز داشته است.

ما می‌گوییم: آیا حرف و فهم «امام مالک» مقدم است. یا حرف و فرموده اهل بیت؟ - که طبق حدیث ثقلین عدل و همسنگ قرآنند؟ یادآور می‌شوم که: حدیث ثقلین در کتابهای معتبر شیعه و سنی با سندهای بسیار آمده است.

در کتاب «معجم فقه السلف عتره و صحابه و تابعین»، تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام القری، مکه مکرمه، در جلد اول

صفحه ۴، حدیث ثقلین را با دو سند نقل کرده است.<sup>۱</sup>  
 اکنون ما می‌پرسیم: با وجود چنین حدیثی آیا شرعاً جایز است فرموده  
 عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نادیده گرفت و حرف مالک را دلیل قرار داد؟  
 علاوه بر این، طبق همان روایتی که در آن جزوه نقل کرده‌اند مبنی بر  
 این که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «سنت من و خلفای راشدین را اخذ کنید و  
 آنچه بعد پیدا می‌شود، بدعت است» این حرف و فهم مالک و حتی نقل  
 و نوشتن آن نیز بدعت و ضلالت است، چون مالک از خلفای راشدین  
 نبوده است و این مطلب را هم به عنوان سنت نقل نکرده بلکه برداشت  
 و فهم خودش بوده است.

عصمنا الله من الزلل و آمننا من الأهواء و الفتن.

### نصیحت به برادران اهل تسنن

همه مسلمانان قبول دارند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای نجات و  
 سعادت مند شدن امت، از همه انسانها دلسوزتر، کوشاتر و حریص‌تر  
 بود.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ  
 بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.<sup>۲</sup>

بر این اساس ابتدا باید توجه کنیم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه راهی پیشنهاد

۱. در پایان همین جزوه، به نوشته آن استاد اشاره کرده‌ام.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

کرده و برای بعد از خودش چه کسی را مرجع دینی معرفی فرموده‌اند. در این جزوه که بنابر اختصار است، تنها اعتراف و نوشته یکی از اساتید جامعهٔ اُمّ القرای مکه مکرمه را می‌آورم؛ زیرا او استاد و از اهل تسنن است و در شهر مکه، در مرکز تعلیم جهان اسلام تدریس و کتابهایش را نوشته و چاپ کرده است.

آقای «محمد المنتصر الکتانی» استاد جامعه ام القرای مکه مکرمه، از اساتید فقه مرکز اسلامی است و در مسائل فقه تحقیقات وسیعی کرده و در این راستا یک دوره فقه با نام «معجم فقه السلف عتره و صحابه و تابعین» نوشته است.<sup>۱</sup>

در مقدمه جلد اول (صفحه ۴) فقه عترت را این‌گونه تعریف کرده است:  
فقه عترت مقدم بر فقه غیر عترت است. فقه عترت غیر از فقه صحابه و تابعین است.

در فقه عترت، فقه فاطمه دختر رسول الله ﷺ است. فقه امیرالمومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه است. فقه امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق رضی الله عنه است....  
دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است. دست یابی به فقه عترت، در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است.  
دست یابی به فقه عترت، دست یابی به کتاب خدا همراه با هدایت و امان است تا داخل شدن در بهشت.

۱. این دوره فقه، در نه جزء است و در شش جلد جمع آوری شده و آنرا «جامعه ام القری» مکه مکرمه چاپ و منتشر کرده است.

والظفر بفقہ العترة ظفر بالعلم و الهدی، والامان من الضلال،  
و بکتاب الله مقترنا بالهدایة و الأمان حتّی دخول الجنة.

این نویسنده که از اهل تسنن و استاد سنیها است، برای اثبات مطلب  
خود به حدیث ثقلین استدلال کرده و نوشته است که:

رسول خدا ﷺ در حجة الوداع، در صحرای عرفات در جمع صد و  
بیست هزار نفر از صحابه یا بیشتر دربارهٔ مطلب مزبور خطابه ایراد  
کرد (خطبه خواند).

جابر بن عبدالله گفت: دیدم رسول الله ﷺ در حجة الوداع، در حالی  
که بر شتر قضا سوار بود، خطبه خواند، شنیدم که فرمود: من در میان  
شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر آن را اخذ کنید، هرگز گمراه نشوید،  
(و آن) کتاب خدا و عترتم می‌باشد.

زید بن ارقم نیز گفت: رسول الله ﷺ فرمود:

در میان شما بجا می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جویند، هرگز  
بعد از من گمراه نشوید، یکی از آنها اعظم از دیگری است و او کتاب  
خداست، و آن ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترتم،  
اهل بیتم، که هرگز این دو از هم جدا نشوند تا نزد حوض بر من وارد  
شوند، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

این روایت را جمعی از صحابه بازگو کرده‌اند [مانند] علی بن  
ابی طالب رضی الله عنه، زید بن ثابت، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، ابوهریره،  
ابوسعید خدری و حذیفه بن الیمان.

این روایت را ترمذی و احمد و بزار و طبرانی، در کتابهایشان  
آورده‌اند...

اکنون ای برادر مسلمان! ای سنی معتقد به سنت! این سنت است که استاد مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه بررسی و تبیین کرده است، آیا در این عصر و زمان برای شما حجت و دلیلی بهتر و گویاتراز این می شود؟ پس بیا و در مسائل اعتقادی، عملی و عبادی، و اخلاقی متمسک شو به کتاب خدا و عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مطمئن باش با پیروی از آنها سعادت دنیا و آخرت را به دست می آوری و از مهالک نجات خواهی یافت. ان شاء الله تعالی.

﴿خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾<sup>۱</sup>

عبارت «الفقه على المذاهب الاربعة» در رابطه با

### زيارة قبر النبي ﷺ

لا ريب في أن زيارة قبر المصطفى ﷺ من أعظم القرب و أجلها شأنًا، فان بقعة ضمت خير الرسل و أكرمهم عندالله لها شأن خاص؛ و مزية يعجز القلم عن وصفها؛ على أن الغرض الصحيح من زيارة القبور هو تذكر الآخرة، كما ورد في الحديث الصحيح الذي نص على الاذن في زيارة القبور للموعظة الحسنة و تذكر الآخرة، فمتى كانت الزيارة لغرض صحيح يقرّه صاحب الشريعة كانت ممدوحة من جميع الجهات؛ و مما لا خفاء فيه أن زيارة قبر المصطفى ﷺ تفعل في نفوس أولى الألباب أكثر مما تفعله أى عبادة أخرى، فالذى يقف على قبر المصطفى ذاكراً ما لاقاه ﷺ في سبيل الدعوة الى الله، و اخراج الناس من ظلمات الشرك الى نور الهداية، و مايبته من مكارم الأخلاق في العالم أجمع، و ما محاه من فساد عام شامل، و ما جاء به من شريعة مبنية على جلب المصالح للمجتمع الانساني، و درء المفسد عنه، لا بد أن يمتلىء قلبه حباً لذلك الرسول الذي جاهد في الله حق جهاده، و لا بد أن يحب اليه العمل بكل ما جاء به، و لا بد أن يستحي من معصية الله و رسوله، و ذلك هو الفوز العظيم.

ان زيارة قبر المصطفى ﷺ، و مشاهدة مهبط الوحي و زيارة العاملين المخلصين في الذود عن دين الله تعالى الذين ضحوا بأرواحهم و أموالهم في سبيل الله وحده بدون أن تؤثر عليهم لذة ملك، أو تستولى

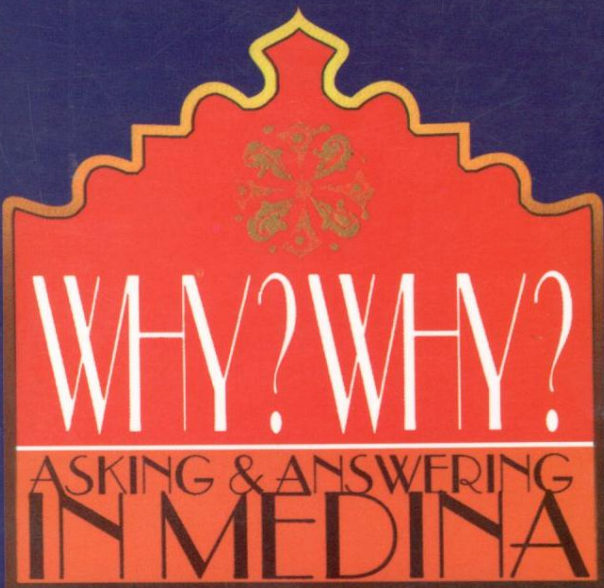
على أنفسهم شهوة من متاع الحياة الدنيا وزينتها، بل خرجوا من أموالهم الكثيرة، و لذاتهم التي لاحد لها الى الكفاح و انضال في سبيل الله و من أجل الله، فنصروا دين الله، لهي جديرة بأن تكون من أجل القرب، لما تحدثه في أنفس الزائرين من عظات بليغة تحملهم على القدوة بهؤلاء في أعمالهم و أقوالهم، ولو أن المسلمين استمسكوا حقاً بما استمسك به سكان هؤلاء القبور الذين هزموا الفرس و الرومان إبان قوتهم، مع أن قوة المسلمين المادية يومئذ لا تكاد تذكر بجانب قوة أعدائهم، لكان لهم شأن آخر، و لما تغلب عليهم أحد، فزيارة قبر المصطفى ﷺ، و زيارة أصحابه العاملين من أجل القرب و أشدها تأثيراً على نفوس العاملين المخلصين، الذين يعبدون الله وحده، و يأترون بما أمرهم به رسوله، و ينتهون عما نهاهم عنه، و اولئك هم الفائزون.

فاذا لم يكن في زيارة قبر المصطفى سوى هذه الموعظة الحسنة، و هذا الأثر الجليل لكفى في كونها من أجل الأعمال الصالحة التي يحث عليها الدين الحنيف، و كيف يسكن قلب المؤمن المسلم الذي يستطيع أن يحج البيت، و يستطيع أن يزور المصطفى ﷺ و لا يبادر الى هذا العمل، كيف يرضى المؤمن القادر أن يكون بمكة قريباً من المدينة مهبط الوحي، و لا تهتز نفسه شوقاً الى زيارتها و زيارة المصطفى ﷺ؟ على أن علة دعوة سيدنا ابراهيم صلوات الله عليه متحققة في أهل المدينة أيضاً؛ فان الله تعالى حكى عنه ﴿ربنا انى أسكنت من ذريتى بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم ربنا ليقيموا الصلاة فاجعل أفئدة من الناس تهوى

اليهم و ارزقهم من الثمرات لعلمهم يشكرون ﴿ ، فأهل المدينة أيضاً و هى البلدة التى نشأمنها عزالاسلام. و على أهلها من الأنصار، و من هاجر اليها من المؤمنين المخلصين قام الدين الحنيف فى حاجة الى من يزورهم و يتبادل معهم المنافع فعمرائها و الاحسان الى أهلها، و تبادل المنافع فيها من أقدس الأمور و أعظمها شأنًا؛ و ما كان لقادر أن يصل الى مكة، و لايזור المدينة و يستمتع بمشاهدة أماكن مهبط الوحي، و منبع الدين الحنيف: أما ماورد من الأحاديث فى زيارتها فسواء كان سنده صحيحاً أولاً؛ فانه فى الواقع لا حاجة اليه بعد ما بينا من فوائد زيارتها و محاسنها التى يقرها الدين، و تحث عليها قواعد العامة.

(الفقهاء على المذاهب الأربعة، ج ١، ص ٧١٢: كتاب الحج)

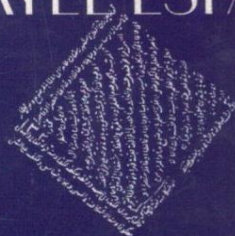
والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين



# WHY? WHY?

ASKING & ANSWERING  
IN MEDINA

ALI ATAYEE ESFAHANI



## فقه عترة

از دیدگاه استاد (( جامعه ام القرى )) مکه معظمه :

دست یابی به فقه عترة، دست یابی به علم و هدایت است.  
دست یابی به فقه عترة، در امان ماندن از ضلالت و کمراهی است.  
دست یابی به فقه عترة، دست یابی به کتاب خدا همراه با  
هدایت و امان است تا داخل شدن در بهشت.



ص. پ: ۱۱۴۳-۳۷۱۳۵

ISBN 964-7955-49-9



9789647955492